

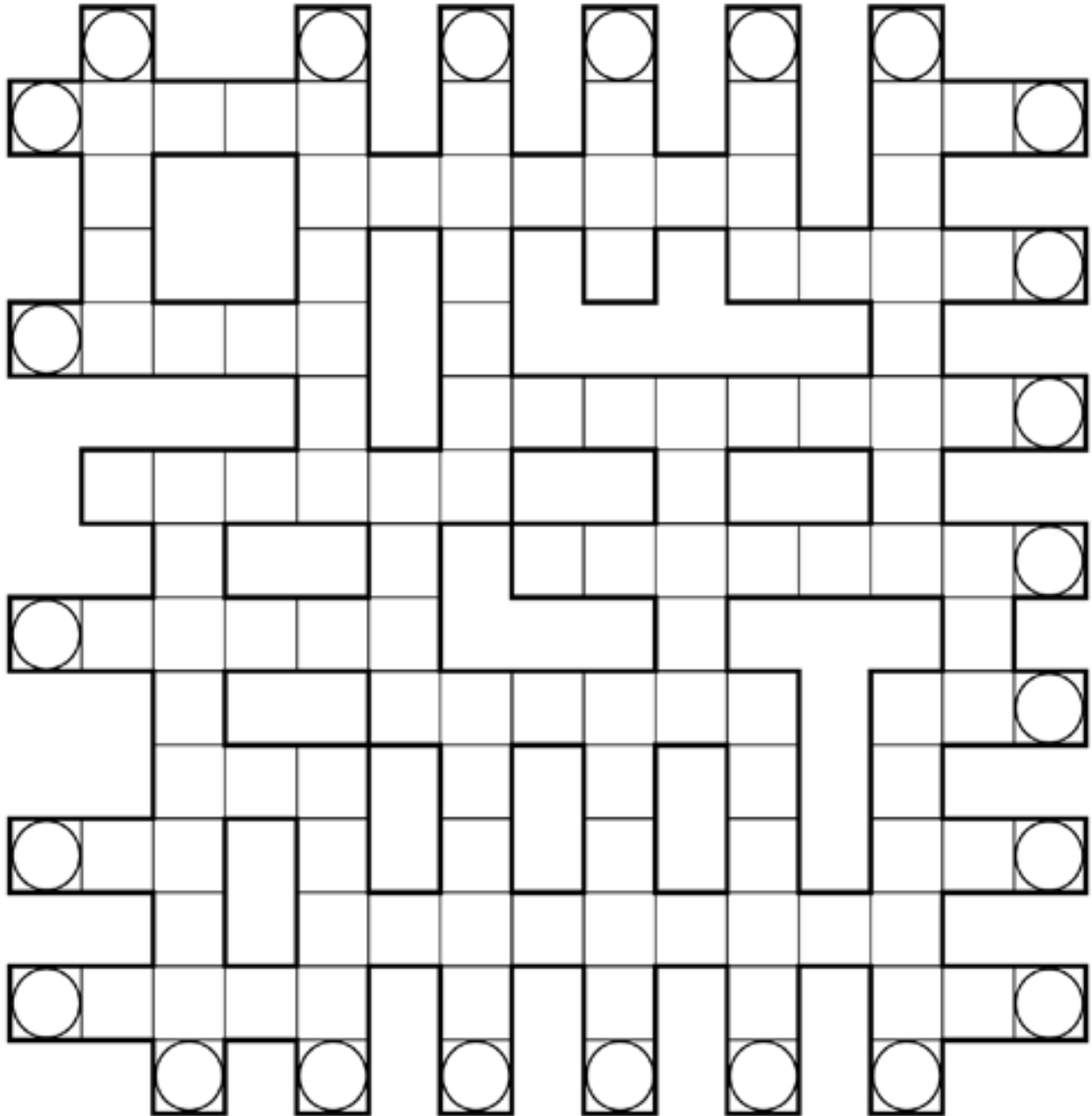
هفته نامه

سینما

شماره ۵۱۱ - ۲۷ فروردین ماه ۱۴۰۳ - قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان



واژه یابی



دلیجان - بیابان - باستیل - اجتناب - آستارا - کانادا - کارتون

۷ حرفی:

آلام دلی - وردآورد - رویاروی

۸ حرفی:

ارادتمند - ایدآلیسم

۹ حرفی:

استاندارد - ترمیناتور - استانبولی

۳ حرفی:

یکا - بلا - اجر - لاک - آتن - یون - آرد

۴ حرفی:

نهان - لیکن - دهان

۵ حرفی:

یزدان - امیری - آیدین - یالان - واریسی - اسامی - رادیو

۶ حرفی:

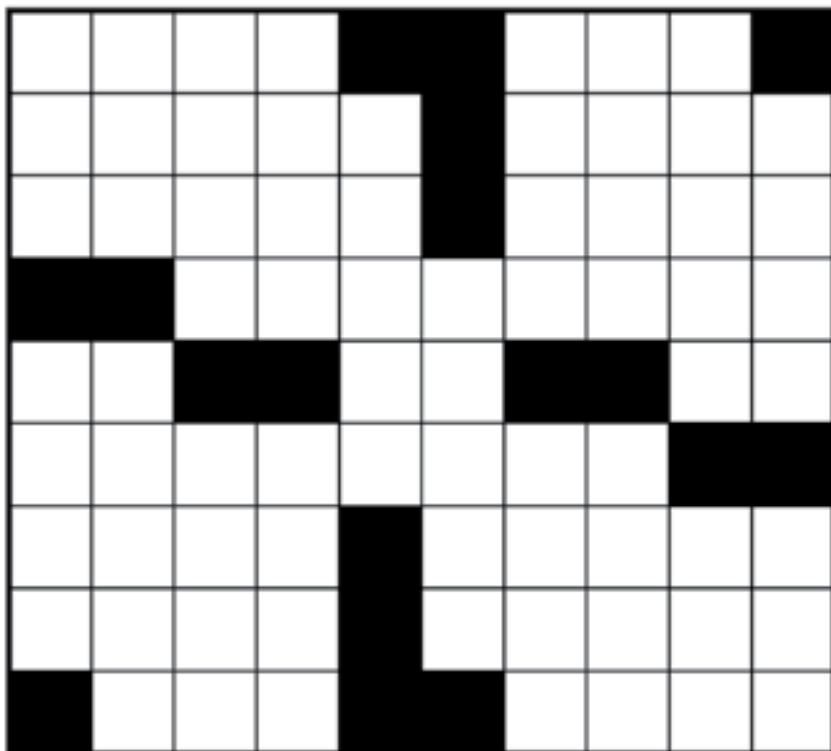


صاحب امتیاز: موسسه مطبوعاتی پیک نامه امروز
 مدیر مسئول: سالم نوربخش
 زیر نظر شورای نویسندگان
 سردبیر: مهیار نوربخش
 خبرنگار: مریم نوربخش
 چاپ: گنجینه مینیاتور توزیع: شرکت نامه امروز
 نشانی:
 خیابان فاطمی، کوچه هولیقی (دوم)، پلاک ۱۰،
 طبقه منفی یک



عضو انجمن صنفی مدیران رسانه
 و شرکت تعاونی مطبوعات کشور

تنها با یک حرف



با حرفی که در جدول کار شده کلمات داده شده
 را درون جدول قرار دهید . به عنوان پاسخ
 کلمات عمودی را برای ما بنویسید .

کلمات افقی جدول :

امروز	رالی	شرارت
سد	بادام	پیاده روی
امین	آمیولانس	مارک
کارا	وارد	لت
سیا	یم	آلاس
	ریه	لیوان

هادی کاظمی: بازی مقابل فخم زاده سخت و جذاب بود!

هادی کاظمی: از سال ۱۸ با «پاورچین» وارد قاب تصویر شد و بعد تر با «شب‌های برره» کم‌وبیش به شهرت رسید. وی علاوه بر حضور در بسیاری از کارهای مهران مدیری از جمله «باغ مظفر»، «مرد دوهزار چهره»، «قهوه تلخ»، «شوخی کردم»، «ویلا من»، «سر یال‌هایی چون زعفرانی»، «بیدار باش»، «بهانه‌ای برای بودن»، «خواب فروش»، «در چشم باد» و... را در کارنامه کاری خود دارد. از بین فعالیت‌های سینمایی وی نیز می‌توان به «ایران برگر» و «۵ کیلو آلبالو» اشاره کرد.



به دلایلی نشد و این دوستی از قبل وجود داشت، همه اینها باعث شد تا بعد از پیشنهادی که آن را دوست داشتم و برایم جذاب بود، سر این کار حاضر شوم.

■ شما جزو بازیگرانی هستید که در ایفای نقش تنها به فیلمنامه بسنده نمی‌کنید و علاوه بر لحن از میمیک چهره نیز تا حد امکان بهره می‌برید، مثل کارهایی که با مهران مدیری داشتید. در سریال «علی البدل» هم، از این قاعده مستثنی نیستید و ما همچنان کاراکتری را می‌بینیم که چهره‌اش کم و بیش در غالب پلان‌ها با یک انعطاف خاص، با او همراه است. از این ویژگی بگوئید، چقدر روی این حرکات کار می‌کنید تا علاوه بر جذابیت تازگی هم داشته باشد. اول از همه اینکه ما هنرپیشه ایم و اگر نتوانیم این کارها را کنیم، به نظر من باز یگر نیستیم. معتقدم که قالب بازیگران این قابلیت را دارند و باید داشته باشند تا بتوانند متفاوت بازی کنند و نقشی را تکرار نکنند. قبل از شروع هر نقشی اولین چیزی که من برای خودم تعریف می‌کنم، این است که می‌گویم هادی تو باید الان طوری بازی کنی که هیچ ربطی به کاراکترهای قبلی ات نداشته باشد، حتی گاهی نقش‌هایی به من پیشنهاد شده که هیچ ویژگی خاصی در خود شخصیت نبوده، اما خود من باز هم کاری کردم تا آن تفاوت دوباره ایجاد شود. اصولاً خود من مقدار زیادی درگیر این مسئله‌ام، دغدغه آن را دارم و خودم هیچ وقت دنبال اجرای سهل و آسان یک نقش نیستم.

در همین سریال هم پیشنهادهای می‌دادم که آن را دشوارتر می‌کرد، پیشنهادهای مثل همین از خرافت‌دان، مشکلاتی که از این رخداد دامن گیر او شده، دست و پا چلفتی بودن او... همه از مواردی اند که با تعامل با کارگردان و محسن جان به آن رسیدیم. یعنی آنجا هم خودم آرام نمی‌گرفتم،

کاظمی از جمله بازیگرانی است که شیوه گزیده کاری را در این عرصه پیش گرفته و هر از گاهی با فیلم یا سریالی در دنیای تصویر حاضر می‌شود. وی در گفت و گو با بانی فیلم، وسواس و دقت برای متفاوت شدن نقش‌هایش را عامل این گزیده کاری خواند و در بخش دیگری از این گپ و گفت در مورد سریال علی البدل از استرس و البته جذابیتی تعریف کرد که برای بازی مقابل مهدی فخم زاده داشت.

■ بعد از مجموعه «زعفرانی»، در نوروز ۹۵، شما امسال با سریال «علی البدل» کار خود را شروع کردید، کمی از نقش تان و ویژگی‌هایی که خرم داشت، بگوئید. اینکه چه عاملی باعث شد تا این کاراکتر را بپذیرید؟

خرم در کل به علت لگدی که از یک خر در کودکی خورده بود، دچار مشکل مغزی شده بود و آی کیو اش نسبت به بقیه آدم‌ها پایین تر است. او برادرزاده خان است و اعتقاد دارد که عمویش تمام اموال پدرش را بالا کشیده و او هم سعی دارد تا از پیرآب عموی خود را بزند و اموالش را پس بگیرد. از سوی دیگر عاشق دختر خان است و در کل کاراکتر آنورمالی است که حتی در گریم صورتش نیز این مشکل دیده می‌شود. یعنی به علت همان ضربه‌ای که در کودکی داشته بخشی از اعصاب صورتش از کار افتاده بود و چهره‌اش کج شده بود.

■ جذابیت‌های این پرسوناژ چطور؟ آن را چگونه می‌بینید؟
مسلماً نقشی که برای من تعریف شد، نقشی بود که آن را دوست داشتم و جدا از آن، هم من و آقای مقدم قرار بر همکاری در «پایتخت ۴» را داشتیم که بنا

■ سختی کار؟

بله ما باید بدانیم که این کار جزو مجموعه های سخت بود. یعنی اگر با دقت تر و درست تر به پلان ها نگاه کنیم، متوجه می شویم که هر قسمت پروداکشن یک سینمایی را داشت. در نورپردازی آقای گل سفیدی بی نظیر بودند. خود من به جهت اینکه ۷۰ درصد کار در تاریکی و شب می گذشت، می ترسیدم که در نهایت چه می شود، اما آنقدر در آخر خوش تصویر شد که همه راضی بودند. همه اعضا گروه واقعاً در این مسیر زحمت کشیدند و همه همدل بودند؛ این خیلی خوب بود.

■ و تجربه کار با هومن حاجی عبداللہی و بهرام افشاری به عنوان کاراکترهایی که در اغلب پلان ها با هم همراه بودند چطور؟

آن هم خیلی جذاب بود. ما سابقه بازی با هم را نداشتیم، اما دوست بودیم. اتفاقاً در نهایت ترکیب این آدم ها به نظرم خیلی جالب شد و علاقه آنها به دختران خان هم از سوی دیگر جذاب بود.

■ بازی جلوی دوربین سیروس مقدم، به عنوان کارگردان چطور بود؟

جای شکر دارد که تا الان من با کارگردان هایی کار کرده ام که همه خوب و بنام بودند، از آقای جوزانی و مدیری گرفته تا آقای میرباقری و... آقای مقدم نیز از آدم های بی نظیری است که کار با او لذت بخش است. وی کارگردان بسیار باحوصله و آرام است، او واقعاً خستگی ناپذیر بود و هر وقت خسته می شدیم، او را نگاه می کردیم و با وجود سختی بسیاری که در کار وجود داشت ایشان آرامش را به گروه تزریق می کردند.

■ علاوه بر تلویزیون، شما در سینما هم فعالیت هایی داشته اید، کمی هم از این حوزه بگویید.

سینمایی که اخیراً در بهمن ماه سال گذشته کار کردم، فیلمی از علیرضا امینی با عنوان «آکاردئون» بود، کاری که فضایی شبیه به کمدی دارد، اما اصلاً کمدی نیست و اتمسفر عجیبی دارد. نقش من هم در آن کاملاً متفاوت از چیزی است که تا به حال دیده اید.



قرار نداشتیم و همیشه باید کاری کنیم. اخیراً در سینمایی که بازی کردم نیز به گونه ای حاضر شدم که اصلاً چیز دیگری از آنچه تا الان از من دیده اید، است. این ویژگی همانطور که گفتم باید قابلیت یک بازیگر باشد و چیز عجیبی نیست، اگر دوستان دیگر از آن استفاده نمی کنند، شاید برای این است که به آنها سخت نگذرد، خود من برای هر نقشی دچار استرس غریبی می شوم، یعنی شاید تا یک هفته به کار مانده، درگیر چالش شدیدی می شوم، نه جایی می روم و نه با کسی حرف می زنم و تنها فکر می کنم که چه کار باید کنم و در کل نقش ها را آسان نمی گیرم.

■ با یک نگاه کلی به نقش هایی که شما در طول دوران کاریتان داشتید، منهای کاراکترهایی که دارای گریم سنگین و ویژه ای بودند، خیلی اوقات ویژگی های ثابتی چون یک فرد ساده و گاه مظلوم که البته جسارت خاصی هم دارد را از شما دیده ایم، با وجود این مسئله قاعدتاً ایجاد تفاوت، آن هم به مقداری که شما به آن اشاره کردید، کار مشکل می شود، درست است؟

بله واقعاً این اتفاق می افتد. در این راستا باید به این موضوع توجه کرد که اصولاً همه کارگردانها برای نقشی که در فیلمنامه است، تصمیم می گیرند که آن را چه کسی می تواند بازی کند و خیلی از نقش ها با یک شکل، در این عرصه بارها به من پیشنهاد شده است و من تا الان خیلی ها را رد کرده ام، چون این اتفاق که همیشه من را در یک نقش بینند، برای خود من هم جالب نیست. بخشی از مسئله تکراری شدن همین پیشنهادها است و قسمتی دیگر به اینکه بازیگر نقش را بپذیرد یا نه برمی گردد.

■ اتفاق دیگری که در «علی البدل» رخ داد، همکاری شما با مهدی فخیم زاده بود، از این تجربه و ویژگی های آن بگویید.

قبل از هر چیز بگویم که در این کار همه بازیگران، چهره های بنام و از حرفه ای های سینما و تلویزیون هستند، از آقای فخیم زاده گرفته تا مهدی هاشمی که بعد از سریال «زعفرانی» دوباره با ایشان کار کردم و به همبازی شدن با این بزرگان واقعاً یک تجربه بزرگ بود. اما در مورد مهدی فخیم زاده باید بگویم که کار با او حال و هوای دیگری داشت. وی نسبت به بازیگرانی که با آنها کار کردم، دارای جدیت خاصی بود و بعد من یکدفعه قرار شد نقشی را بازی کنم که در مقابل شخصی که دارای سابقه خیلی درخشان است و علاوه بر بازی در نقش های ویژه، آن جدیت در کاراکتر خودش دارد، قرار بگیرم.

حال جاگیری این شخصیت در موقعیت کمدی موجب ایجاد یک پارادوکس عجیب شده بود و در این بین نقش من که تا این دیوانه است، قرار شد تا مقابل مهدی فخیم زاده آن هم به عنوان عمویش بازی کند. این اتفاق هم سخت بود و هم جذاب؛ اینکه الان آقای فخیم زاده چه نظری دارد؟ یک وقت ناراحت نشود و از این صحبت ها.

■ یعنی نظر و نگاه مهدی فخیم زاده برای شما اهمیت زیادی داشت؟

بله، صدرصد. آنها از اساتید هستند و ما هر کاری کنیم از شاگردان آنها هستیم. در «علی البدل» هم همیشه بعد از هر سکانسی از ایشان می پرسیدم که آقا جذاب بود؟ من که اذیتان نکردم و در یکی - دو سکانس هم بواسطه نقشم مجبور بودم درست درازی هایی کنم و خودم مدام نگران بودم که او یک وقت ناراحت نشود، به همین جهت دائم وی را کنار می کشیدم و با دیده بوسی سعی می کردم از دلش در بیاورم. آقای فخیم زاده واقعاً دوست داشتنی است، او در عین جدیت کمدی های ریزی دارد که جذابش می کند. وی و بقیه بچه های گروه بسیار همکاران جذاب و قوی بودند که به کار قدرتی می دادند و همگی با وجود سختی کار، بی نظیر بودند.

رگ خواب مخاطب در دستان «سیروس مقدم»

جوان علاقه‌مند به سینما که به واسطه‌ار تباط فامیلی با ناصر تقوایی توانست نخستین قدم‌هایش را در دنیای تصویر با حضور در کنار این کارگردان در «دایی جان ناپلئون»، «آرامش در حضور دیگران» و... آغاز کند، به مرور با دستیاری برخی از کارگردانان سینما و تلویزیون مسیرش را ادامه داد و به‌عنوان یکی از کارگردان‌های پرکار تلویزیون مطرح شد، اما قطعاً یکی از نکات حائز اهمیت در شیوه کارگردانی مقدم، نگاه او به موضوعات اطراف و تصویر قصه‌هایی است که با مخاطب‌ار تباط خوبی برقرار می‌کند و به نوعی نبض مخاطب‌ار در دست می‌گیرد و او را با خود همراه می‌کند.

نوشته شد. با همین مضمون ارائه شد و سیناپسی از آن برای نگارش فیلم‌نامه نوشته شد و حتی در یک مرحله، هفت قسمت از آن را آقای احمد رفیع‌زاده نوشت و مجدداً وقتی به جریان افتاد و جریان ساختش جدی شد، با تیم جدید نویسنده نگارش شد.

بنابراین وقت نسبتاً خوبی داشتیم. تنها این نکته وجود داشت که قرار بود این مجموعه در ۳۰ قسمت ساخته شود و برای پخش در ایام ماه مبارک رمضان در نظر گرفته شده بود، اما به دلیل شرایط نابسامان اقتصادی‌ای که صداوسیما در زمان مدیریت آقای سرفراز داشت و البته سختی‌های ساخت این سریال و تغییر مدیریت در سازمان صداوسیما، به این نتیجه رسیدیم که ۳۰ قسمت سریال را در ۱۵-۱۴ قسمت فشرده و خلاصه کنیم.

در این تصمیم‌گیری هم زمان نسبتاً خوبی برای طرح سیناپس، سکانس‌بندی، نگارش، دیالوگ‌نویسی و اجرا داشتیم. اساساً شیوه کار گروه ما این است که فیلم‌نامه را حتی اگر یک سال وقت داشته باشیم کامل نمی‌نویسیم، بلکه بخشی از کار نگارش می‌شود و بخشی بر اساس سیناپسی که قبلاً نوشته شده باقی می‌ماند تا خودمان را با مسائل روز و مسائل جامعه هماهنگ کرده و بتوانیم آنها را در فیلم‌نامه تزییق کنیم تا به این وسیله قصه را به روز نگاه داریم و «علی‌البدل» هم از این قاعده پیروی کرد.

■ البته بیشتر نقدها روی چگونگی دیالوگ‌نویسی و پرداخت شخصیت‌هاست....

این فیلم‌نامه در شتابی نوشته نشد که چیزی را از دست بدهیم. «علی‌البدل» مدل خودش را در نگارش فیلم‌نامه داشت؛ مثلاً در سریال‌های «پایتخت» یا دیگر مجموعه‌ها همیشه با یک شوک یا اتفاق مهم قصه شروع می‌شد و بعد کم‌کم وارد ماجراها می‌شدیم. ما در «علی‌البدل» این سبک را تغییر دادیم، همان‌طور که فضای کار را عوض کردیم. برای این اساس قصه را با ریتم کندتری آغاز کردیم تا شخصیت‌هایی که معرفی می‌شوند، در ذهن مخاطب رسوخ کنند و به این دلیل که شخصیت‌ها برای مخاطب آشنا نبودند و در یک فضای جدید قصه روایت می‌شد، شکل قصه‌گویی ما نیز تغییر کرد.

بر این اساس در قصه، خبر آمدن رئیس‌جمهور را به‌عنوان بزرگ‌ترین حادثه، در پایان قسمت اول گذاشتیم، اما قطعاً اگر از ابتدا به جای ۳۰ قسمت بر اساس ۱۴-۱۳ قسمت می‌نوشتیم، با ریتم تندتری قصه روایت می‌شد و زودتر به شروع ماجرا که آمدن نماینده از طرف فرد موردنظر بود می‌رسیدیم. تمام تلاش ما این بود که «علی‌البدل» شکل روایت خاص خودش را داشته باشد. برای معرفی کار باید از ابتدا درباره این موضوع که اصلاً این آبادی کجاست؟ چه خصوصیتی دارد؟ و مردمانش چه ارتباطی با هم دارند گفته می‌شد که همه اینها به شخصیت‌پردازی برمی‌گشت.

■ البته تصور می‌کنم در نظر گرفتن این آبادی به‌عنوان لوکیشن اصلی مجموعه و در نظر نگرفتن لهجه باعث شد تا مشکلات مجموعه‌های قبلی و انتقادهایی که از چرایی استفاده از لهجه داشتید، وجود نداشته باشد....

در پاسخ سؤال شما باید بگویم بخشی از این ماجرا درست است و بخشی دیگر نه؛



ساخت مجموعه‌های «پایتخت» بیش از هر چیز گواه این موضوع است که مقدم دیگر شیوه روایت قصه در مدیوم تلویزیون را به خوبی می‌شناسد. از طرف دیگر قطعاً بخشی از موفقیت مقدم، در همراهی گروهی است که در رأس آن می‌توان به محسن تنابنده در مقام نویسنده سریال‌های طنزش اشاره کرد. جنس کمدی‌های مقدم برای بیننده شناخته شده است، مجموعه «علی‌البدل» تازه‌ترین مجموعه‌ای است که به‌عنوان سریال نوروزی شبکه یک سیما روی آنتن رفت؛ سریالی که از زمان پخش بازتاب‌های متفاوتی در میان مخاطبان داشته و برخی این سریال را در مرتبه‌ای پایین‌تر از کارهای اخیر مقدم می‌دانند و گروهی دیگر خلاف این نظر را دارند.

سریال «علی‌البدل» با تمام نقاط قوت و ضعفش به پایان رسید و بلافاصله پس از آن مقدم سرگرم ساخت فصل دیگری از سریال «پایتخت» شد، سریالی که بخشی از آن در خارج از ایران مقابل دوربین می‌رود و طبق گفته عواملش قصه این فصل نیز مثل سابق داستان خانواده‌ای است که این بار نیز درگیر حوادث و اتفاقاتی می‌شوند. به بهانه پایان پخش سریال «علی‌البدل» با سیروس مقدم درباره چگونگی ساخت این سریال و برخی از حواشی کار صحبت کردیم که در ادامه می‌خوانید.

■ مجموعه «علی‌البدل» تفاوت‌هایی با کارهای پیشین شما داشت و قطعاً یکی از نقاط قوت گروه شما پرهیز از تکرار تجربه‌های گذشته است، اما در عین حال از زمان پخش سریال این نقد زیاد شنیده می‌شود که «علی‌البدل» بیش از هر چیز از فیلم‌نامه آسیب دیده است. کمی درباره زمان نگارش فیلم‌نامه تا ساخت صحبت کنیم، زمان مانع از پرداخت بهتر فیلم‌نامه شد یا اساساً با این نقد موافق نیستید؟

ما همان قدر که وقت برای ساخت سریال داشتیم برای نگارش فیلم‌نامه هم زمان صرف شد. «علی‌البدل» سوژه‌ای نبود که ناگهان به آن برسیم و به جریان بیفتد. طرح اولیه این سریال شاید حدود دو سال و نیم پیش مطرح

مثلاً مادر دور خوانی یا تمرین با لهجه تمرین می کردیم منتها بعد از چند جلسه به این نتیجه رسیدیم که لهجه را از روی کار برداریم، چرا که آن قدر موضوع دارای ویژگی ها و حساسیت هایی بود که نمی خواستیم حساسیت های دیگری به آن اضافه شود و اصل مسئله از بین برود و قصه تحت الشعاع مسائلی دیگر قرار بگیرد. به همین خاطر از ابتدا تصمیم گرفتیم یک روستا و آبادی ذهنی خلق کنیم. در لباس و پوشش دقت کردیم؛ مثلاً فرم کلاه ها متعلق به هیچ خطه ای نیست و بحثی در خصوص قومی خاص پیش نیاید، بلکه به اصل سریال توجه شود یا برای پیدا کردن روستا رفتیم سراغ روستایی که حتماً بافت سنگی داشته باشد و از هر چیزی که از قومیت خاصی صحبت کند پرهیز کردیم.

همان طور که دیدید، این قصه در هر جایی می تواند روایت شود؛ چرا که هر منطقه ای، ثروتی خدادادی دارد و عده ای قدرش را نمی دانند و نمی توانند آنجا را اداره کنند، همین باعث می شود روز به روز فقیر تر شوند و حتی زمانی که قرار است، شخصی برای کمک به آنها بیاید، به جان هم می افتند. این حرف کلی مادر این قصه بود و همان طور که می بینید، این قصه در هر جایی می تواند روایت شود. حتی در موسیقی سعی کردیم باز هم از همان اصل استفاده کنیم که موسیقی متعلق به هیچ شهری نباشد، با اینکه ترکیبی از موسیقی نواحی مختلف را در این کار می شنوید، اما اساساً متعلق به هیچ جا نیست.

■ پیش از ساخت مجموعه با تمام مختصات که درباره آن صحبت کردیم، تصویری از واکنش مخاطب به قصه ای که روایت می کنید داشتید؟

من و همکارانم، در این سال ها خودمان عادت ها را به وجود آوردیم و به نوعی بدعت گذاشتیم و سبک ها را به وجود آوردیم. مدیوم سینما یا تلویزیون خیلی تفاوتی ندارد، در هر دو حوزه قرار نیست درجا بنشینیم و خودمان را تکرار کنیم. اساساً هنر این است که رو به جلو حرکت کنیم و به ورطه تکرار نیفتیم. ما می دانستیم که از یک فضای رئال و معمولی و روزمره مثل «پایتخت» قرار است وارد فضای فانتزی و ناگهانی آبادی شویم که با ذائقه ای که خود من مخاطب را تربیت کردم و عادت دادم سازگار نیست.

زمان می خواهد تا بیننده، شخصیت ها را درک کند، برای اینکه مخاطب را عادت دادم به نقی، ارسطو، بابا پنجعلی و... ولی از طرف دیگر وظیفه ندارم خودم را تکرار و تماشاچی را نسبت به یک نوع کمدی دچار دلزدگی کنم. کمدی تنوع زیادی دارد و در سریال «علی البدل» تلاش کردیم تا شکل دیگری از کمدی را مطرح کنیم، منتها این بار با یک محتوای اجتماعی و سیاسی تر و حرف های اساسی در دل جامعه.

این بار به جای اینکه لحظه ای تر و دم دستی تر تماشاچی به موقعیت های ما بخندد و رد شود، کمی تفکر کند و همذات پنداری داشته باشد، که البته همین موضوع برای خود من و گروه ریسک بزرگی بود. این سؤال برای خود ما هم مطرح بود که آیا مخاطب این تغییر را می پذیرد یا پس می زند؟ حدس می زدیم قطعاً در ابتدا مخاطب این مجموعه را با «پایتخت» مقایسه خواهد کرد. همین موضوع خطر بزرگی برای ما بود. سعی کردیم نقدی را که دوستان شما در یکی، دو سال اخیر به همه ما وارد می دانند که چرا سریال ها همه شبیه هم است و تنوعی در آنها نمی بینیم، پاسخ دهیم و کار متفاوتی انجام دهیم، سعی کردیم کار جدیدی انجام بدهیم اما استانداردها را رعایت کنیم.

یقین دارم تجربه «پایتخت» بار دیگر تکرار خواهد شد و مثل همان زمان که مخاطب از دیدن شخصیت ها جا خورد و شاید کمی دیر آنها را باور کرد، به سبکی که در «علی البدل» با آن روبه رو شد هم عادت می کند و می پذیرد که کمدی انواع مختلفی دارد و روایت های بسیاری از طنز وجود دارد.

■ امسال علاوه بر سریال «پایتخت»، مجموعه ای دیگر با عنوان «هنگام بیداری» را با مؤسسه اوج کار می کنید. از این همکاری در ابتدای شروع مسیر «پایتخت» صحبت کنید....

در واقع شاید بتوانم ماجرای ساخت سریال «پایتخت» را این طور مختصر تعریف کنم که تلویزیون در خواست ساخت این سریال را داشت و همان طور که می دانید به هر حال سریال کم هزینه ای نیست، به خصوص اینکه بخش عمده ای از «پایتخت ۵» در خارج از کشور روایت می شود. با توجه به شرایط مالی سازمان صداوسیما، ساخت این مجموعه تقریباً امری نشدنی بود. بنابراین یا باید ساخته نمی شد یا راهی برای تأمین هزینه هایش پیدا می کردیم. بر همین اساس با مؤسسه اوج وارد مذاکره شدیم و قرار شد تا این مؤسسه به عنوان حامی مالی در ساخت این مجموعه، مشارکت داشته باشد. خوب، طبیعی است هر نهادی به محض مشارکت و حمایت مالی، توقعات خودش را دارد و خوشبختانه در مورد «پایتخت ۵» این اتفاق نیفتاد، چرا که قصه فصل جدید «پایتخت» به گونه ای است که اساساً نمی توان سفارشی درباره روایت قصه داشت.

قصه این فصل عمومیت دارد و همه آدم ها می توانند سهمی در قصه داشته باشند. شاید تعریف درست تر قصه این فصل این طور است که «پایتخت» را با همان آدم های سابق می بینیم؛ خانواده ای با مجموعه ای از رفتارها و ارتباط های خاصی که بینشان است، اما این بار اتفاقاتی می افتد که قصه همان آدم ها به وفاق ملی کمک می کند. شاید این وفاق ملی در چارچوب اهداف مؤسسه اوج هم می گنجد که از طرح استقبال کرد و حاضر شد از پروژه حمایت مالی کند و چیزی به عنوان سفارش یا دستور در تغییر فیلم نامه نداد.

■ چرا بخشی از «پایتخت ۵» خارج از ایران روایت می شود؟

قصه از ایران شروع می شود، بعد از چند قسمت کشیده می شود به خارج از کشور و مجدداً به تهران برمی گردد.

■ جایی از شما خواندم اگر قرار باشد سریالی تاریخی کارگردانی کنید، با شیوه کلاسیک پیش خواهید رفت. سریال «هنگام بیداری» با همین ویژگی ساخته خواهد شد؟

مجموعه «هنگام بیداری» نیز با مشارکت مؤسسه اوج ساخته خواهد شد. نویسنده سریال، آقای طالب آبادی است و قصه در واقع درباره اشغال بوشهر در جنگ جهانی اول است و روایتگر دوران چهار ساله جنگ جهانی اول و تأثیراتش در منطقه و مقاومت مردم بوشهر، تنگستانی ها و دشتستانی ها در مقابل اشغال و تجاوز انگلیسی ها است. طبعاً سریال سروشکلش را مشخص می کند که با شیوه کلاسیک تری کارگردانی کنیم. منتها از آنجایی که یک تاریخ را با تفکرات امروز روایت می کنیم، نمی توان نگاه امروز را در شکل روایت کار وارد نکرد، در غیر این صورت به کتاب تاریخی مصور تبدیل می شویم. در صورتی که وقتی اکثر سریال های تاریخی موفق دنیا را نگاه کنید، اگر سراغ تاریخی می روند باید گاه های امروز روایت می شود که با حال و هوای مردم و روزگار امروز سازگار باشد، اما در عین حال چارچوب تاریخی اش را حفظ می کند.



گفت و گوی خواندنی با کمند امیر سلیمانی

کمند امیر سلیمانی بازیگر با تجربه‌ای است که در طول دوران کاریش توانسته نقش‌های متفاوت و متنوعی بازی کند. امیر سلیمانی از یک خانواده کاملاً هنری و پدری به نام سعید امیر سلیمانی که بازیگری مطرح بوده و هست بر آمده؛ کمند در سنین نوجوانی وارد حیطه بازیگری شد و به تدریج در دهه هفتاد در بسیاری از سریال‌ها و فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی نقش اصلی زن را بر عهده گرفت. «پدر سالار»، «دزد و پلیس»، «توطئه فامیلی»، «ملکوت»، «همسایه‌ها»، «شوخی کردم»، «دخترک کنار مرداب»، «در آرزوی ازدواج» و «مهریه بی بی» از جمله فیلم‌ها و سریال‌هایی محسوب می‌شوند که کمند در آنها ایفای نقش داشته است؛ برخی از این آثار مانند «پدر سالار» یا «در آرزوی ازدواج» سال‌ها بعد از تولید مرتب در تلویزیون بازپخش شده‌اند و همچنان هم مخاطب داشته‌اند.



کرد که در این نمایش بازی کنم و من هم پذیرفتم.

● آشنایی تان با نسیم ادبی چه زمانی بود؟

– بعد از بازی در تئاتر «دور همی زنان شکسپیر» به کارگردانی بهاره رهنما به تدریج رابطه مان نزدیک تر شد و در نهایت دوستی مان محکم شد.

● پس بهاره رهنما هم باید جزو دوستان خوب تان باشد...

– بله. بهاره به من لطف داشت و بعد از چند سال دوری از ایران، هوای من را داشت و مرا دعوت به کاری کرد که تجربه‌ای متفاوت بود.

● چقدر برای دوستان تان در طول هفته وقت صرف می‌کنید؟

– اغلب اوقات فراغتم را با دوستانم سپری می‌کنم.

● بیشتر با دوستان تان کجاها دور هم جمع می‌شوید؟

– در منزل‌های مان و زیاد به رفتن به جاهای شلوغ علاقه‌ای نداریم و البته همه دوستانم بازیگر نیستند و دوستان غیر هنری هم کم ندارم.

● در این سال‌ها در کارهای پلیسی هم بازی کرده‌اید. آیا این علاقه

مندی خودتان بود؟

مخاطبان کمی قدیمی تر تلویزیون، امیر سلیمانی را با نقش «آذر» سریال «پدر سالار» و مخاطبان جدیدتر هم با شخصیت رییس باند خلافکاران سریال «دزد و پلیس» می‌شناسند. او برای بازی قابل قبولش رد تریلر روانکاوانه «قرمز» در هفدهمین جشنواره فیلم فجر مورد تقدیر قرار گرفت. با این بازیگر با اخلاق سسینما و تلویزیون و تئاتر درباره فعالیت هنری و زندگی شخصی اش گفتگو کرده‌ایم.

● سال قبل در نمایش «هتلی‌ها» در قالب یک زن دهه شصتی بازی روانی ارائه کردید و امسال هم در نمایش «سردار» بازی کرده‌اید. آیا تئاتر برای تان به عنوان یک دغدغه جدی مطرح است؟

– تئاتر برایم دغدغه اصلی نیست. پیشنهادات خوبی از جانب حمیدرضا آذرنگ و نادر پرهانی مرند داشتم و قبول شان کردم؛ در «هتلی‌ها» یک هفته مانده به زمان اجرای نمایش به گروه پیوستم و استرس زیادی برای آماده شدن داشتم و من هم از خاطرات دوران زندگی‌م در دهه شصت در جهت ایفای این نقش که پرستاری بود که در دهه شصت زندگی می‌کرد استفاده کردم و علاقه زیادی داشتم چنین شخصیتی را بازی کنم؛ به خاطر بازی در این نمایش کاندیدای دریافت جایزه بهترین بازیگر جشنواره تئاتر فجر شدم. در نمایش «سردار» نقش مریم را بازی کردم؛ نسیم ادبی که از دوستان خوب من است و این نقش را بازی می‌کرد درگیر کار دیگری شد و از من درخواست

در «هوش سیاه» در نقش یک زن خانه دار که شوهرش فرامانده نیروی انتظامی است بازی کردم. زنی آرام که فقط او را در خانه می بینیم؛ زنی مهربان که همواره نگران وضعیت زندگی و خانواده اش است. خیلی دوست داشتم فیلمنامه به گونه ای نوشته می شد که در برخی از لحظات اکشن و حادثه ای فیلم مجال حضور پیدا می کردم ولی نشد...

● **در مجموعه «دزد و پلیس» نیز به ایفای کاراکتر منفی پرداختید.**
- دوست دارم در کارنامه کاریم تنوع وجود داشته باشد و نقش زن پلیس یا زن خلافکار و مجرم بازی کنم. هر نقشی که اکت و هویت داشته باشد برای من جذابیت دارد. در دو سریال «توطئه فامیلی» و «دزد و پلیس» دو تجربه بازیگری خوب در قالب نقش های منفی داشتم.

● **مخاطبان بیشتر شما را در قالب شخصیت های مثبت دوست دارند یا شخصیت های منفی؟**
- اغلب من را با نقش های مثبت می شناسند و موقعی که من نقش منفی بازی می کنم برای شان دارای جذابیت دو چندان است.

● **در سال های جوانی چه ملاک هایی برای انتخاب نقش ها داشتید؟**
- ویژگی نقش و گروه سازنده برایم اولویت های مهم در قبول پیشنهادات بازیگری بود. در دهه هفتاد مثل حالا تعداد بازیگران زیاد نبود و اغلب پیشنهادات بازی در نقش دختران نوجوان و جوان به من می شد. ارزش گذاری برای انتخاب بازیگران در آن دوره با ارزش گذاری برای انتخاب بازیگران در این دوره و زمانه تفاوت داشت.

● **در «پدر سالار» که خیلی از مخاطبان شما را با این کار می شناسند در نقش دختری سنتی بازی کردید که تلاش می کند با ارائه خودش زندگی کند.**

- تا حد زیادی در مجموعه «پدر سالار» از قالب مطیع و ساکت بودن فاصله گرفتم و نقش قالب متفاوت تری داشت و در آن موقعیت این شخصیت بسیار خاص بود و در کمتر سریالی چنین شخصیت پردازی درباره زنان جوان انجام شده بود. حالا این نوع واکنش ها عادی است و باعث تعجب کسی نمی شود و دختران جوان پای خواسته های شان می ایستند.

● **بازیگر بودن پدرتان چقدر باعث شد شما هم به بازیگری علاقه مند شوید؟**

- بازیگر بودن پدرم نقش مهمی در بازیگر شدنم داشت. البته پدرم اصرار نداشت که من حتما باید حرفه او را دنبال کنم و بازیگر شوم. وقتی در خانه ای بزرگ می شوید که مدام حرف از دنیای بازیگری و فیلم و سینما در میان است و آدم هایی که با خانواده شما رفت و آمد دارند، آدم های هنرمندی هستند طبیعی است گرایش ناخود آگاهی در وجود آدمی برای بازیگر شدن به وجود می آید. تمام آثار فرهنگی موجود در خانه ما مثل کتاب های کتابخانه پر از محصولات هنری و سینمایی بود.

● **آیا اگر پدرتان بازیگر نبود، شما باز هم بازیگر می شدید؟**
- نمی دانم. پاسخ به این سوال دشوار است زیرا من بازیگری را انتخاب نکرده بودم ولی از وقتی به یاد دارم مشغول بازی کردن هستم.

● **اولین بار چگونه درگیر بازیگری شدید؟**
- اولین کار بازیگریم تئاتری بود که همه بازیگرانش کودک بودند و کارگردانی اش بر عهده محمود ابراهیم زاده و فیلمنامه اش متعلق به نادر ابراهیمی بود.

● **آیا در دوران کودکی به همراه پدر سر صحنه فیلم ها هم می رفتید؟**
- بله، اولین بار در سن ۵ سالگی در سریال «هزار داستان» سر صحنه کار رفتم و طبق خواسته مرحوم علی حاتمی در صحنه ای به همراه لیلا حاتمی بازی کردم.

● **... پس یک جورهایی با لیلا حاتمی هم دوره هستید.**
- لیلا حاتمی دوست دوران کودکیم بود و یک همبازی خوب.

● **در آن دوران بازیگری را فقط به خاطر جذابیت هایش دنبال می کردید و یا به عنوان شغل پذیرفته بودید؟**
- تا موقعی که مدرسه می رفتم بازیگری را به عنوان کار دوم و تفریحی نگاه می کردم و بیشتر علاقه مند بودم که پزشک شوم.

● **آیا الان پشیمان نیستند که به جای پزشک شدن بازیگر شدید؟**
- نه! زیرا به بازیگری علاقه زیادی داشتم و اگر می خواستم در رشته پزشکی ادامه تحصیل بدهم نه دکتر خوبی می شدم و نه بازیگریم به اندازه الان تاثیر گذار می شد.

● **از مقطعی به بعد و به خصوص بعد از ایفای نقش مکمل فیلم «قرمز» بیشتر در نقش های دوم بازی کردید.**
- شاید به این خاطر که هیچ گاه میزان و طول نقش برایم تعیین کننده ای نبوده است، از اواسط دهه هفتاد ساخت فیلم های تین ایجری با مضمون عاشقانه مد شد و این نوع از فیلم ها بازیگران خاص خودش را می خواست که اصلا به تیپ و قیافه من نمی خورد و من هم ترجیح دادم به فکر کیفیت کاراکتر باشم تا کمیتش.

● **بازی تان در قالب دختران اصیل و سنتی و محبوب ایرانی هم خیلی خاطره انگیز بوده.**
- از کودکی همیشه به من می گفتند که مناسب ایفای نقش دختران اصیل و سنتی ایرانی هستم و به تدریج هم مدام این نقش ها را بازی کردم.

● **در چند کار با مهران مدیری همکاری کردید. مهم ترین ویژگی مهران مدیری چیست؟**

- در «ویلا» در نقش سر آشپز بازی کردم و کار با مدیری را دلچسب و لذت بخش دیدم. مهران مدیری یک پکیج درجه یک در تمام عرصه های اجرا از بازیگری تا کارگردانی است و همیشه یک گروه خوب و حرفه ای را دور خودش جمع می کند.

● **برای روی فرم بودن و داشتن آمادگی در حین بازیگری، چه کارهایی انجام می دهید؟**
- به تغذیه مناسب اهمیت می دهم. در حدود ۱۲ سال است که همواره در انتخاب رژیم غذایی با دکتر تغذیه مشورت دارم. در ابتدا برای کاهش وزن بعد از تولد فرزند با دکتر تغذیه مشورت می کردم و رد ادامه این مشورت ها ادامه پیدا می کرد.

● **درباره عمل زیبایی که فراگیر شده است چه نظری دارید؟**
- قدیمی های گویند هیچ چیزی را منع نکنید چون ممکن است نتیجه عکس دهد.

نمی دانم ۱۰ سال بعد درباره عمل زیبایی چه عقیده ای دارم اما در شرایط فعلی با جراحی زیبایی تا جایی که رفع عیب کند موافقم.

پوران در خشنده؛ غمخوار همچون مادر، جسور همچون پدر!

اکران فیلم «زیر سقف دودی» بهانه‌ای شد تا در قالب پرونده‌ای به بررسی اجمالی مسیر کاری پوران در خشنده؛ کارگردان، نویسنده و تهیه‌کننده سینمای کشورمان بپردازیم.



فراگیر و قابل اعتنا قلمداد و برایش راه‌حلی پیدا شود.

درباره فیلمساز

پوران در خشنده؛ کارگردان، فیلمنامه‌نویس و تهیه‌کننده تلویزیون و سینما، ۱۳۳۰ در شهر کرمانشاه متولد شد. وی فارغ‌التحصیل رشته سینما با گرایش کارگردانی از مدرسه‌ی عالی تلویزیون و سینما (۱۳۵۴) و دارای لوح افتخار درجه یک هنری معادل دکتری از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران است. در خشنده کارگردانی فیلم‌های مستندی نظیر: «صنایع دستی ایران»، «موسیقی نواحی ایران»، «طاعون» (۱۳۵۴)، پیرامون طاعون سال ۲۸ در کردستان، «چهارشنبه آخر» (۱۳۵۵)، پیرامون چهارشنبه‌سوری، «چشمه‌های آب معدنی راه‌هراز» (۱۳۵۷)، «موج، سجاده، جانماز» (۱۳۵۷)، «چرخ‌ها می‌چرخند» (۱۳۵۸-۱۳۵۹)، پیرامون مسائل رکود اقتصادی و تعطیلی کارخانه‌ها به‌خصوص ایران ناسیونال، «بن بست»، «بلوغ» و «شوکران» (۱۳۶۹-۱۳۷۱)، پیرامون پدیده اعتیاد در زنان، مردان و کودکان در ایران و مسئله قاچاق مواد مخدر و راه‌های پیشگیری آن، «ببر دره عشق»، «چشمه‌های دره سنگستان»، «شوبواز غروب تاغروب»، «رسول هر کول کوچک»، «گردنبندی از قاصدک برای خواهر» و «۶ عروس برای آمنة»، را بر عهده داشته‌است.

او فعالیت سینمایی خود را به‌عنوان اولین فیلمساز زن پس از انقلاب با فیلم سینمایی «زابطه» سال ۶۴ آغاز کرد و سپس «پرنده کوچک خوشبختی» (۱۳۶۶)، «عبور از غبار» (۱۳۶۷)، «زمان از دست رفته» (۱۳۶۸)، «عشق بدون مرز» (۱۳۷۶)، «شمعی در باد» (۱۳۸۲)، «روایای خیس» (۱۳۸۴)، «بچه‌های ابدی» (۱۳۸۵)، «بیست» (۱۳۸۶)، به‌عنوان تهیه‌کننده، «تله فیلم حرفه‌ای‌ها» (۱۳۸۷)، «خواب‌های دنباله‌دار» (۱۳۸۸)، «تله فیلم گلپهار» (۱۳۹۰) به‌عنوان تهیه‌کننده، «هیس!... دخترها فریاد نمی‌زنند»

پوران در خشنده به‌همراه رخشان بنی‌اعتماد، اولین زنان فیلمساز سینمای بعد از انقلاب لقب گرفته‌اند که هر دو اتفاقاً دغدغه‌های اجتماعی و فرهنگی‌شان به افکار هنری و سینمایی‌شان می‌چربد و هر دو از مستندسازی وارد حوزه فیلمسازی شده‌اند.

در خشنده که ۱۱ فیلم بلند داستانی و چند فیلم کوتاه و مستند در کارنامه هنری‌اش دارد، بیش از هر چیز به جهت علاقه و دغدغه‌ای که به مسائل کودکان و نوجوانان و اقشار ناتوان و معلول در جامعه دارد، مورد توجه است و بسیاری از سازمان‌ها و ارگان‌های مربوطه نیز به خاطر فعالیت‌هایش از وی تقدیر کردند. معضلات خانواده‌ها و جوانان بخش دیگری از ناهنجاری‌هایی است که در خشنده به‌عنوان مضمون اصلی فیلم‌هایش از آن‌ها بهره برده است. طلاق، اعتیاد، بیکاری و آیدز، بخشی از مشکلات جامعه ایران بوده و هست که پوران در خشنده به‌خوبی آن‌ها را شناسایی و تبدیل به داستان و فیلم کرده‌است.

اگر بخواهیم صادق باشیم فیلم‌های در خشنده عموماً فیلم‌های مورد علاقه منتقدان نبوده‌است هر چند بعضی از فیلم‌هایش مانند «هیس دخترها فریاد نمی‌زنند» مورد توجه مخاطبان قرار گرفت ولی عموماً منتقدان روی خوشی به آثار اجتماعی در خشنده نشان نداده‌اند. شاید مهم‌ترین دلیل این صنف سینمایی که نسبت به مخاطبان عام سخت‌گیرتر و با وسواس‌تر هستند پرداخت سینمایی فیلمساز و نحوه نزدیک شدن او به سوژه مورد نظر است. به بیانی روشن‌تر در خشنده آن قدر پیام و محتوا برایش مهم شده که گویی از داستان‌گویی و پرداخت سینمایی غفلت ورزیده و فیلم‌هایش همواره انگ کلیشه‌ای و شعاری بودن به خود می‌گیرند و این مهم‌ترین مشکلی است که سینمای در خشنده با آن روبه‌رو بوده و هست. در هر حال به جهت محتوای ارزشمند فیلم «زیر سقف دودی» امیدواریم خوب دیده شود و بفرشد تا حداقل طرح موضوع طلاق عاطفی نزد مخاطبان جامعه به‌عنوان مشکلی

(۱۳۹۱) و «زیر سقف دودی» (۱۳۹۵) را در کارنامه سینمایی خود به ثبت رساند. پوران درخشنده، عضو انجمن‌های فیلمسازان زن آمریکا (WIF)، کارگردانان مستقل آمریکا (IFP) و مرکز بین‌المللی فیلم کودکان و نوجوانان یونسکو (CIFEJ) است.

افتخارات و جوایز

پوران درخشنده، طی سال‌های فعالیتش افتخارات زیادی کسب کرده است از جمله، پروانه زرین بهترین کارگردانی فیلم بلند از بیست و یکمین جشنواره فیلم کودکان و نوجوانان، مشعل طلایی از دومین جشنواره فیلم غیرمتعهدها در کره شمالی برای فیلم «پرنده کوچک خوشبختی»، دیپلم افتخار از سومین جشنواره فیلم زنان آرژانتین برای فیلم‌های «پرنده کوچک خوشبختی» و «زمان از دست رفته»، لوح زرین بهترین فیلم و دیپلم افتخار بهترین کارگردانی از ششمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم «پرنده کوچک خوشبختی» سال ۶۶ و البته فیلم دیگرش «هیس دخترها فریاد نمی‌زنند» (که اگرانش حاشیه‌های زیادی به همراه داشت) در سی و یکمین جشنواره فیلم فجر بهترین فیلم از نگاه تماشاگران شد.

نگاه ویژه فیلمساز

درخشنده از معدود فیلمسازان زن است که دهه ۶۰ به این عرصه آمد و بازتاب مسائل کودکان و نوجوانان خاص بانگاه آمیخته به احساس را شاید بتوان مولفه مشترک فیلم‌هایش دانست. در بررسی کارنامه ۹ فیلم پوران درخشنده شاید بیش از هر چیز دغدغه مسائل کودکان و نوجوانان از وجوه مختلف را بتوان مولفه‌ای مشترک محسوب کرد.

وی با تمرکز بر مسائل خاص کودکان و نوجوانان تلاش می‌کند در پیچه‌ای جدید برای نزدیک شدن به این قشر آسیب‌پذیر جامعه پیدا کند که با انتخاب‌های این فیلمساز خود به گونه‌ای خاص تر هم می‌شوند.

«رابطه» ساخت ۱۳۶۵

«رابطه»، اولین فیلم بلند سینمایی اوست. فیلمی ساده که به شکل‌گیری رابطه میان معلم و پسرکی گنگ می‌پردازد که آرزوی حرف زدن دارد. رابطه‌ای که به واسطه نوع حضور و برخورد معلم باعث جاری شدن اولین کلمات نامفهوم بر زبان پسرک می‌شود. تاکید بر لحظات دراماتیک فیلم با نوع پرداخت و

تصویرسازی، کمک زیادی به برجسته کردن روند شکل‌گیری این رابطه کرده و اهمیت ایجاد انگیزه اولیه در پسرک که تشویق معلم آن را بارور می‌کند

«پرنده کوچک خوشبختی» ساخت ۱۳۶۶

به فاصله یکسال درخشنده در این فیلم مضمون قبلی خود را در رابطه یک دختر و معلم دوباره مطرح می‌کند. هر چند خاستگاه و منشا گنگ شدن دختر با کودک فیلم «رابطه» متفاوت است، ولی باز هم تاکید بر شکل‌گیری رابطه‌ای عاطفی که می‌تواند به نوعی مشکل کودک را حل کند، تم مشترک این دو فیلم است. در این فیلم هم پرداخت و بزرگنمایی بار احساسی موقعیت چیده شده به کمک تاثیرگذاری فیلم می‌آید.

این فیلم موفق شد جایزه بهترین بازیگر خردسال جشنواره فجر را سال ۶۶ به دست آورد و در چند رشته از جمله بهترین بازیگر نقش اول زن و بهترین کارگردانی و تدوین و صداگذاری هم کاندید شد ولی موفق به دریافت سیمرغ نشد.

«زمان از دست رفته» و «عبور از غبار» ساخت ۱۳۶۸

«زمان از دست رفته» و «عبور از غبار» دو فیلم بعدی درخشنده در یکسال هستند که اولی باز هم به کودکان و این بار مسئله فرزندخواندگی می‌پردازد. «عبور از غبار» مهجورترین فیلم کارنامه درخشنده است که از تصنع و احساسات زدگی به دور است و به تم مشترک و مورد علاقه این فیلمساز می‌پردازد. این بار شکل‌گیری رابطه میان معلم و دانش‌آموز صرفاً منجر به حل معضل و مشکل شاگرد نمی‌شود، بلکه این بار معلم است که به نوعی گشایش می‌رسد.

جالب‌تر این که این گشایش براساس شکل‌گیری رابطه‌ای مطابق با الگوهای کلاسیک، میان معلم و شاگردی است که دچار نوعی تضاد و درگیری اولیه بوده‌اند. تاکید بر غربت معلم و همسرش (که بیماری زن آن را برجسته‌تر می‌کند)، موقعیتی بحرانی برای آن‌ها تدارک می‌بیند که سرانجام به دست مادر شاگرد مسئله‌دار حل می‌شود و به نوعی پیام انسانی خود را هم بالحنی متعادل در زیرلایه فیلم به مخاطب منتقل می‌کند.

افسر اسدی سال ۶۸ موفق به دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل زن برای فیلم «عبور از غبار» شد و فیلم در رشته صداپردازی نیز در هشتمین جشنواره فیلم فجر کاندید شد ولی موفق به دریافت سیمرغ نشد.





به خودی خود موجب تولید فیلم‌های خوب نمی‌شود. «بچه‌های ابدی» هشتمین فیلم پوران درخشنده مصداق همین واقعیت است؛ یعنی ایده و جسارت فیلمساز به خودی خود قابل ستایش و تحسین است ولی پرداخت داستانی و اجرای سینمایی آن گونه نیست که آثار ماندگاری در تاریخ سینمای ایران به یادگار بگذارد.

پانته‌آ بهرام برای این فیلم بهترین بازیگر نقش مکمل زن در جشنواره بیست و پنجم فجر شد و فیلم چند جایزه از جمله کارگردانی و بازیگری را در جشنواره بیست و یکم کودک و نوجوان نیز از آن خود کرد.

«خواب‌های دنباله‌دار»

این فیلم بازگشت دوباره درخشنده به معضل کودکان معلول و ناتوان جسمی بود و از دغدغه‌های او درباره معضلات و مشکلات مبتلا به جامعه سخن می‌گفت. فیلم به جدلی دوباره و چندباره بین منتقدان و فیلمساز تبدیل شد به طوری که درخشنده گفت: «در اکثر کارهایم سعی می‌کنم به دنبال بیان مشکلات و دغدغه‌های اصلی خود باشم تا بیشتر به این فکر کنم که چگونه می‌توانم از سریع‌ترین راه، پول و گیشه را به دست آورد و به همین دلیل است که اکثر فیلم‌های خوب با مشکل تهیه‌کننده مواجه هستند.»

پرواضح است که بهانه محتوا داشتن و گیشه‌ای نبودن فیلم، فراری رو به جلو از سوی فیلمساز است تا سرپوشی بر کیفیت پایین فیلمش در مقام کارگردان بگذارد چرا که بسیاری از فیلم‌های سینمایی هستند که با بودجه پایین تولید، فروش زیادی می‌کنند و بسیاری هم با بودجه زیاد اصلاً فروش نمی‌کنند. در واقع گیشه سینماها لزوماً اعتباری به کیفیت هنری فیلم‌ها نمی‌دهد و این گونه سخن گفتن به جای قبول ضعف‌های متن و اجرای فیلم مشکلی از فیلم و فیلمساز نمی‌گشاید.

«هیس! دخترها فریاد نمی‌زنند» ساخت ۱۳۹۱

«هیس...» فیلمنامه‌ای تا حدودی ساختار شکنانه دارد که موضوعی حساس در جامعه ایران را به تصویر کشیده و آن، سوءاستفاده جنسی و اذیت و آزار کودکان است. این سوژه مسلماً تا به امروز کمتر مجالی بر خودنمایی و روایت در سینمای ایران یافته و با توجه به حساسیت زابودن آن، کمتر فیلمسازی این جرات را به خود می‌داد تا سراغ آن برود اما پوران درخشنده با همان قاطعیت همیشگی تصمیم به ساخت این اثر گرفت و حالا می‌توان «هیس...» را بهترین



«عشق بدون مرز» ساخت ۱۳۷۷

«عشق بدون مرز» با مضمون کودکانی که در کش و قوس کشمکش‌های پدر و مادر دچار لطمه می‌شوند و با نگاه به بازتاب زندگی در غرب و مسائل برخاسته از آن بر زندگی کودکان، فیلمی تا حدی نامعمول در کارنامه درخشنده محسوب می‌شود. فیلمی که محصول مشترک بودن، حضور بازیگران خارجی و فیلمبرداری در خارج از کشور هم نتوانست به جذابیت‌های نداشته آن چیزی بیفزاید. فیلم در ۱۷ آذرماه سال بعد در سینماهای تهران حدود ۱۲۰ میلیون تومان فروش کرد و نتوانست امتیاز خوبی هم در بین منتقدان به دست آورد.

«شمعی در باد» ساخت ۱۳۸۲

«فرزین، دانشجوی انصرافی است که پدر و مادرش از هم جدا شده‌اند و او با مادرش زندگی می‌کند. مادر فرزین قصد از دواج مجدد دارد و فرزین هم بین رفتن به خارج از کشور و انواع و اقسام پریشانی‌ها و اضطراب‌ها تنها مانده است او به طور اتفاقی با ایدا (که مدیر یک موسسه خیریه است) آشنا می‌شود و...» «شمعی در باد» در ادامه دغدغه‌های درخشنده در باب خانواده، طلاق، معلولان و کودکان سراغ معضلات اجتماعی رفته است و سعی کرده تا گذری به زندگی جوانان آن دوران و بحران‌های پیش روی آن‌ها چون اعتیاد و بیکاری و ایدز داشته باشد.

«رویای خیس» ساخت ۱۳۸۴

به نظر می‌رسد بحث پیام‌زدگی در کارهای پوران درخشنده، مهم‌ترین مانع برای ارتقای بیشتر آثار او به شمار می‌آید. «رویای خیس» نیز از این کلیت مستثنی نیست و موضوعی که می‌توانست با پرداخت عمیق‌تر شسته‌رفتگی بیشتری بیاباد از این بعد لطمه دیده است. این معضل به عنوان اصلی‌ترین نقدی است که می‌توان به سینمای درخشنده به عنوان اولین فیلمساز زن بعد انقلاب وارد کرد؛ مشکلی که از ابتدا تا به حال ادامه دارد که سطح کیفی فیلم‌هایش به شدت دچار افول کرده و حتی گاهی به مضامین کلیشه‌ای، تکراری و شعاری پرداخته است.

«بچه‌های ابدی» ساخت ۱۳۸۵

درخشنده در شمار قابل توجهی از آثارش به گرفتاری‌های کودکان و نوجوانانی می‌پردازد که از ناتوانی‌های ذهنی و جسمی رنج می‌برند. گر ایش به چنین موضوعاتی در بازار تجاری سینمای ایران البته ستایش برانگیز است اما

فیلم در خشنده از حیث کمی و کیفی دانست چرا که فیلم با در اختیار داشتن ۱۰۷ سینما در کشور حدود ۲,۵ میلیارد تومان فروش کرد و به نسبت کارهای دیگر در خشنده امتیاز بالاتری در بین منتقدان سینمایی به دست آورد. نشریه معتبر و راییتی ایالات متحده آمریکا نیز از این فیلم تمجید کرد و شهاب حسینی توانست برای این فیلم جایزه بهترین بازیگر مرد را از دوازدهمین دوره جشنواره بین‌المللی ACTION ON FILM در کشور آمریکا به دست آورد.

در این قسمت و به مناسبت اکران فیلم «زیر سقف دودی» به تحلیل و تفسیر بیشتری در مورد فیلم و حواشی‌اش و نیز به‌طور مبسوط‌تری به آن پرداخته‌ایم.

«زیر سقف دودی» ساخت ۱۳۹۵

«زیر سقف دودی» آخرین فیلم پوران در خشنده در مقام فیلمساز است که همواره سینما را به‌عنوان وسیله‌ای برای طرح مشکلات و معضلات جامعه می‌پندارد و در این راه از هیچ کوششی نیز مضایقه نمی‌کند. در خشنده که از مستندسازی وارد سینما شده است به‌خوبی می‌داند که چه میزان پژوهش و تحقیق در ارائه داستان باورپذیر و مهم است و از این رو ساختن اکثر کارهایش با چند سال وقفه اتفاق می‌افتد و در این بین سراغ موضوع و داستان مورد نظر می‌رود و همه جوانب فرهنگی و اجتماعی را می‌سنجد. «زیر سقف دودی» حاصل تحقیق دوساله در خشنده درباره طلاق عاطفی و مشکلات زوجین است که متأسفانه در جامعه ما به‌شدت رواج یافته است. پوران در خشنده همچون مادری دلسوز برای جامعه به کشف و دراماتیزه کردن این معضل در قالب یک فیلم دست زده است. فارغ از این که فیلمش موفقیت هنری داشته باشد. این میزان دغدغه‌مندی یک فیلمساز در مواجهه با ناهنجاری‌های اجتماعی به خودی خود امری قابل ستایش و توجه است.

حاشیه‌های فیلم

پوران در خشنده پس از پنج‌سال دوری‌اش از سینما، فیلم «زیر سقف دودی» را ساخته و برای نگارش فیلمنامه فیلم «زیر سقف دودی» نزدیک به دو سال تحقیق کرده است. نیکی کریمی از جمله بازیگرانی بود که حضورش از ابتدا در فیلم قطعی بود اما به‌دلیل تداخل با فیلم «آذر» از حضور در «زیر سقف دودی» انصراف داد و به‌نوش طباطبایی جایگزین او شد. بابک حمیدیان هم قرار بود در فیلم در خشنده بازی کند که حضورش منتفی شد.

پوران در خشنده برای فیلم جدیدش، فراخوان بازیگری داد که حدود سی هزار نفر در آن شرکت کردند و از میان آن‌ها لاله مرزبان برای ایفای نقش در این فیلم انتخاب شد. فیلم «زیر سقف دودی» ابتدا «خانم مال معرفی کنید» نام داشت. این فیلم در دو خانه واقع در منطقه الهیه، خانه‌ای در منطقه جردن، در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات واقع در منطقه پونک، خانه‌ای در منطقه فرشته تهران، بانکی واقع در خیابان ولی عصر تهران، سوله‌های انباری واقع در جاده بهشت زهرا، در رستوران لئون (سام سنتر)، کارخانه‌ای در منطقه وردآورد کرج، خیابان‌های شهر تهران و... فیلمبرداری شده است.

سخن بازیگر

مریلا زاری به‌عنوان بازیگر اول زن فیلم که در جشنواره سال گذشته موفق به دریافت سیمرغ بهترین بازیگری زن جشنواره شد درباره حضورش در این فیلم و فیلم‌های مشابه که دغدغه اجتماعی دارند گفته است:

«به سینمای کم‌دی‌علاقه زیادی دارم. اگر فیلمنامه‌ای نوشته شود که هم هویت داشته باشد و هم برای مخاطب جذابیت ایجاد کند، حتماً در آن فیلم بازی می‌کنم، اما از آن جایی که سینما برایم نقش تربیون دارد و فکر می‌کنم از طریق آن می‌توان در جامعه را بیان کرد، به‌همین دلیل نمی‌خواهم این فرصت را از دست بدهم، بنابراین در فیلم‌هایی که به مسائل اجتماعی دغدغه‌مند (که

برایم جذاب هستند و در حوزه‌هایی‌اند که کمتر دیده شده‌اند) می‌پردازند بازی می‌کنم، البته حضور کارگردان زن در آن‌ها هم در انتخابم بی‌تاثیر نیست، مخصوصاً پوران در خشنده که جز اولین‌ها در این حوزه بودند و کار کردند تا دیگران هم در این عرصه حضور پیدا کنند.»

طلاق عاطفی چیست؟

در خشنده درباره چیستی طلاق عاطفی توضیح می‌دهد: «طلاق عاطفی؛ یعنی طلاق که دو طرف تصمیم می‌گیرند این زندگی را داشته باشند، اما رابطه موازی خودشان را هم دارند، البته در این فیلم به خودم این اجازه را ندادم که روابط را از دو سو نشان دهم چون بنیان خانواده برایم اهمیت بیشتری دارد و از یک سمت که بیشتر اتفاق می‌افتد آن را روایت کردم. به جهت این که آمار در این زمینه بسیار زیاد بود، احساس کردم باید این فیلم را بسازم.»

اما درباره تعریف علمی طلاق عاطفی که یکی از معضلات اصلی جامعه معاصر ایران است می‌خوانیم: طلاق عاطفی عموماً در سال‌های نخست زندگی رخ نمی‌دهد. در سال‌های نخست هر چقدر هم که معیارهای انتخاب همسر سطحی باشد، میان زن و شوهر کشش‌ها و علایقی وجود دارد یا حتی اگر علاقه‌ای در این حد وجود نداشته باشد این امید وجود دارد که ممکن است شرایط تغییر کند. معمولاً طلاق عاطفی از سال‌های پنجم و ششم زندگی شروع می‌شود؛ یعنی وقتی که افراد امید به تغییر همسر را از دست می‌دهند و البته از طلاق رسمی هم ناامید هستند که به تدریج فاصله میان آن‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود به طوری که آن‌ها تنها به‌عنوان دو همخانه در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند.

نقد فیلم از کیوان کثیریان

پوران در خشنده باز هم با یک سوژه به‌موقع، حضور دارد. او معمولاً نسبت به مشکلات اجتماعی که توجهش را جلب می‌کند، به‌موقع واکنش می‌دهد. «زیر سقف دودی» با موضوع طلاق عاطفی که گریبانگیر بسیاری از اقشار جامعه شده، فیلم قابل استفاده‌ای برای خانواده‌هاست که امیدوارم در اکران عمومی خوب دیده شود و مانند برخی فیلم‌های در خشنده مانند «رابطه»، «پرنده کوچک خوشبختی» و «هیس! دخترها...» جریانساز و تاثیرگذار باشد. فیلم لحظات حس برانگیز هم دارد ولی تلاش می‌کند انگیزه‌های دو شخصیت اصلی را باز کند، بی‌طرف باشد، گناه را به گردن یکی از طرفین نیندازد و تحلیل را به مخاطب واگذار کند. گرچه از برخی ایده‌ها با شتاب می‌گذرد و برخی خرده‌داستان‌های زائد هم دارد که قابل چشم‌پوشی است ولی در مجموع می‌تواند بیننده را با خود تا انتها نگهدارد.



SMS

☒ دارم به دل صحبت یاران رفته راه باری کن
ای اجل که به یاران رسانیم.
سودابه کمالی از پاکدشت
۰۹۱۴-۲۵۴۷

☒ یار اگر ننشست با ما نیست جای
اعتراض، پادشاهی کامران بود از گدایان عار
دلش.
۰۹۱۹-۸۵۷۴

☒ ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد، در دام
مانده مرغی صیاد رفته باشد.
۰۹۱۶-۳۰۲۵

☒ دوری پایان دوستی نیست لطیف ترین غم
دنیاست.
۰۹۱۲-۵۵۷۴

☒ ای خدایی که به یعقوب رساندی یوسف، این
زمان یوسف من نیز به من باز رسان.
آذر مهربان از ارومیه
۰۹۱۵-۳۶۱۳

☒ پیداست هنوز یک شقایق نشدی، زندانی
زندان دقایق نشدی، وقتی که مرا از دل خود
میرانی، یعنی که تو هیچوقت عاشق نشدی.
۰۹۱۴-۵۵۶۶

☒ خوشا از بند دام عشق رستن، زدست
بی وفایان دل گسستن، نصیب این دل وامانده
این شد، شکستن هی شکستن.
۰۹۳۶-۵۲۷۱

☒ طلوع بی شمار معرفت باش، به شهری که
رسمش بی وفا نیست، سرم سرگرم تصویر تو
گشته، به آن حدی که اسمش بی نوا نیست.
۰۹۱۲-۱۴۵۱

☒ آدما اشتباه می کنن دنبال خوشبختی می
گردن، خوشبختی پیدا شدنی نیست، ساختنیه.
۰۹۱۶-۶۳۵۷

☒ من هنوز از می چشمان سیاهت مستم،
گفتم بنویسم که به یادت هستم.
کامران ترابی از اصفهان
۰۹۱۸-۶۵۷۴

☒ دیگران گریه وصال تو خوشند، ما شب و روز
به یک وعده دیدار خوشیم.
۰۹۱۴-۲۲۵۸

☒ از فراق تو مراهر نفسی صداه است، از تو غافل
نیستم ای دوست خدا آگاه است.
۰۹۱۹-۳۶۷۷

☒ قانون معرفت میگه: به قلب ما نزدیک است
کسی که از چشمهای ما دور است.
۰۹۱۳-۴۵۱۴

☒ اینجا آسمان ابر است آنجا نمی دانم، اینجا
شده پاییز آنجا نمی دانم، اینجا همش رنج
است، آنجا نمی دانم اینجا دلی تنگ است،
آنجا نمی دانم!
۰۹۱۱-۹۹۸۲

☒ می دونی فلسفه تک زنگ زدن چیه؟ یعنی
به یادتم اما حرفی برای گفتن ندارم.
۰۹۱۲-۲۵۹۱

☒ اگر گل بودم، تقدیم وجودت می شدم، اگر تار
بودم، آهنگ دوست داشتن را می نواختم، اگر
باران بودم آنقدر می باریدم تاغمهات را بشویم.
حمید عبدالوند از کاشان
۰۹۱۹-۲۵۴۱

☒ در یغا که نه گلم، نه تارم و نه بارانم، ولی هر چه
باشم و هر کجا باشم، بیادتم.
۰۹۱۵-۶۲۴۷

☒ دلم برات تنگ شده، محبت بی رنگ شده،
دوستی فقط آهنگ شده، رفاقت تک زنگ شده،
دلت سنگ شده، مگه بین من و تو جنگ شده.
۰۹۱۴-۳۳۲۰

☒ یک شاخه گل رز میتونه باغ من باشه و یک
دوست مثل تو میتونه دنیای من باشه.
۰۹۱۸-۲۳۱۴

☒ تو ساعت باش و من فقط به نایب تادر هر
دقیقه ۶۰ بار دورت بگردم.
۰۹۱۷-۵۲۴۷

☒ اگر تمام دردهای دنیا را تر دبان کنی،
دستت به سقف دلتنگی من نمی رسه.
۰۹۱۸-۸۷۱۲

☒ من ساز گارم، بسا روز گارم، از تلخیش اما
شکایتی ندارم!
۰۹۱۳-۵۵۷۱

☒ زندگی لحظه است دیدن بودن و خندیدن تو.
۰۹۱۲-۲۵۳۱

☒ گفتمش یار وفادار توام، گفتا بس است، من
وفاکی از تو خواهم تا وفاداری کنی؟ گفتمش شد
ارغوانی چهره ام از هجر تو، گفت میتوان با اشک
خونین چهره گلناری کنی.
۰۹۱۵-۶۶۲۱

☒ به کدامین کتاب مقدس دنیا سوگند بخورم
که از یاد عاشق واقعی ات نخواهی رفت.
مرضیه مرادی از تبریز
۰۹۱۲-۰۲۱۴

☒ آسمان هفتگانه و زمین و کسانی که در آن
هستند، همگی تسبیح خدا می گویند بی گمان
بخشنده است.
۰۹۱۳-۲۳۰۰

☒ کسی که به فکر درست کردن آینده خودش
نیست نمیتونه آینده کسی باشه.
۰۹۱۹-۵۶۲۴

☒ زیباترین ستایش هائیک کسی که کاستی هایم
لغزش هایم را می داند و باز هم دوستم دارد.
۰۹۱۳-۵۸۷۴

☒ گاهی وقتها چه ساده عروسک می شویم نه
حرف می زنیم و نه شکایت می کنیم فقط احمقانه
سکوت می کنیم!
مهرناز افخمی از ساری
۰۹۱۷-۸۳۱۹



sms

بر جان تو سو گند که دوستدار تو هستم.
(فرانک متقی) ۰۹۳۵-۲۹۱۸

دیشب چک عشق تو راه بانک محبت بردم
باز هم حسابت خالی بود این بار چک را اجرا
گذاشتم تا حکم قلبت را بگیرم.
(معصومه دلجو) ۰۹۱۷-۲۸۷۵

من اون ماهی کوچولو تو قلب شیشه‌ای تو
هستم می‌دونی اگه دلت بشکنه می‌میرم.
(رضا فلاح) ۰۹۳۵-۸۹۱۵

شمع می‌سوزد و پروانه به دورش نگران، ما
که پروانه نداریم چه کنیم.
۰۹۳۶-۹۲۰۲

دوستی اگر بین ماست، این کشش قلب
ماست، قلب تو گر آهن است، قلب من آهن
ریاست.
۰۹۳۶-۹۲۰۲

هیچ وقت چشمانت را برای کسی که معنی
نگاهت را نمی‌فهمد گریان نکن.
۰۹۳۶-۹۸۱۶

در بای طوفانی ناخدای لایق می‌سازد، پس
ممتون سختیها باش.
۰۹۱۴-۱۲۷۰

از اداره هواشناسی مزاحمتون میشم ببخشید
اگه به نفر دلش هوای تورو کردم باشه باید چیکار کنه؟
۰۹۱۴-۹۳۱۴

با گل وجودت زمستان غمهای من بهاری شد.
(سارا امجدیان) ۰۹۱۸-۹۲۳۰

به سراغ من اگر می‌آیید، نرم و آهسته
بیایید، میادا که ترک بر دارد چینی نازک
تنهایی من.
۰۹۳۵-۱۵۶۲

پدر ز سوز و فراق تو آشیانم سوخت، به کام
تشنه و خشکیده‌ام ز باتم سوخت، چگونه صبر
و تحمل کنم جدایی تو، شرار غصه که تا مغز
استخوانم سوخت.
(مریم فرهادی) ۰۹۳۶-۵۹۵۱



sms

میگن شما به این چی میگین؟ میگه مایی جا
می‌کنیم به این چیزی بگیریم.
۰۹۳۶-۷۷۵۵

مصرعی از قلب من بامصرعی از قلب تو، شاه
بینی می‌شود در دفتر و دیوان عشق.
۰۹۳۶-۷۷۵۵

قلب کوچک من با تمام ناجیز بودنش، فدای
دل دریایی تو
۰۹۳۵-۹۶۳۰

زمانه گر خزان شود تویی بهار زندگی به
پاکی دلت قسم که دل ز تو نمی‌کنم.
۰۹۳۵-۱۱۸۷

از اداره برق مزاحمتون میشم به نفر از تون
شکایت کرده آخه برق چشاتون به نفر و کشته.
۰۹۱۲-۸۹۹۰ (اعظم گودرزی)

مثل شقایق زندگی کن، کوتاه اما زیبا، مثل
پرستو کوچ کن، فصلی اما هدفمند، مثل پروانه
بمیر، دردناک اما عاشق.
۰۹۳۶-۱۴۷۳ (مجید مقتدر)

تو میگی صدای قلبت همرو دپونه کرد
من میگویم قلبی نمونده که صدایی داشته باشه.
۰۹۱۶-۰۸۵۴ (محمد حبیبی)

آنقدر دل شکسته‌ام از این زمونه خسته‌ام تو
از بیشم رفتی و من به پات نشسته‌ام.
۰۹۱۱-۱۶۹۰ (فاطمه ابراهیمی)

برنده را دوست دارم نه در قفس تو را دوست
دارم تا آخرین نفس.
۰۹۳۶-۶۲۱۹

به خاطر داشته باش تار یکتترین لحظه شب،
تزدیکترین لحظه به طلوع خورشید است، پس
از تاریکی‌های زندگی‌ت دلگیر نشو.
۰۹۳۶-۱۹۵۳

منتظر لحظه دیدار تو هستم، سهل است
بگویم که گرفتار تو هستم، ای عشق تو رفتی و
مرا ساده شکستی، من در پی این حادثه غمخوار
تو هستم، هر چند که دور از منی و من ز تو دورم



sms

زرد است که لبریز حقایق شده است تلخ
است که با درد موافق شده است شاعر نشدی
و گر نه می‌فهمیدی پاییز بهاری است که عاشق
شده است.
۰۹۱۹-۳۲۱۴

آنهایی که رنگ پریدگی پاییز را دوست
ندارند، نمی‌دانند که پاییز همان بهار بیست که
عاشق شده است.
۰۹۳۶-۹۸۵۷

پاییز از زمستون غمگین تره چون بهارو
ندیده، ولی من از پاییز غمگین ترم، چون خیلی
وقته تورو ندیدم.
۰۹۳۶-۲۵۸۷

همه دنیا به جاده است، من و تو مسافرانیم،
قدر امروزو بدونیم ممکنه فردا نباشیم.
۰۹۱۹-۳۲۱۵

اگر یارم مرا خواهد غمی نیست که درد
عاشقی درد کمی نیست.
۰۹۳۵-۰۱۳۹ (سلیمه قره‌جه)

به یکی میگن با ماشین جمله بساز، میگه
میشه امروز مهمون ماشین.
۰۹۱۱-۶۱۰۸

گاهی شیطان موفقیش را مدیون
شیطنت‌های ماست.
۰۹۱۴-۲۹۸۲ (مهناز جهانگیری)

باران را باور کن تا کویر نشوی.
(رقیه حسینی) ۰۹۳۵-۴۳۰۹

بهترین لحظه زمانی است که فکر میکنی
کسی فراموشت کرده اما ناگهان اس‌ام‌اسی ازش
دریافت میکنی که میگه به یادتم!
۰۹۳۶-۵۷۶۹ (مرتضی گل محمدی)

فکر نکنی وقتی ازت دورم، یعنی فراموشت
کردم، نه فقط دارم بهت فرصت میدم که دلت
برام تنگ بشه.
۰۹۳۶-۷۰۱۸ (سارا رحمتی)

به غضنفر عکس به تمساح و نشون میدن



sms

گفت‌و‌گو با «حسین پاکدل» درباره مناظره‌ها، عملکرد تلویزیون و... حسین پاکدل: تلویزیون از مردم و همه دارد

هنوز هستند کسانی که شنیدن صدای شان آدم را به روزهای پر خاطره نشستن پای «جعبه جادو» و زل زدن به خاطره‌های کم‌کم فراموش شده وامی‌دارد. او هم از همین آدم‌هاست. هنوز بعد از سال‌ها با وجود آن که گرد پیری و تجربه بر چهره‌اش نشسته، شمره‌شمرده سخن می‌گوید و شأن‌واژه‌ها را می‌داند. عجله‌ای در رساندن منظور ندارد و البته از تعلل بی‌جا هم دوری می‌کند. اهل منطق است، عصبیتی در کلامش نیست و می‌شود روی اظهار نظرهای فنی‌اش حساب باز کرد. حالا که مناظره‌ها بعد از سال‌های بسیار نیمی از مردم را پای رسانه ملی کشانده‌اند، حسین پاکدل گزینه مناسبی برای تحلیل رفتارهای رسانه‌ای صداوسیماست.



سوالات مناظره‌های اول و دوم انتخابات ریاست جمهوری خیلی ابتدایی بود. این سوال‌ها مطلقاً هیچ مسأله‌ای را حل نمی‌کند و طبیعتاً نمی‌تواند جواب جذابی هم داشته باشد. بهتر است حداقل این سوال‌ها از قبل به کاندیداها داده شود و همه صحبت‌های خود را جمع به سوال‌های مختلف را آماده کنند و در نهایت قرعه‌کشی مشخص کند که هر سوال را کدام کاندیدا پاسخ بدهد. در سوالات مناظره نخست حتی یک سوال هم در مورد فرهنگ و هنر مطرح نشد، در حالی که مهم‌ترین کاری که یک رئیس‌جمهوری می‌تواند بکند این است که در وهله نخست فرهنگ جامعه را بسازد.

اگر جامعه در حد افراط از اقتصاد سیر باشد، اما فرهنگ درست‌ی نداشته باشد، مثل آدم‌های نیازمند و گرسنه است که کاری نمی‌توانند بکنند، در حالی که یک ملت که از اقتصاد گرسنه است، اما فرهنگ دارد، با ممانعت طبع مثل یک موجود سیر، صورت خودش را سرخ‌نگه دارد و خودش را سیر نشان دهد. فرهنگ می‌تواند پایه جامعه را بسازد، اما در مناظره نخست هیچ خبری از بحث فرهنگ نبود و مطلقاً صحبتی از فرهنگ و هنر نشد که من بابت این اتفاق متأسفم، حتی یک اشاره هم به هنر نکردند. این فاجعه‌وار است و باید بنشینیم و به خاطرش گریه کنیم.

■ تا امروز که گفت‌و‌گوهای انفرادی و مناظره‌ها را دیده‌اید، وضع نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری را چطور ارزیابی می‌کنید؟
واقعیت امر این است که همه کاندیداها در یک سطح و اندازه نیستند و من

منظور تحلیل آن چیزی است که تا امروز از پوشش رسانه‌ای صداوسیما در دوازدهمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران شاهدش بوده‌ایم. حسین پاکدل با وجود سال‌ها دوری از تلویزیون تحلیل‌های دست‌اولی دارد که قابل شنیدن هستند و می‌شود درباره‌شان فکر کرد. این تجربه به واسطه گفت‌و‌گوهای رادیویی و تلویزیونی فراوان (آن هم درست در بزنگاه‌ها)، اندوختن طولانی‌ترین دوران مدیریت پخش شبکه اول در کارنامه کاری او، تهیه‌کنندگی رسمی تلویزیون، حضور به‌عنوان کارشناس و... به دست آمده است. پاکدل در دوره فعالیتش در صداوسیما آن هم در بحرانی‌ترین شرایط مملکت حجم عظیمی برنامه زنده را تهیه و پخش کرد.

این که تلویزیون با پتانسیل بالقوه‌ای که بنا به دلایل بسیار در دست دارد، چه کرده و البته تحلیل عملکردش در پوشش مناظره و تبلیغ نامزدهای مختلف ریاست جمهوری، موضوع بحثی است که زمینه گفت‌و‌گوی «شهروند» با مجری، برنامه‌ساز، نویسنده و کارگردان تئاتر ایران را فراهم کرد. البته در ادامه سخن به سال‌های اولیه حضور هنرمندان در فعالیت‌های انتخاباتی هم رسید که مطرح‌شدنش جالب به نظر می‌رسد. متانت و تحلیل فارغ از نزدیکی فکری به جریان سیاسی خاص باعث شده سخنان هنرمند ۵۸ ساله قابل ارجاع به نظر برسد. در ادامه می‌توانید گفت‌و‌گوی ما با حسین پاکدل را بخوانید:

اجازه دهید به بحث در مورد سوال‌های مطرح‌شده در مناظره‌های گذشته برگردیم...

آقای روحانی را گزینه بهتری می‌دانم، اما با این حال متأسفانه آقایان روحانی و جهانگیری با این که خوب درخشیدند، ولی خودشان را در حد حرف‌های رقبا پایین کشیدند، در صورتی که شأن و منزلت‌شان خیلی بالاتر از این حرف‌هاست.

آنها در دامی افتادند که باعث شد حرف‌های سطح پایینی زده شود. فارغ از تمام انتقادهایی که آدم می‌تواند نسبت به دلیل انتخاب وزرا به آقای روحانی داشته باشد، اما انصافاً عملکرد، شخصیت و کاریزمای ایشان در میان این ۶ نفر از همه بهتر و بالاتر است. حالاً ممکن است که خارج از این جمع ۶ نفره آدم‌های بهتری هم برای اداره مملکت باشند که واقعا هم هستند، اما بحث ما فعلاً در مورد همین‌هاست. من معتقدم در میان این افراد قدوقامت آقای روحانی خیلی بالاتر است، ولی شرایط مناظره به گونه‌ای طراحی شده که کوچکش کند.

■ به نظر تان دلیل اصلی عملکرد تلویزیون در زمینه مورد بحث چه چیزی می‌تواند باشد؟

دلیل چنین عملکردی از سوی تلویزیون تا حدودی به این مربوط می‌شود که تلویزیون از مردم واهمه دارد، در حالی که مردم از تلویزیون نمی‌ترسند. واهمه تلویزیون بی‌مورد است، چون ما اصلاً مردم ترسناکی نداریم و فقط کافی است با آنها روراست باشیم و خودمان را از خودشان بدانیم. شما بیابید قبل از مناظرات تلویزیونی، مواد قانونی را بگویند، بنشینید و کارشناسی کنید و موقعیت، محدوده اختیارات و وظایف قانونی رئیس جمهوری را تشریح کنید. در این برنامه‌ها نباید یک عده بیابند و یک سری شعارها دهند که مطلقاً عملی نیست. ما که نمی‌خواهیم مردم را گول بزنیم، ولی طراحی برنامه جوری است که انگار می‌خواهد سر مردم کلاه بگذارد. من می‌دانم که نیت دوستانم این نیست، ولی در نهایت خروجی این برنامه‌ها همین می‌شود.

■ چطور می‌توان یک مناظره داغ اجرا کرد که در عین حال از خط قرمزهای نظام هم عبور نکند؟

مهمترین بخش آن تربیت مجریانی است که بتوانند مناظره‌ها را اداره کنند. قبل از مناظره باید همه چیز طراحی شده باشد و همه بنشینند سنگ‌های شان را باز کنند و آن کارشناسی که قرار است مجری باشد هم بر همه این مباحث مسلط باشد. مباحث مناظره هم نباید بی‌انتهای باشد و باید کنترل شود و کسی که مناظره را اداره می‌کند باید به اندازه افرادی که مناظره می‌کنند، آگاهی داشته باشد. یک تیم کارشناسی هم می‌تواند بنشینند و به طور زنده جلوی موارد خلاف را در همان لحظه بگیرد. باید شرایط طوری باشد که کسی حق نداشته باشد هر چه که همان لحظه به ذهنش رسید را بگوید.

گفتن این حرف‌ها ممکن است باعث تخریب فرد و افرادی دیگر شود. مناظره شوخی ندارد و مثل این است که دو نفر در رینگ بوکس فقط به نقاط ضعف همدیگر ضربه بزنند. تعارف هم ندارند و اگر داور حواسش نباشد، ممکن است که یک ضربه ناجوانمردانه هم بزنند، چون هدف در نهایت زمین‌زدن رقیب است و داور نیز باید در نهایت دست یکی را بالا ببرد.

■ ممکن است در مورد بایسته‌های مورد توجه در این مناظره‌ها هم صحبت کنیم؟

مناظره‌ها لازم است که از قبل طراحی شوند و آدم‌ها بنشینند و بحث‌های شان را چارچوب‌بندی کنند. یک تیم کارشناسی و مشاوره هم کاندیداها را پخته‌تر کنند و بعد کاندیداها مطالب مورد نظر را به صورت زنده به مردم نمایش دهند. درست مثل یک نمایش باید طراحی تمرین صورت بگیرد و اعضای یک تیم با مشورت یکدیگر به این نتیجه برسند که چه بگویند و چه نگویند. مجری - کارشناس برنامه نیز باید آدم فوق‌العاده قدرتمندی باشد و مورد پذیرش کاندیداها و تیم کارشناسی آنها باشد. مجری برنامه باید اختیار و اقتدار داشته

باشد که بتواند حرف کاندیداها را قطع کند، نه آن که بخواهد فقط تعارف کند. اینها قواعدی است که در دنیا مرسوم بوده و دارد انجام می‌شود.

■ سطح کیفی و سیاسی نخستین مناظره انتخابات ریاست جمهوری را چگونه دیدید و به نظر تان برنده دو مناظره گذشته چه کسی بود؟

به نظر من مناظره اول و دوم برنده‌ای نداشت. من به دلیل تعلق خاطر نمی‌توانم به عنوان آدم بی‌طرف اظهار نظر کنم، ولی توقع داشتم که آقایان روحانی و جهانگیری بیشتر از اینها بدرخشند. ایشان سطح خودشان را در جواب به تهمت‌ها و دروغ‌هایی که گفته شد، خیلی پایین آوردند.

آنها می‌توانستند با ارتفاع بیشتری صحبت کنند. در نتیجه به نظر من سطح حضورشان پایین بود و در شأن مقام ریاست جمهوری نبود. اگر می‌بینید که یک موفقیت نسبی عاید آقایان روحانی و جهانگیری شده، به خاطر برخورد مثبت آنها نبود، بلکه به خاطر بدعمل کردن رقیب بود که به شکل فاجعه‌واری دچار توهم شد و به صورت مضحکی از رئیس دولت نهم و دهم تقلید کرد. این اتفاقات باعث شد آقای جهانگیری بدرخشند، ولی هنوز کافی نیست و باید بیشتر از اینها خودشان را نشان دهند. البته آقای جهانگیری به عنوان معاون اول نشان داده که قدرت اداره کشور را دارد و آقای روحانی هم که کاریزمای این کار را دارد، اما من وقتی به بقیه کاندیداها نگاه می‌کنم، تصور نمی‌کنم که بتوانند حتی یک وزارتخانه را اداره کنند، چه برسد به یک مملکت.

به هر حال باید یادمان باشد کسانی که کاندیدا هستند و از فیلتر شورای نگهبان رد شده‌اند، رئیس‌جمهورهای بالقوه هستند و شأن و منزلت‌شان باید حفظ شود. هر کدام از اینها ممکن است که رئیس جمهوری شوند و باید از ایجاد تشنج بیخود دوری کنند. ما وقتی خروجی این مناظره‌ها را می‌بینیم، انگار در طی این سال‌ها یک آدم‌هایی از اسراییل و سازمان سیا آمده‌اند و مملکت ما را اداره می‌کردند. در حالی که این‌طور نیست و آدم‌هایی‌های زیادی دارند در کشورمان کار می‌کنند و زحمت می‌کشند.

چرا کاندیداها همه چیز را سیاه جلوه می‌دهند؟ هر حرفی هم که می‌زنند، هیچ‌کس پیگیری نمی‌کند که منبعش کجاست. اگر یک روزنامه‌نگار یک مورد از این حرف‌ها را بنویسد، باید برود ۵۰ جا جواب پس بدهد، ولی در رسانه ملی این حرف‌ها به صورت کلام گفته می‌شود و هیچ‌کس هم چیزی نمی‌گوید. خدایبخشد آن کسانی که بدعت این چیزها را گذاشتند، در این جامعه مروت، اخلاق و انصاف را کشتند و به راحتی سرمایه‌های این مملکت را منزوی و حذف کردند. ان‌شاءالله که مجریان مناظره بتوانند در مناظره‌های بعدی، نقایص مناظره نخست را جبران کنند.



■ از انتخابات ریاست جمهوری دوره اول اصلاحات حضور هنرمندان در انتخابات پر رنگ شد و این اتفاق در انتخابات مجلس ششم ادامه پیدا کرد و همچنان هم دنباله دار است. حضور هنرمندان در انتخابات چه تاثیری داشته و آنها با چه توقعی از دولت‌ها حمایت کردند؟

اساساً این که آدم از دولت‌ها توقع داشته باشد، چیز معقولی نیست و دولت‌ها باید کار خودشان را بکنند. حالاً ممکن است که عملکرد یک دولت برای شخص من مفید نباشد، اما به درد صنف‌مان بخورد که خوب است و همیشه صرفاً نباید منافع شخصی را دید. اگر کلان‌نگری داشته باشیم، آن وقت دیگر گلیاه و توقع بی‌جا نخواهیم داشت. هنرمند یکی از رسالت‌هایش این است که تجربه‌های شخصی خود را که به درد تبدیل شدن به تجربه‌های جمعی می‌خورد، به یک اثر هنری تبدیل کند و هدف در نهایت باید آرایه درست هنر باشد، نه فرد. این که هر کس بخواهد منافع و مضرات یک دولت برای خودش را بسنجد، یک مقدار عوامانه فکر کردن است و در این مورد باید کلیت یک صنف را در نظر گرفت. مثلاً باید دید که حضور یک دولت برای سینما، تئاتر، موسیقی، هنرهای تجسمی و به‌طور کلی برای هنر چه تحولاتی داشته است. این که یک نفر بگوید نمایش یا تابلوی من در این دولت فروخت یا نفروخت، نمی‌تواند ملاک باشد و باید به‌طور کلی به این قضیه نگاه کرد.

■ خود شما که می‌دانم این نگاه صنفی در رفتارهای تان مشهود است، به‌طور کلی عملکرد دولت یازدهم را در این زمینه چطور ارزیابی می‌کنید؟

اساساً نمی‌شود منکر این شد که دولت یازدهم، خانه سینما را که در دولت قبلی تعطیل شده بود دوباره باز کرد. این خیلی مهم است. ما باید ببینیم که بین دولت و هنرمندان چقدر تعامل برقرار شده و بعد نسبت‌سنجی کنیم. ممکن است ما الان یک مربی برای تیم ملی فوتبال انتخاب کنیم که ما را

تا نیمه‌نهایی یک جام بالا ببرد، اما این که توقع داشته باشیم ما را قهرمان جام جهانی کند، توقع درستی نیست، چون این کار یک برنامه‌ریزی بلندمدت مثلاً ۳۰ ساله می‌خواهد. با انتخاب یک مربی هم نمی‌شود انتظار تغییر اساسی در یک تیم را داشت و باید امکانات و نیروهای خوبی نیز در اختیار این مربی قرار داده شود تا بتواند مرحله‌به‌مرحله موفق شود.

ما الان یک رئیس جمهوری را انتخاب می‌کنیم و می‌گوییم که همه چیز در اختیار او است و انتظار داریم که همه مشکلات را درست کند، اما ما هم یک وظایفی داریم. ما چه کرده‌ایم؟ صرفاً این که بگوییم که به فلانی رأی می‌دهیم و پشتش هستیم، کافی نیست. باید ببینیم که خودمان برای صنف و مملکت‌مان چه کار کرده‌ایم؟ در حوزه کار خودمان چقدر خودخواهی به خرج داده‌ایم؟ اینها را فارغ از این که چه کسی رئیس جمهوری کشور بشود، می‌گوییم. این عادت‌ها باید درست شود.

■ به نظر تان آیا تقسیم‌بندی و زمان‌بندی مناظره توانست وقت کافی را برای مطرح کردن انتقادهای موجود به کاندیداها بدهد؟

من وقتی به کلیت طراحی برنامه ایراد می‌گیرم، دیگر جزئیاتش قابل بحث نیست. به نظرم اتفاق فکری که این مناظره را طراحی می‌کند، اتفاق فکر مناسبی نیست و آن قدر ترس، احتیاط و نگرانی در آن هست که حاضرند همه چیز را خراب کنند، ولی بعضی از بحث‌ها مطرح نشود. در حالی که خیلی از مباحث مورد بحث همان چیزهایی است که در جامعه وجود دارد و باید در موردش بحث شود. چرا باید کاری کنیم که مردم برای دیدن تحلیل درست وقایع سراغ رسانه‌های بیگانه بروند؟ این یک فاجعه است.

■ این که صداوسیما سال‌هاست که برای برنامه‌های حساسی مثل مناظره‌های انتخاباتی سراغ یک تیم مجری شناخته‌شده می‌رود،





دموکراسی وجود ندارد. این قشنگ نیست که ۶ کاندیدا برای یک مناظره دور هم بنشینند و حرف بزنند و مردم اصلا متوجه نشوند که چه می‌گویند. احزاب باید قدر تمندتر عمل و کاندیداهای خود را پالایش کنند که در نهایت تعداد کاندیداهای ریاست‌جمهوری با ائتلاف احزاب به سه یا در حالت ایده‌آل به دو نفر برسد.

■ **آقای پاکدل شما تجربه گفت‌وگو با شخصیت‌ها و برگزاری مناظره‌های مختلفی را داشته‌اید، موافق هستید که سوالات اولین و دومین مناظره زنده تلویزیونی دوازدهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری که از نظر سیاسی در یک اتاق بی‌طرف طراحی شده بود، خاستگاه نسبتاً اصولگرایی داشت؟**

خیر. سوال‌ها اصلاً یک سری سوال خنثی برای رفع مسئولیت بود و طرف هیچ جناحی را هم نمی‌گرفت. آن قدر احتیاط در سوال‌ها بود که سوال‌ها از آن‌ور بام افتاده بود. در این شرایط خود دوستان کاندیدا باید تلاش می‌کردند تا فضای مناظره گرم شود. اگر قرار بود که مبنای پاسخ کاندیداها به سوال‌های مجری باشد، مناظره بسیار سردتر از چیزی می‌شد که اتفاق افتاد. نه فقط سوالات، بلکه همه برنامه مناظره مطلقاً فاقد هر گونه طراحی بود؛ طراحی به معنای یک فکر هوشمندانه منطبق بر فرهنگ، آداب و سنن ایرانی.

■ **یعنی به نظر تان امروز وضع شکل‌گیری این برنامه‌های انتخاباتی به صورتی است که می‌شود گفت سنخیتی با فرهنگ ایرانی و آداب و رسوم ما ندارد؟**

نه به هیچ وجه. مناظرات ما یک ملغمه‌ای از مناظرات جهانی را گرفته و همین‌طور یک چیزی را دارد اجرا می‌کند. برگزاری چنین مناظراتی هیچ نسبتی با اخلاقیات، مناسبات و آداب گفت‌وگوی ایرانی ندارد. از لحظه ورود کاندیداها به محل مناظره، آدم‌هایی که به استقبال کاندیداها می‌روند، خبرنگارهایی که جلوی در محل مناظره می‌ایستند، سوال‌هایی که خبرنگارها می‌پرسند و دوربینی که در راهرو محل مناظره کاندیداها را می‌گیرد، همه و همه یک نمایش بسیار ابتدایی است. کلیت جامعه باید بشناسد که چه کسی به استقبال کاندیداها می‌رود. صرفاً این که بگویند فلانی قائم‌مقام تلویزیون است که معنا ندارد. باید کسی به استقبال کاندیداها برود که هم‌وزن رئیس‌جمهوری باشد.

نشان‌دهنده روحیه محافظه‌کارانه تیم برگزارکننده است یا فکر می‌کنید اساساً نمی‌شود برای اجرای این برنامه‌ها به اشخاص دیگر اعتماد کرد؟ اساساً اگر قرار بود برنامه مناظره‌ها جور دیگری برگزار شود که الان آدم‌های دیگری در تلویزیون حضور داشتند. تلویزیون با این تعاریفی که دارد و با این سازمانی که به این مرحله رسیده، هر چقدر هم که جواب نمی‌گیرد و شکست می‌خورد، متوجه اشتباهاتش نمی‌شود، در صورتی که چنین رویکردی اساساً غلط است. البته این مسأله به همه کارکنان سازمان مربوط نمی‌شود و من معتقدم اکثرانیت تخریب ندارند، ولی ناخودآگاه این نگرش‌شان به بن‌بست می‌خورد. وقتی هم که به بن‌بست می‌خورند، دیگر نمی‌خواهند با یک فکر جدید از بن‌بست خارج شوند.

■ **برای خروج از این بن‌بست چه کار می‌شود کرد؟!**

دانشکده صداوسیما برای برنامه‌هایی چون مناظرات باید کارگردان، نویسنده، کارشناس و منتقد تربیت کند. این مباحث در سطح دنیا دارد تعلیم داده می‌شود. مانباید فکر کنیم که همه کاری را بلد هستیم. بنده را اگر در سیستم اجرای مناظرات بگذارند، دوزار به درد نمی‌خورم، چون بلد نیستم. اگر چیزی هم می‌گویم بر اساس تجربه خودم از آن چیزی است که در دنیا دیده‌ام. من بر اساس آن کاری که در دوره خودمان انجام دادیم، حرف می‌زنم که تاثیرگذاری بیشتری داشت. هدف من مقایسه این دوره‌ها نیست، چون شرایط آن دوره متفاوت بود.

■ **نظر تان در مورد بخش ابتدایی برنامه مناظره که پیش از آغاز گفت‌وگو میان نامزدها پخش می‌شود، چیست؟**

بحث‌هایی که قبل از مناظره می‌شد بیشتر به درد سحر ماه رمضان می‌خورد تا یک روز مناظره. این همه نصیحت معنا ندارد. انتخاب چهره‌ها و ادبیاتی که به کار بردند، مطلقاً غلط بود. انگار که طراحی می‌کنند تا کسی جذب مناظره نشود. آن چیزی که باعث می‌شود مردم پای مناظره بنشینند، ربطی به طراحی دوستان مادر تلویزیون نداشت. اگر همین طوری هم کاندیداها بیایند و در یک استودیوی لخت و بی‌دکور بنشینند، باز هم مردم مناظره را تماشا می‌کنند. این یک امتیاز برای تلویزیون محسوب نمی‌شود. منتها الان در یک بزنگاه تاریخی قرار داریم که همیشه در لحظه آخر تصمیم می‌گیریم که چه کار کنیم، در حالی که ما باید از قبل برنامه‌ریزی داشته باشیم. بخشی از این بی‌نامگی هم به این برمی‌گردد که در مملکت ما احزاب به معنای ساختمان

گفت و گویا «مسعود کرامتی»، کم‌کار سینمایی تئاتر دوست

از شور و نشاط ساخت فیلم «شهر موش‌ها» تا تلخی اجتماعی «لاک قرمز» بیش از ۳۰ سال زمان می‌گذرد. در تمام این سال‌ها مسعود کرامتی علاقه‌مند به هنر، فرصت داشته تا کارنامه کاری خود را با آثار نمایشی، تلویزیونی و سینمایی پر کند. او اما بیش از هر چیز مراقب بوده تا کاری نکند که بعدها از کرده‌اش پشیمان باشد. در تمام روزهایی که کرامتی تلاش می‌کرد حلقه اتصالش به تئاتر قطع نشود، هم نسلانش اشتیاق بیشتری برای دیده شدن داشتند، شاید همین مساله سبب شد او کمتر مقابل دوربین قرار بگیرد و بیشتر به ایده آل‌هایش بهادهد. با کرامتی روزهای سخت تئاتر، دوران اوج سینمای کودک و شیوه مرادهاش بار سول ملاقلی‌پور را مرور کردیم. او بعد از ۶۰ سال تجربه زیستی، رضایتی نسبی از گذشته‌اش دارد.

کورسویی بیشتر باقی نمانده است. با این همه امروز وقتی درباره تئاتر حرف می‌زنیم، برخی برای این هنر اعتبار فرهنگی قایلند اما واقعیت جامعه ما این است که تلویزیون و سینما در آن نقش پررنگ‌تری دارند.

■ هم دوره‌های تان آن روزها در دانشگاه چه کسانی بودند؟

با یکی دو سال اختلاف، آتیلا پسیانی، علی عمرانی، رویا تیموریان، مسعود رایگان، گوهر خیراندیش و حسن پورشیرازی و خیلی‌های دیگر که بعد از گذشت این همه سال به صورت دقیق در خاطر من نیست.

■ به نظر می‌رسد نسلی که آن روزها تئاتر را به صورت حرفه‌ای

تجربه می‌کردند، موفق‌تر از نسل جوان تئاتر در این روزها هستند. بله اما نکته‌ای که وجود دارد این است که اگر امروز رزومه تک‌تک آن آدم‌های حرفه‌ای را در دایره بریزیم، با جزئیات نگاه و بالا و پایین کنیم، کارهایی به چشم می‌خورد که در شأن‌شان نبوده اما انجام داده‌اند.

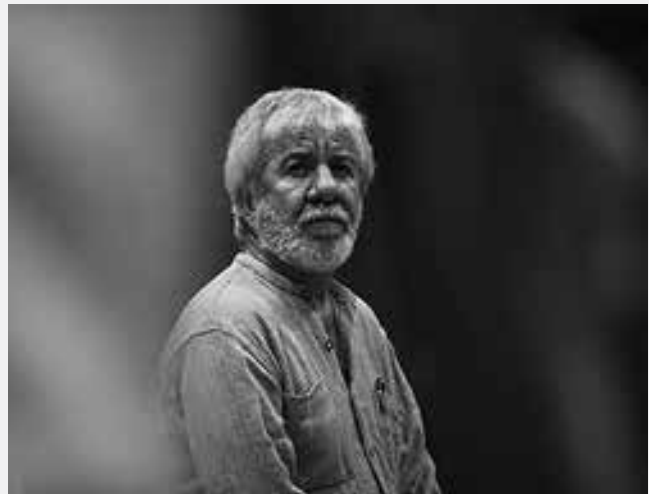
■ یعنی مجبور شدند به این کارها تن بدهند؟

متأسفانه فضا، فضای غریبی است. اجبار صد در صد، نقش عمده‌ای در پذیرفتن برخی کارها دارد اما یکی از زمینه‌ها و پارامترهایی که اجبار را به وجود می‌آورد، مسائل اقتصادی است که به نوعی ابزار مناسبی برای توجیه کارهای بدی است که دوستان می‌کنند.

■ اما اگر بخواهیم واقع‌بینانه به این مساله نگاه کنیم انگار خیلی

از هنرمندان هم نسل شما به شرایط پیش آمده در هنر تن داده‌اند و مقاومت و ایستادگی نمی‌کنند.

می‌دانید چرا؟ چون نمی‌شود جلوی این شرایط را گرفت. ما در شرایطی در ایران زندگی می‌کنیم که همه چیزمان دولتی است و تعارف هم نداریم. چرا اوضاع اقتصادی ما بد است؟ چون پول نفت کم شده است و حالا باید جامعه به تکاپو بیفتد و راه دیگری برای تامین نیازهای خود پیدا کند. زمانی که پول نفت چشمگیر بود، به اندازه زیادی بریز و پاش می‌شد و خیلی وقت‌ها به باد و یغما می‌رفت. این پول تا سال‌ها در همه بخش‌های جامعه ما تعیین‌کننده بود. بسیاری از پروژه‌ها در این سال‌ها با پول دولت به سرانجام رسیده است. البته که من آدم متخصصی در این زمینه نیستم اما کلیت ماجرا را می‌فهمم. حالا تصور کنید همچنان عرصه فرهنگ و هنر با همان شیوه دولتی مدیریت می‌شود. ممکن است بخش خصوصی در این سال‌ها فعال شده باشد اما همان هم به یک نهاد دولتی وصل است و در نهایت هنوز دولت تعیین می‌کند چه کار کنیم و چه کار نکنیم. وجود نظام‌مندی در جامعه مساله‌ای طبیعی است اما میزان دخالت دولت در همه امور در دیگر کشورهای دنیا به این اندازه نیست. شما بهتر از من می‌دانید که در کشور ما فیلم‌های مجوزداری ساخته شدند که امکان اکران برای‌شان فراهم نشده است. یا اینکه فیلمی اکران شده و گروهی آن را از روی پرده پایین کشیدند. چطور می‌شود در مقابل چنین



■ در این سال‌ها نشان دادید تمایل چندانی به نمایش خودتان

ندارید، این مساله تعمدی است یا شرایط کاری شما را به این سمت و سو کشانده است؟

اصولاً تمایل چندانی به نمایش خودم ندارم. شاید دلیل عمده‌اش این است که در طول سال‌های گذشته طرح‌ها و ایده‌هایی داشتم که به نتیجه نرسید و همه چیز سخت شد. هر طرح و ایده‌ای که داشتم نتوانستم به اجرا برسانم و به همین خاطر چه در عرصه کارگردانی و چه بازیگری به آدمی تبدیل شدم که منتظر پیشنهاد دیگران است. شما وقتی منتظر پیشنهاد دیگران می‌مانید، یکسری پیشنهادات در هم سرازیر می‌آید. واقعیت این است که من هم نمی‌توانم هر کاری را بپذیرم و برای خودم خط قرمزهایی دارم که وارد هر حیطه‌ای نشوم.

■ در دانشگاه هنرهای نمایشی خواندید، برای ورود به عرصه

تئاتر این رشته را انتخاب کردید یا تحصیل در این رشته برای‌تان جذابیت داشت؟

من سال ۵۶ یعنی قبل از انقلاب، وارد دانشگاه شدم و به قطعیت و شدت هم تئاتر را دوست داشتم. این راهم بگویم که واقعا قبل از انقلاب برای ما و خیلی از دوستان مان، تئاتر خیلی جدی‌تر از حالا بود و شأن و اعتبار ویژه‌ای داشت. در واقع شهرت به معنای رایج در سینما، در حیطه تئاتر اتفاق نمی‌افتاد و شأن و اعتبار تئاتر اصلاً قابل مقایسه با سینما نبود. همان زمان در سینما انگشت‌شمار آدم‌هایی بودند که فیلم‌های خاص و نویی می‌ساختند، اما عمده فعالیت‌های تئاتری‌ها اعتبار داشت (منظورم اعتبار فرهنگی است). آن روزها بیشتر کسانی که در سینما کار می‌کردند ربطی به تئاتر نداشتند. پس از آن، متأسفانه همه این تعاریف به هم ریخت. به نوعی جایگاه و شأن اجتماعی و اعتبار خیلی از مفاهیم و فعالیت‌ها که اتفاقاً فرهنگ و اخلاق هم شامل آنها می‌شود، در ظرف عجیب و غریبی ریخته شد و حالا ترکیب و ملغمه‌ای از همه این مفاهیم باقی مانده است. در این میان از اعتبار تئاتر هم

اتفاقاتی مقاومت کرد؟ همین چیزهایی که تا امروز به دست آوردیم هم از همین مقاومت می‌آید و باید بی‌تعارف بگوییم اگر مقاومت‌ها نبود وضعیت فرهنگ و هنر از چیزی که امروز می‌بینید اسفناک‌تر بود.

■ برگردیم به روزهای اول کاری تان در سینما، نخستین بار با شهر موش‌ها وارد سینما شدید. با توجه به تنوع و پراکندگی موضوعات در کارنامه کاری تان، از ابتدا آمده بودید که در سینمای کودک کار کنید؟
«شهر موش‌ها» اتفاق خاصی برای ما بود. ما گروهی بودیم که «مدرسه موش‌ها» را با همکاری ایرج طهماسب، حمید جبلی، مرضیه برومند، مرحوم کامبیز صمیمی مفخم، فاطمه معتمدآریا، راضیه برومند و آزاده پورمختار برای تلویزیون ساختیم و در آن مجموعه من دستیار و عروسک گردان بودم.

■ پیش از «مدرسه موش‌ها» هم تجربه کار عروسکی داشتید؟
بله. مرحوم اردشیر کشاورزی نخستین بار پیشنهاد همکاری در یک کار عروسکی را داد. به او گفتم کار عروسکی بلد نیستم و همان زمان هم عمده فعالیت و تمرکز من در حوزه تئاتر بود. اما خوب در نهایت تصمیم گرفتم کار عروسکی را تجربه کنم.

■ مجبور شدید؟

آن روزها یعنی اوایل دهه ۶۰، نظارت بر تئاترها زیاد شد. خیلی از متن‌ها راقع و قمع کردند و تئاتر گرفتار سانسورهای عجیب و غریب شد. مثلاً حتی نمی‌شد اسم بر تولت برشت را بیاوریم. ما هم به عنوان جوان‌هایی که تازه کار تئاتر را شروع کرده بودیم، در این فضا سرخورده شدیم. شاید همین سرخورگی من را به سمت و سوی کار کودک کشاند.

■ در نهایت پیشنهاد اردشیر کشاورزی را پذیرفتید؟

بله، کار کودک خیلی درگیر سانسور نبود می‌توانستم با خیال راحت‌تری کار کنم. پیشنهاد او را پذیرفتم و پنج‌قصه از مثنوی معنوی را با تکنیک سایه‌بازی در سالن کانون خیابان وزرا روی صحنه بردیم، آن روزها دقیقاً فروردین ماه سال ۶۰ بود.

■ اجرای نمایش‌ها در آن دوران که به طور کامل منتفی نشده بود؟

نه اما محدودیتی که یکبار در مورد اجراها به وجود آمد به تئاتر خیلی لطمه زد. می‌توانم بگویم یکی از عوامل پر تاب هنرمندان تئاتر به سینما در آن روزها همین بود. تئاتری‌ها روزهای اوایل دهه ۶۰ از تئاتر دلزده شدند و دنبال راه‌های دیگر رفتند. من هم تئاتر عروسکی را تجربه کردم و دیدم فضا و جهان جالبی دارد. در ادامه با اردشیر، کار عروسکی دیگری به نام «کرم شب‌تاب» را برای تلویزیون ضبط کردیم و بعد هم یک‌روز خانم برومند با من تماس گرفت و برای حضور در یک کار عروسکی زنده تک‌قسمتی پیشنهاد همکاری داد. کاری به نام «یک، دو، همه باهم». این کار با همکاری راضیه برومند، بهرام شاه محمدلو، سعید پورصمیمی، میترا فتاحی و... در واحد نمایش ساخته شد و بعد از آن بلافاصله «مدرسه موش‌ها» را شروع کردیم و من در جمع دوستان واحد نمایش ماندم.

■ آن موقع فضای تلویزیون به نسبت سینما و تئاتر باز تر بود؟

نه، کار کودک به خاطر داشتن جهانی متفاوت سخت‌گیری دیگر کارها را نداشت. اتفاقاً همان سال‌ها یک خاطره بسیار چرک از تلویزیون دارم که به خاطر آن هنوز که هنوز است جرات نمی‌کنم طرحی به تلویزیون ارایه کنم. جرات نکردن به معنای ترسیدن نیست بلکه به معنی شیوه برخورد است. برخوردی که دیوانه‌ام کرده بود. جوری طرح‌ها را رد کردند که فکر کردم شانس آوردیم ما از ندان نبردند! اتفاقاً همان دهه ۶۰ هم در تلویزیون فضای گرایی بود.

■ نگفتید مجموعه «شهر موش‌ها» چطور به یک فیلم سینمایی تبدیل شد؟

همان روزهایی که «مدرسه موش‌ها» را برای تلویزیون می‌ساختیم، بنیاد تازه تاسیس سینمایی فارابی تولید فیلم را آغاز کرده بود. آن روزها کیانوش عیاری، کیومرث پوراحمد و مرحوم جلال مقدم تجربه‌هایی در این زمینه کسب کرده بودند. در نهایت فارابی به برومند پیشنهاد ساخت نسخه سینمایی «مدرسه موش‌ها» را داد و من هم وارد سینما شدم.

■ با این همه در حوزه کودک خیلی دوام نیاوردید، چرا؟

در همان مقطعی که وارد کار عروسکی شدم، «خونه مادر بزرگه» را برای تلویزیون کار کردم. پایان آن مجموعه به نظر من رسید مادر کار عروسکی هم به جای جلورفتن، مدام در حال دست و پا زدنیم. این بخش جذابیتش را برایم از دست داد. آن موقع، فضا کمی تغییر کرده بود و می‌توانستم حوزه تلویزیون و سینما را فارغ از کار کودک تجربه کنم. به همین خاطر به واسطه محمدرضا علیقلی، من و رسول ملاقلی پور با هم آشنا شدیم و فیلم سینمایی «افق» نخستین همکاری ما شد.

■ تغییر جهت از کار کودک به سمت و سوی دیگر، کار سختی نبود؟

چرا فکر می‌کنید من نمی‌توانستم فضای فیلم «افق» را درک کنم؟ شاید باور تان نشود، آن موقع که متن‌های مجموعه «شهر موش‌ها» آمد و برای تمرین با بچه‌ها دور هم جمع شدیم، من از همه خدا حافظی کردم و گفتم نمی‌توانم این‌کار را انجام دهم. به نظر من کار بیهوده و بی‌مزه‌ای بود که حرف چندانی برای گفتن نداشت. در نهایت گفتند نمی‌خواهد بازی کنید و به عنوان دستیار با پروژه همکاری کن.

■ به نظر می‌رسد به لحاظ روحی آدم جدی و تلخی باشید!

خودم باید بگویم؟

■ خودتان هم می‌توانید بگویید، اما یک تلخی همیشگی همراه تان است که از آن لذت می‌برید.

اگر این مساله را از دیگران بپرسید بهتر از من می‌توانند نظر بدهند. اما به طور کلی واقعا بعضی وقت‌ها از شادی بیهوده عصبانی می‌شوم و اصطلاحی هم دارم که می‌گویم «چه خبره که باید آنقدر شاد باشیم؟» بد نیست نگاهی به دور و برمان بیندازیم و ببینیم هر روز چه اتفاقاتی می‌افتد. مثلاً بعضی وقت‌ها گوینده‌های رادیو آنچنان در تزریق خوشی بیهوده تلاش می‌کنند که اگر ندانی فکر می‌کنی صدای شان را از کجا برای شنوندگان مخابره می‌کنند!



■ این تلخی ذاتی باعث می شود در ایفای بعضی نقش ها موفق تر باشید، نقش هایی که به خودتان شبیه تر است.

به نظر من بازیگری یعنی اینکه خودت را بازی کنی. منظورم این نیست که خودت باشی، یعنی هر آنچه به عنوان یک پرسوناژ به من پیشنهاد می شود باید در نهایت از خودم عبور دهم. به دنبال راهی می گردم که کاراکتر را به تیبی تبدیل و به لحاظ فیزیکی چیزهای خاصی برایش پیدا و حتی صداسازی کنم. همه اینها از یک درونی بیرون می آید که آن درون تویی.

مثلا می گویند فلانی بازیگر خوبی نیست چون همه نقش هاراشیبه هم بازی می کند اما من می خواهم بگویم این مساله امری مرسوم و متداول در دنیاست. مثلا آل پاچینو «سریکو» و آل پاچینو «پدر خوانده» دو آدم متفاوتند؟ شاید ولی شما آل پاچینو را در هر دو این کاراکترهای بینید. مثلا جنس بازی او با کسی مثل داستین هافمن فرق می کند چون او آل پاچینو است و خودش ربطی به داستین هافمن ندارد. جنس بازی همان چیزی است که من روی آن تاکید می کنم.

■ با این میزان واقع بینی خوردید به پست آدمی احساساتی به نام رسول ملاقلی پور که نوسانات روحی اش با شما قابل مقایسه نیست. ابتدا به ساکن اصلا فکر نمی کردم بتوانم با ملاقلی پور کار کنم.

■ نخستین مواجهه تان با او چطور بود؟

اصلا خوب نبود. دعوا و بحثی با هم نکردیم اما از او خوشم نیامده بود و بعدها فهمیدیم هر دو برای هم دافعهای داشتیم. اما بعد از مدتی که آن هم داستانی برای خودش دارد، طوری ما رفیق شدیم که خودم اصلا باورم نمی شد چطور می توانم آنقدر راحت با این آدم زندگی کنم. وقتی با کسی رفیق می شوی به نوعی زندگی ات را از روی میل و رغبت با او قسمت می کنی. ارتباط میان ما خیلی زیاد و عمیق شد و ادامه پیدا کرد. بعدها وقتی با هم صمیمی تر شدیم، فهمیدم این آدم صراحت لهجه ای دارد و ادا نمی آورد و خودش است. در عین حال رفتارش شخصی بود و ممکن بود در برخی مواقع شیوه اش مطلوب من نباشد.

اما همین که خودش بود، شخصیتش را برای من دوست داشتنی کرد. اگر با رفتارش مشکل داشتیم، می توانستم به راحتی انتقاد را به او بگویم. این صراحت لهجه من برای او هم جذاب بود. به من می گفت ابتدای آشنایی مان فکر می کرده من از آن دسته آدم های روشنفکر لیسانسه ام که ادا و اصول خودم را دارم و می خواهم برای او قیافه بگیرم اما در ادامه متوجه شده این طور نیست.

■ رفاقت تان باعث شد برای ملاقلی پور بازی کنید؟

شاید یک بخشی از بازی من به رفاقت مان مربوط می شد اما واقعیت این است که سر فیلم «فق» اصلا دنبال بازی نبودم و بر ایام جذاب هم نبود. برای دستبازی در آن فیلم من برای رسول یکسری شرط گذاشتم. شاکی شد و گفت توجه کاره ای که برای من شرط بگذاری، من دستیار تو ام یا تو دستیار من؟

■ شروطی که گذاشتید چه بود؟

از او خواستم کاملا در جریان دکوپاژ فیلم قرار بگیرم و من با بازیگرها تمرین کنم. در مقابل هر جایی که راه اشتباه رفتم، حتی در جمع اشتباهم را گوشزد کند. می خواستم به معنی درست کلمه دستیار کار گردان باشم. بعدها فهمیدم انتظاراتم در سینمای ایران با معنی دستیار در عرف فاصله داشت. اصلا چنین تعریفی از دستیار تا آن روز در سینمای ما وجود نداشت. یک ماه از فیلمبرداری گذشته بود و یک روز من با یکی از بازیگرها صحنه ای را تمرین می کردم. مجبور شدم خودم آن صحنه را بازی کنم. رسول این صحنه را دید و یکی دو روز بعد گفت تو چرا خودت بازی نمی کنی؟ «فق» که تمام شد، هفت، هشت ماه بعد، یک روز قصه «مجنون» را بر ایام تعریف کرد و نقشی هم برای من در نظر گرفته بود. به نظر من قصه «مجنون» در سینمای آن موقع ما خیلی جسورانه بود. مادر سینمای بعد از انقلاب مشابه این قصه کمتر داشتیم.

■ از فیلم «سفر به جزایر» به بعد اما ارتباط کاری شما قطع شد. این قطع همکاری خود خواسته بود؟

به شدت خود خواسته بود. با هم حرف زدیم و خدا حافظی کردیم.

■ بعد از آن بود که تصمیم گرفتید خودتان فیلم بسازید؟ بله، فیلم «پاتال و آرزوهای کوچک» را ساختیم.

■ چرا دوباره به فضای کار کودک برگشتید؟

من با فضای کودک پیش از این ارتباط داشتم و قرار بود فیلمی در این حوزه بسازم. وقتی «فق» را بار سول ملاقلی پور کار کردم، بلافاصله با وحید نیکخواه آزاد یک مینی سریال چهار، پنج قسمتی را کار کردیم که تک دور بین بود و دکوپاژ داشت و از شکل و شمایل استودیویی و با کارهای تلویزیونی آن موقع فاصله داشت. این سریال زمینه ای شد که نیکخواه به عنوان تهیه کننده بخش خصوصی به من اعتماد کند و نخستین فیلمم را بسازم.

■ آن سال ها وضعیت سینمای کودک نسبت به کل سینما، متفاوت بود.

فیلم های خوبی ساخته شد و سینمای کودک حرفی برای گفتن داشت.

فضای سانسوری که در تئاتر و سینما بود، در سینمای کودک وجود نداشت. در سینمای کودک فضای باز تر بود. آدم های بیشتری به سمت این سینما آمده بودند و می شد کارهایی کرد. مثلا آواز خواندن به این معنایی که الان در سینما و تلویزیون وجود دارد، ممنوع بود. شما الان رانگاه نکنید که همه سریال های تلویزیون خواننده دارد، آن موقع از این خبر هان بود.

اما به واسطه فضای فانتزی و شاد کودکانه، می توانستیم ترانه های ریتمیک را وارد کار کنیم و به نظر من این امکان در جذب مخاطب و رونق گرفتن سینما موثر بود. شاید همین مساله سبب کوچ خیلی از هنرمندان به سینمای کودک و رونق گرفتن این حوزه بود. بعد از پایان جنگ و باباز شدن فضا، سینما هم امتیازاتی به دست آورد. بر خورد ها کمتر و یکسری خط قرمزها دور تر شد و خیلی ها به سمت سینما آمدند و سینمای کودک در ادامه از بین رفت.

■ محدودیت هایی که از آن حرف می زدید چقدر بر آمده از جامعه بود و چقدر تحت تاثیر مدیریت فرهنگی بود؟ به هر حال در آن موقعیت جامعه رد گیر جنگ بود و حوزه فرهنگ و هنر چندان مورد توجه قرار نمی گرفت.

مدیریت مادون نوع است؛ مدیریت خرد و مدیریت کلان.

در واقع مدیریت کلان پوست مدیران خود را کنده اند. مثلا در حال حاضر هر چقدر پنبه معاون وزارت ارشاد را بزینند، کاری از او بر نمی آید. در واقع او مقصر نیست اما تحت فشار است. پس منظور من مدیریت کلان است. همان دوره سید محمد بهشتی در بنیاد سینمایی فارابی حضور داشت و بهترین دوران سینما را رقم زد. اتفاقا بهشتی از فضای باز ایجاد شده به خوبی استفاده کرد و تمرکزش را بر سینما گذاشت و از آن حمایت کرد. همین حمایت ها سبب رشد سینما در آن دوران شد. او می توانست محدودیت هایی را که وجود داشت، اعمال کند اما مثبت عمل کرد و نتایجش هم مشخص است. اصلا سینمای کودک در همان فضای جنگ رشد کرد. سینمای کودک از سال ۶۱ به بعد به صورت کند و پله پله بالا رفت و بعد از پایان جنگ فوران کرد. این وضعیت تا اواسط دهه ۷۰ ادامه داد و بعد فروکش کرد. آن فوران و جهش هم باعث شد همه به این سمت و سو هجوم بیاورند.

■ شما هم تحت تاثیر همین فضا بودید؟

بله، شخصاً فکر می کنم از همگانی شدن سینمای کودک و شلوغ شدن این حوزه بد استفاده شد و این امکان به هر ز رفت. در ادامه بعضی از فیلم های کودک مبتدل شد و به سمتی رفت که بد و چرک بود.

■ شما یک دوره ای هم موسسه ای به نام کارنامک داشتید، در آنجا چه می کردید؟

بحث مان تمرکز روی تبلیغات بود. نخستین کار جدی ای که در این موسسه صورت گرفت، تیزر روغن موتور بهران بود که من ساختم. همان اسب معروف. این تیزر حدود ۵۰ ثانیه بود که تلویزیون به آن ۱۲ مورد اصلا حیه زد. آن موقع نخستین سوالی که از



سال بازی کنم، چرا که نه، این شیوه را انتخاب می‌کنم. دیده شدن و حضور همیشه، برایم اولویت نیست. نمی‌خواهم در بورس باشم. من کارم را می‌کنم و طبیعی است که عده‌ای مرا ببینند و عده‌ای هم نبینند. خوشبختانه کارهایی که کردم اکثریت قریب به اتفاق دیده شده است. در حوزه بازیگری حساسیت‌هایی هم دارم چرا که بالاخره آدم روی پرده است و دیده می‌شود. فکر می‌کنم قضاوتی که مردم دارند خیلی مهم است. دوست دارم همین الان هم اگر قرار است به عنوان بازیگر حتی یک نفر من را بشناسد، آن یک نفر قطعاً خاطره خوبی از حضورم در سینما و تلویزیون داشته باشد.

وضعیت بازیگری در این روزها خلاف چیزی است که شما می‌گویید، یعنی هر کس که بیشتر ادا درمی‌آورد، بیشتر دیده می‌شود و مورد توجه منتقدان قرار می‌گیرد و پیشنهادهایش هم بیشتر است؛ و لولاً اینکه خودش رادربیشتر آثار تکرار کند.

من خیلی نمی‌توانم در مورد بازیگری اظهار نظر کنم چون خیلی از فیلم‌ها را ندیدم. اما در مورد برخی بازیگرها که مورد توجه قرار می‌گیرند، مساله این است که هر کس راه معمول و متداول را طی کند، پادر مسیر کم‌خطرتری گذاشته و بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. آن فرد تامدتها می‌تواند در این شرایط مانور بدهد و تحسین منتقدان را برانگیزد. اما قبول دارم متاسفانه اوضاع نقد ما چندان خوب نیست. شاهد هم دارم. مثلاً وقتی که جعفر پناهی فیلم «بادکنک سفید» را ساخت من فیلم را در جشنواره کودک آن سال ندیدم. هیچ‌کس فیلم را در آن جشنواره تحویل نگرفت و حتی کاندیدا هم نشد و یک نفر هم درباره آن حرف نزد.

تا اینکه فیلم به جشنواره کن راه پیدا کرد، انگار مهم‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران ساخته شده است، منتقدان و سینماگران با فیلم نوعی برخورد کردند که حیرت‌آور بود. پیش از این هیچ روزنامه و مجله‌ای درباره آن حرف نزده بود. تازه وقتی فیلم برگشت دهن همه آب افتاد. این وضعیت نقد ما است و امروز هم تفاوتی با آن سال‌ها ندارد.

اگر از مسیری که تا اینجا طی کردید برگرديد چه می‌کنید؟
نمی‌دانم واقعاً!

دوست ندارید روی یک حوزه بیشتر تمرکز کنید؟

واقعیت این است که وقتی من رفتم تئاتر بخوانم انتخابم با یک عمد و میل و رغبتی همراه بود، حواسم بودمی‌خواهم چه کار کنم. اما در عرصه کارگردانی نتوانستم ذهنیت خودم را بسازم. خیلی طرح‌ها داشتم که اجازه نگرفتند و من کم‌کم کارگردانی را رها کردم. اما بازیگری را دوست دارم و وقتی موقعیتی پیش بیاید بدم نمی‌آید این حوزه را تجربه کنم. دوست دارم این تجربه خاص را چه در تئاتر و چه در سینما داشته باشم. اما اگر برگردم هیچ‌کدام از این کارها را کنار نمی‌گذارم. شاید بخشی از این ماجرا شخصی است. من خیلی جاها و ادا دم و کنار کشیدم. رویم را آن طرف کردم. وقتی طرح و ایده‌ای بر دم بانخستین برخورد تندی که دیدم، پس کشیدم و طرح را کنار گذاشتم. نمی‌دانم اگر برگردم، سماجت بیشتری به خرج می‌دهم یا نه.

من کردند این بود که این تبلیغ اسباب است یا روغن موتور؟ من گفتم شما چه کار دارید، کسی بیرون پول داده و من هم درباره روغن موتور تبلیغ ساختم. شعار این تیزر این بود: «سرعت، قدرت، اطمینان، باروغن موتور بهران، با بهران بهتر و مطمئن تر برانید» این تنها نریشن ۵۰ ثانیه بود. بعد هم این قسمت نریشن از تیزر درآمد. به من گفتند تو می‌گویی «سرعت، دقت و اطمینان» مگر روغن موتور باعث سرعت می‌شود؟ جواب من این بود که این فقط یک تبلیغ است! اما قانع نشدند و به همراه چهار تاشیه اسب، همه را حذف کردند. آن موقع تلویزیون خیلی گیرهای عجیب و غریب داشت. می‌گفتند در تلویزیون جمهوری اسلامی اصلاً قرار نیست دروغ گفته شود.

آن موقع که این تیزرها را می‌ساختید، آخرین تجربه همکاری تان با تلویزیون همان کارهای عروسکی و مدرسه موش‌ها بود؟
بله، اصلاً با تلویزیون کار نکردم تا سال ۷۵ که «پزشکان» را ساختم. ما سه سریال در دفترمان ساختیم، «پزشکان»، «خانه ما» و «کمین».

در سریال سازی چقدر دچار سانسور شدید؟

خیلی زیاد نبود. زمانی که «خانه ما» را کار کردیم، مدیران وقت شبکه سه از ما حمایت کردند. در این سریال برای نخستین بار رابطه والدین با بچه‌ها خیلی صمیمانه به تصویر کشیده شد. والدین با بچه‌ها شوخی می‌کردند. در حالی که پیش از این سریال، بچه‌ها مدام در مقابل خواسته‌های پدر و مادر چشم می‌گفتند و سرشان پایین بود. اما ما این فضا را شکستیم و این هم به واسطه حمایت مدیران وقت سریال و مدیر وقت شبکه سه آقای صافی امکان پذیر شد. این جوسازی وجود داشت که در این سریال هیچ‌کدام از شوونتا خانواده رعایت نشده است. یک سال و نیم بعد از «خانه ما»، سریال «کمین» را کار کردم اما بعد کمی از تلویزیون فاصله گرفتم. اما سال ۸۱ سریالی به نام «روشنایی‌های شهر» ساختم که به زعم خودم بهترین کارم در سریال سازی بود. متاسفانه به قدری با این سریال بدر خورد و در ساعت نامناسبی پخش شد که تقریباً هیچ‌کس آن را ندید. ممکن است «خانه ما» با اقبال عمومی مواجه شده باشد اما «روشنایی‌های شهر» جزو سریال‌هایی بود که دلم برایش می‌سوزد چون واقعا نابود شد.

چرا این کار را با «روشنایی‌های شهر» کردند؟

زمان پخش سریال با جام جهانی یکی شد. خیلی وقت‌ها آن را پخش نمی‌کردند و به جای آن فوتبال نشان می‌دادند. بعضی وقت‌ها ساعت پخش را تغییر می‌دادند، مثلاً من برای این سریال سه تیزر ساختم. باور تان نمی‌شود، یکی از تیزرها یک بار پخش و موسیقی بود و اسم سریال می‌آمد. چیز دیگری نداشت. این تیزر را یک بار پخش کردند و بعد جلوی پیش را گرفتند. گفتند چرا کسی در این تیزر حرف نمی‌زند! تیزر دوم را ساختم و گفتند خوب نیست، سومی را هم ساختم و هر چه می‌خواستند رعایت کردم، اما گفتند تیزر باید کمی خنده‌دار و کم‌دی باشد. جالب اینجاست این سریال تلخ بود و با مرگ شروع می‌شد! من هم در نهایت عصبانی شدم و گفتم اصلاً تیزر نمی‌سازم و نمی‌خواهم پخش کنید. بعد ادا مصاحبه‌ای در شبکه دو خطاب به مدیران این شبکه گفتم آقایان خیلی هم سخت نیست.

ما قبلاً می‌خواستیم کانالی عوض کنیم باید از روی صندلی بلند می‌شدیم و کانال را تغییر می‌دادیم، الان کنترل وجود دارد و به راحتی می‌توانید کانال را عوض کنید و ببینید شبکه سه که شبکه داخلی خودمان هم هست چطور سریال‌های شان را حمایت می‌کنند. یادم است جلسه نقد و بررسی این سریال با حضور اکبر عالمی برگزار شد و او جلوی دوربین گفت وقتی برای نقد این سریال دعوت شده حتی یک فریم آن را هم ندیده بود. در نهایت تلویزیون دی‌وی‌دی‌های این سریال را به دستش رسانده و آنقدر برایش جذاب بود که ۲۴ قسمت را در روز پشت سر هم دید. او جلوی دوربین گفت من اگر جای مدیری‌ت شبکه دو بودم همین الان این سریال را پخش می‌کردم.

با همه این فعالیت‌ها انتظار می‌رفت بیشتر از این‌ها دیده شوید و در سینما و تلویزیون حضور داشته باشید، اما به نظر می‌رسد شیوه حرکت تان آهسته و پیوسته است.

از این مدل بدم نمی‌آید اما اگر در یک مقطعی بتوانم چهار نقش خوب در طول یک

«ماهر شالا علی»، پرکارترین بازیگر روز سینمای جهان

ناظران چشم‌باز کرده‌اند و در دل بهار ۲۰۱۷ ماهر شالا علی این هنر پیشه ۴۳ ساله و سیاه‌پوست متولد شهر اوکلند آمریکا را در همه جا و در هر فیلمی می‌بینند و این البته کنایه و استعاره‌ای برای رساندن این نکته و مفهوم است که وی را باید پرکارترین بازیگر فعلی جهان سینما تلقی کرد.



پرده در سازمان فضایی ناسا است و «الیتا: فرشته جنگاور» هم ایفای نقش کرد که آخری اقتباسی از یک رمان مشهور سایبورگی ژاپنی‌ها است. همه اینها دلایل لازم را پدید می‌آورد تا از ماهر شالا علی درباره برخی تحولات و فیلم‌های فوق‌پرس و جو شود.

■ **بنظر می‌رسد از این شاخه به آن شاخه دائماً در حال ارتقای درجه خود هستید.**

– بله، ولی این درازای خستگی مفرط من حاصل آمده است. کار به جایی کشید که مدتی بدون یک روز استراحت، هفته‌ای ۷ روز و هر روز ۱۴ ساعت کار می‌کردم. البته من به این روال تا ابد ادامه نمی‌دهم و به زودی از شدت آن خواهم کاست ولی تا چنان زمانی باید از هر فرصتی برای تثبیت شغلی هر چه بیشتر خود سود جویم.

■ **ولی انتخاب‌ها بتان تا این لحظه بسیار خوب بوده‌اند.**

– فکر می‌کنم یک حلقه ارتباطی و تشابه نسبی نیز بین این فیلم‌ها برقرار بوده است. شاید این فشار کاری مرا به جاهای رفیعی رسانده باشد اما قسمت‌ها و مراحل بعدی زندگی هنری‌ام باید با گزینش‌های دیگری همراه شود.

او که کارش را از مدیوم تلویزیون و از سال ۲۰۰۱ با بازی در مجموعه «Crossing Jordan» شروع کرد، پس از آن در ۲۸ اپیزود سریال علمی-تخیلی «۴۴۰۰» هم رویت شد. مشخص شدن مهارت‌های ماهر شالا علی سبب گشت وی در فیلم‌های سینمایی «مورد عجیب بنجامین باتون»، «مکانی در پشت درخت‌های کاج»، «Predators» و چهار گانه «بازیهایی پر عطش» هم به کار گرفته شود. این تازه شروع رونق کار ماهر شالا علی بود و او در چهار سیزون اول از سریال سیاسی تلویزیونی «خانه پوشالی» که چندی پیش از شبکه نمایش در ایران هم پخش شد.

رل یک عامل اجرایی مغشوش در صحنه سیاست آمریکا و در ارتباط با کاخ سفید به نام رمی دانتون را بازی کرد و آنگاه در «Kicks» و «مهتاب» به بازی گرفته شد. در «مهتاب» وی یک فروشنده سیاه‌پوست مواد مخدر است که به پسر سیاه‌پوست دیگری که سنین بلوغ را می‌گذراند و در جامعه پر اضطراب آمریکا مشکلات و در دسرهایی در وفق دادن خود با سایرین دارد، باری می‌رساند. او در این نقش چنان جا افتاد که اسکار نقش دوم مرد سال گذشته و جوایز متعدد دیگری را ربود و هالیوود را متقاعد کرد که بخشی از آینده خود را در وجود این مرد پر کار و هنرمند مسلط بجوید.

قبل و بعد از «مهتاب»، ماهر شالا علی در فیلم‌های «لوک کیج» که ساخته شرکت نت فلیکس است. «چهره‌های پنهانی» که راجع به اتفاقات پشت

■ **خودتان هم اعتراف کرده اید که قدری دیر در این حرفه به حرکت در آمده اید و بنابراین باید پرسید آیا شتاب شدید کاری تان برای جبران آن تاخیر نبوده است؟**

– همین طور است. وقتی از کالج فارغ شدم ۲۶ سال سن داشتم و این هفت هشت سال دیرتر از سن معمول برای انجام این کار است. بدیهی است که در ورودم به دنیای هنر هم تاخیر افتاده باشد و حضور پیگیر و اصلی ام در این حرفه از ۲۳، ۲۴ سالگی من شروع شد. من پیشینه سایر بازیگران را با خودم قیاس کرده و دریافته ام که چند سال از آنها عقب تر هستم. در هالیوود روی عنصر جوانی بسیار حساب و آن را تبلیغ می کنند و اگر قرار باشد خودتان نیز حس کنید که از روند امور عقب هستید، کارتان زار خواهد بود.

■ **«مهتاب» فیلمی معناگرا و حتی توام با حالتی شاعرانه است. وقتی برای اولین بار سناریوی آن را خواندید، چه حسی و برداشتی داشتید؟**

– برایم تعجب آور بود زیرا بیش از آن که یک حس خیالی و داستانی را داشته باشد، احساس واقعیت را به ذهن می آورد. در کاراکتر خوان که من رل او را بازی می کنم، وجوهی از حقایق روز و مسایل واقعی جهانی محسوس است و من حتی نشانه های آدم هایی را که به شخصه در آمریکا دیده ام، در او مشاهده می کردم. آدم هایی که یا از مخمصه جسته اند و یا در این راه به زندان رفته و گاهی حتی مرده اند. در جامعه آمریکا آدم های فراوانی را می یابید که هر روز با مخاطراتی که خود خواستار آن نبوده اند، مواجه اند و گاهی جان خود را نیز روی آن گذاشته اند، قلب این آدمها محزون است زیرا رنج های زیادی دیده اند اما هرگز دست از تلاش نمی کشند. صدای این دست آدم ها رسا است و همیشه قدم های بلندی را برای حل مشکلات بر می دارند.

■ **کاراکتر خوان بسیار آگاه از مواردی است که دور و بر وی روی می دهد ولی آیا او در رفتار این پسرک (شیرون) فردی را نمی بیند که می تواند موجب ارتقای وی نیز بشود؟**

– چیزها و صحنه هایی در این فیلم بودند که هر چند گرفته و ترسیم شدند اما بعداً در پروسه کوتاه سازی فیلم حذف شدند و بری جنکینز در مقام کارگردان «مهتاب» بهتر می تواند این پروسه را تشریح کند. شاید خوان سرنوشت خود را پذیرفته باشد اما در عین حال به تلاش اش ادامه می دهد. او هرگز نحوه زندگی

خود و بنیادها و استدلالاتی که این زندگی بر آن استوار است به سایرین توصیه نمی کند اما هر چه را که به سلامتی رفتار شیرون منتهی می شود، به وی می آموزد. خوان چون راههای خلاف را طی کرده، خوب می داند سایرین را از چه چیزهایی بر حذر دارد.

■ **تشابه هایی نسبی بین «مهتاب» و فیلم «Kicks» وجود دارد. این طور نیست؟**

– درست می گوید اما «Kicks» در دنیا و سطح دیگری اتفاق می افتد. شرایط و مشکلات در «Kicks» سبک تر و عواقب کارها ملایم تر است. در «مهتاب» دردهای اجتماعی جلوه ای عمیق تر و بیشتر دارد و ماجراهای جدی تر می نماید. البته منظورم این نیست که «مهتاب» لزوماً فیلم بهتری است.

■ **از فیلم «لوک کیج» بگوید و دنیای کارهای شرکت مارول و همکاری با شبکه نت فیلکس در تهیه و پخش این فیلم.**

– این فیلم از برخی منظرها شگفت انگیز بود و از کاراکتر اصلی آن بسیار خوشم آمد. شاید او و جایگاهش در جامعه فوق العاده نباشد اما می توان نشانه های موفقیت بسیاری از کاراکترهای دیگر کمیک بوکی را در «لوک کیج» هم مشاهده کرد. این فیلمی است که در آن حتی دقیقه ای هم رکود و توقف مشاهده نمی شود و این البته یک وجه رایج در فیلم های ابرقهرمانی شرکت مارول است. نت فیلکس هم با مشارکت در توزیع این فیلم فقط زندگی حرفه ای خود را آشکارتر ساخته است.

■ **در سیزون پنجم سریال «خانه پوشالی» غایب خواهید بود. آیا احساس می کنید نقش و سهم کاراکترتان ادا شده و پایان یافته بود و دیگر جا و مکانی برای بسط فزون تر آن و مجالی برای کش دادن ماجرا باقی نمانده بود؟**

– با مدیران پروژه صحبت کردم و گفتم این کاراکتر هر کاری را که می توان از او طلبید و بدیهی و لازم دانست انجام داده و در نتیجه بهتر است مبحث او را پایان یافته دانست. در مورد نحوه جدایی او از ماجراها هم طرح هایی را ارائه دادم تا این قضیه مورد تایید مدیران این سریال باشد زیرا خود من تحت استخدام آنها بودم و نمی توانستم به تنهایی تصمیم بگیرم. واقعاً وقت جدایی از این سریال خوب رسیده بود.



بدترین فیلم‌های ستارگان بزرگ هالیوود

هلن میرن بازیگر مطرح سینمای بریتانیا و جهان با بازی در فیلم هشتم از مجموع «سریع و خشمگین» با سروصدار و بهر روشده است. منتقدان می‌گویند به این ترتیب ثابت شد که حتی بانوهای (لقب رسمی اهدایی از سوی ملکه) امپراتوری بریتانیا نیز در برابر فیلم‌های پرسرصدایی که با بودجه بزرگ ساخته می‌شوند، نفوذناپذیر نیستند. دوم این که او در میان فهرستی از بازیگران بسیار مطرحی قرار می‌گیرد که پیشتر تسلیم تمایل حضور در چنین آثاری شده‌اند.



روی سرش دارد. این فیلم طولانی و خسته‌کننده‌تر از آن است که بتواند فیلم خوبی نامیده شود. اما یک فایده داشته و آن این که کریستین گری شخصیت فیلم «۵۰ طیف گری» علاقه‌مند این فیلم بود و پوستر آن را روی دیوار اتاقش آویزان کرده بود. در این فیلم وین دیزل نیز بازی می‌کرد و فیلم که با هزینه ۱۰۵ میلیون دلار ساخته شده بود، کمی بیش از ۱۱۵ میلیون دلار فروخت. این فیلم اکشن و علمی تخیلی دومین قسمت از مجموعه فیلم‌های «سرگذشت ری‌دیک» بود. البته ادامه‌ای برای این فیلم با عنوان «ری‌دیک» در سال ۲۰۱۳ روی پرده رفت.

داستین هافمن در نقش آقای مگور یوم در فیلم «فروشگاه عجیب آقای مگور یوم» در سال ۲۰۰۷

این فیلم آنقدر بد بود که به عنوان بهترین شوخی در «برکینگ بد» از آن استفاده می‌شد. «فروشگاه عجیب آقای مگور یوم» یک نمونه اصلی برای همه چیزهایی بد است که می‌تواند اتفاق بیفتد اگر شما به عنوان یک بازیگر مشهور در یک فیلم احمقانه بازی کنید. هافمن در این فیلم آنچنان تیک‌های رفتاری دارد که هم آزاردهنده هستند و هم می‌توانستند موجب حذف یک بازیگر از دنیای سینمای شوند، اگر داستین هافمن نبود که این نقش را بازی می‌کرد. ناتالی پورتمن که بعدها برنده اسکار شد نیز هر چند نقش در خوری ندارد، اما خیلی غیرقابل تحمل نیست. «فروشگاه عجیب آقای مگور یوم» به کارگردانی زک هلم ساخته شد و جیسون بیتمن، زک میلر، کیلی سانچز دیگر بازیگران آن بودند.

مارلون براندو در نقش دکتر مورودر فیلم «جزیره دکتر مورود»

تقریباً بدون استثنا، هر بازیگر خیلی بزرگی حداقل زمانی از عمر حرفه‌ای خود را صرف چنین آثاری کرده است که اصلاً در شان او و توانایی‌هایش نبوده است. در واقع، شاید احتمالاً یک مجموعه‌ای از فیلم‌های لذت‌بخش و بامزه بدون چنین حضوری شکل نمی‌گرفت. شماری از این فیلم‌ها را شاید بتوان در این فهرست مشاهده کرد:

اورسون ولز در نقش یونیکورن در فیلم «تبدیل شوندگان» محصول ۱۹۸۶

ولز ایفای نقش‌های عصبانی و مست و سکانس‌هایی که در نهایت از فیلم بیرون می‌آمد را در کارنامه دارد. یکی از پرسرصداترین نقش‌های او با بازی در نقش یک ربات به نام «تک‌شاخ» رقم خورد که در واقع برای تبلیغات اسباب‌بازی ساخته شد. هر چند این بازیگر برای کسب درآمد در چنین فیلم‌هایی بازی می‌کنند اما تماشای این فیلم‌ها خالی از لطف نیست. اگر بخواهید این فیلم را با فیلم‌های «تبدیل شوندگان» مایکل بی که این روزها پشت سر هم ساخته می‌شود مقایسه کنید که حتماً به این نتیجه می‌رسید فیلم ولز در حکم یک شاهکار است.

جودی دنچ در نقش ایریون در فیلم «سرگذشت ری‌دیک» محصول ۲۰۰۴

جودی دنچ برای بازی در یک فیلم که تنها هشت دقیقه در آن حضور داشت موفق به کسب جایزه اسکار شد. اما آن فیلم قطعا «سرگذشت ری‌دیک» ساخته دیوید تویی نبود. در این فیلم بانو (دیم) جودی دنچ در نقش بانویی بازی کرده که می‌تواند تقریباً پرواز کند، اما نه محققاً و در عین حال یک پرده

محصول ۱۹۹۶

ماجراهایی که درباره شوخی‌های مارلون براندو که در این نسخه اقتباسی احماقانه از داستان‌های اچ جی ولز دیده می‌شود وجود دارد خیلی بهتر از فیلم واقعی است. گفته می‌شود براندو به جای این که متن‌هایی را که باید بگوید حفظ کند همه آن چه را به او از طریق یک گوشی دیکته می‌شد تکرار می‌کرد. و البته این حقه وقتی پلیس رد سیگنال‌ها را گرفت، نزدیک بود دچار مشکل شود. او همچنین اصرار داشت تا شخصیت او باید حتما یک سطل را گاه و بیگاه روی سرش بگذارد و گرچه این طرح او توشه شد، وی در نهایت خودش را در نقش یک دلفین نشان می‌داد. این فیلم که عیر قابل تماشا خوانده شده ساخته جان فرانکن هایمر است. فیلم با بودجه ۴۰ میلیون دلاری ساخته شد و ۴۹ میلیون دلار فروش کرد. این فیلم که قرار بود در ژانر علمی-تخیلی و ترسناک باشد سومین اقتباس از کتاب‌های اچ جی ولز به همین نام و درباره یک دانشمند نیمه دیوانه است که سعی می‌کند تا حیوانات را به انسان تبدیل کند.

دنزل واشنگتن و راسل کرو در فیلم «چیره دستی» محصول ۱۹۹۵

دوباز یگر مشهور در فیلم «چیره دستی» در نقش ال تی پارگر بانزو و اس آی دی ۶-۷ بازی کرده‌اند. کارگردان این فیلم برت لندراست و فیلم که با هزینه ۳۰ میلیون دلار ساخته شد در نهایت ۲۴ میلیون دلار فروش کرد. سایت آی ام دی بی درباره پلات این فیلم نوشته است: وقتی یک شبیه‌سازی مجازی هم‌زمان از چند شخصیت قاتل زنجیره‌ای ساخته شود که موفق به فرار به دنیای واقعی می‌شوند، آنوقت یک پلیس سابق وظیفه خود می‌بیند که اینها را جتی با ترور از بین ببرد. جالب این که دوباز یگر اصلی فیلم سه جایزه اسکار در کارنامه دارند.

مایکل کین در نقش هوگی در «آرواره‌ها: انتقام» محصول ۱۹۸۷

نوع برخورد «یکی برای من، یکی برای آن‌ها» که مایکل کین نسبت به فیلمسازی دارد باعث شده فیلم‌شناسی او عجیب از آب در بیاید. اما پایین ترین نقطه کاری او چهارمین فیلم «آرواره‌ها» بود. شخصیت روی شایدر مرده و بیوه که احتمالا تلیاتیک هم هست توسط یک کوسه عصبانی که می‌خواهد انتقام بگیرد، این ورو آن ووردنبال می‌شود. علاوه بر این، احتمالش هم هست که یک دکتر ساحر کنترل این حیوان را در دست داشته باشد. رفتار کین نسبت به واکنش‌های افتتاحیه فیلم تا حدودی فیلم رانجات می‌دهد. او یک بار در سخنانی به یادماندنی گفت: «هرگز فیلم رانندیم، آنطور که همه می‌گویند افتتاحیه بود. با این حال، خانه‌ای که این فیلم با پول آن ساخته شد را دیدم و فوق العاده است.»

پیترو تول در نقش زالتار در فیلم «سوپر گرل» محصول ۱۹۸۴

«سوپر گرل» پراز نقش آفرینی‌های عجیب از بازیگرانی است که به نظر می‌رسد



همه نزدیک مرگ باشند؛ نقش پیتر کوک به طور مخصوصی غم‌انگیز است. با این حال این اوتول است که بزرگترین ضربه را می‌خورد. او که نقش فردی از سیاره کریپتون را بازی می‌کند که در فانتوم گیر افتاده، حال و هوای یک میمون سبیرک به تله افتاده را دارد که اگر تمام حرکت‌هایش را انجام ندهد، شامی گیرش نمی‌آید. دل شکننده است.

فی دانوی در نقش النادوبرو در «دانستون وارد می‌شود»

محصول ۱۹۹۶

حالا که بحث میمون هاست، این فیلم درباره یک سارق جواهرات اورانگوتان دیوانه و ماجراجویی‌های مریضش در هتلی است که خیلی بد اداره می‌شود. ممکن است صحنه‌ای از فیلم به یاد بماند که در آن یک میمون به یک خانم میان سال ماساژ می‌دهد. یا ممکن است آن را به عنوان فیلمی به یاد داشته باشید که همان میمون بالای یک چلچراغ می‌رود و خودش را به سمت فی دانوی - ستاره «بانی و کلاید»، «چاینا تاون» و «شبکه» - پرت می‌کند و او هم روی یک کیک بزرگ می‌افتد. احتمالا این نسبت به «سوپر گرل» که دانوی در آن هم بازی کرده بود کمتر بد بود، اما چون به نظر می‌رسد دارد از این پروژه کیف می‌کند، هنوز هم ارزشش را دارد که آن را در آتش بیندازیم.

کیت بلانشت در نقش ایرینا اسپالکودر «ایندیا نا جونز و پادشاهی

مجموعه کریستال» محصول ۲۰۰۸

مهم نیست مسیر حرفه‌ای کاری صحنه و پرده بازیگران تا چه حد پرستیژ داشته باشد، همه شان می‌خواهد برای استیون اسپیلبرگ کار کنند. حتی اگر در فیلمی با او کار کنند که در آن مورچه‌های غول آسا به مردم حمله می‌کنند. حتی اگر آن فیلم صحنه‌ای داشته باشد که در آن قهرمان داستان با قایم شدن در یک فریزر طی یک انفجار هسته‌ای به فاصله‌ای امن پرت شود. حتی اگر در فیلمی باشد که در آن شایا لایبوف عملا با تاب خوردن از میان درخت‌ها مثل یک میمون از مرگ نجات پیدا کند. به همین دلیل بود که کیت بلانشت در این فیلم بازی کرد.

فیلیپ سیمور هافمن در نقش اوون داویان در «ماموریت غیر ممکن

۳» محصول ۲۰۰۶

در این مرحله از مسیر حرفه‌ای کاری‌اش، هافمن یک بازیگر سنگین وزن و با اهمیت حقیقی در سینما بود. او برای تاد سولونز، اسپایک لی و برادران کوئن بازی کرده بود. او محبوب پل توماس اندرسون و آنتونی مینگلا بود. به تازگی برای «کاپوتی» برنده جایزه اسکار شده بود. می‌توانست هر نقشی که می‌خواست را انتخاب کند و تصمیم گرفت که در دومین فیلم بد «ماموریت غیر ممکن» نقش یک آدم‌بد بی‌نام را بازی کند. خیلی با عقل جور در نمی‌آمد که در فیلمی که بیشترین میزان مخاطبان او تا آن روز را داشت خیلی کاری نکند. اما انتخاب عجیبی بود که شخصیت دوم تکنیک دوندگی دیوانه وار تام کرو را بشاید.

جان هرت در نقش دکتر ترنر در «مر اقبظ ظریف عاشقانه» محصول

۱۹۹۸

از نظر تکنیکی ممکن است این پروژه به عنوان یک فیلم به حساب نیاید، چون هیچ وقت اکران سینمایی نشد، اما به عنوان یک نقطه عجیب در فیلم‌شناسی جان هرت جای دارد. آدم چند صحنه از فیلم را تماشا می‌کند و بعد به یک پرسشنامه روی صفحه درباره اینکه چه حسی دارد، پاسخ می‌دهد. پاسخ‌های شما تعیین می‌کنند که فیلم بعد از آن به کجا می‌رود. نقش هرت این بود که بینندگان را در این پرسشنامه‌ها هدایت کند و بعد در حالیکه آن‌ها پاسخ‌شان را وارد می‌کردند چهره‌های از آدمی که علاقه مند است به نمایش بگذارد. به راحتی یک میمون کلاه به سر می‌توانست این نقش را اجرا کند.

شرح در متن ضرب المثل فرانسوی				رادار	شهر توت طعم خرمالو زنگ و جرس	خلیفه مستنکر عباسی	گسوف سلح
زیرکی	جوانمرد	سرمای					
دور افتاده	پسندیده	شدهد نامی دخترانه					
مشهور و معروف						سروترایی شعله آتش	
		دبنداری از حالات مواد				منگوله زوزه سگ	برهنه پازده
خبرگزاری انگلستان		حدیث معروف بصیرت				خواهیده از پازان پیاپیبر (ص)	
	خرمای هندی سختگو				امریه تاییدن پیبک کاندی		نادان درشکه
	فمر پرچیس نمایان			شریعت قلمه			چنین سطح دست
زعفران		میوه تبرخون سایر				نگارگر آهنگر باستانی	
		چالاکي جهالت				خاکستر نوعی پستی	
		عهد و پیمان سرگشته				اشاره به نزدیک تأکیدی جانشینان	تنبیه بدنی حیوان عقید
پشت سر دیگران حرف زدن	آخرین حرف انگلیسی عدد ماه			مطلع طلا			
	تکبر پسر گودرز			سنگ انداز باچ و خراج			کتاب شعر فلز سرخ شناشنامه
	باز بگر مرد سریال سال های مشروطه			حاکم نغمه		توانایی عقاب	
	گرده قارچ مبالغه			درنگ کردن از القاب امام علی (ع)			گمرا و جذاب به هفالت گشتن
		لباس شنا کیف بزرگ				شامل بیگانگان	
		گوساله ساز معروف خرمندی				ایالتی در آمریکا مرکز شنا	نفس بلند بخیل
	اصفهان قدیم شکر دکار			چینه دیوار همراه تار		از ارکان نماز دستور	
گل بتونه	شکوه پادشاه			تمیز کچل			مجبور به کار فراهم کردن
		لانه درندگان			گیاه کتیرا		
	سرای قلب					دوران حمل	قوم کم حرف

جورج لوکاس؛ جادوگر علم و تخیل، خالق جنگ ستارگان

از شیفتگان پروپاقرص فرنجایز «جنگ ستارگان» هستید یا همه‌ی سروصداهای حول آن را فقط‌هایی ناشی از تبلیغات می‌دانید؟ جزوهر کدام که باشید حتماً سر این که «جورج لوکاس» (George Lucas)، کارگردان خالق این مجموعه، یکی از بزرگان سینمای جهان است اشتراک نظر دارید. در ادامه‌ی در «رشته نوشته» های «زندگی نامه‌ی بزرگان» می‌خواهیم به زندگی این فیلم‌ساز شهیر بپردازیم.

هم قرار گرفت.

پیش از این که لوکاس جوان تماماً مسحور دوربین سینما شود، می‌خواست راننده‌ی مسابقات اتوموبیل رانی باشد؛ اما یک روز قبل از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان، با فیات تقویت شده‌اش یک تصادف خطرناک کرد که نزدیک بود به قیمت جان‌ش تمام شود؛ این واقعه چنان کاری با او کرد که از فردای آن روز این حرفه را رها کرد و به دنبال علاقه‌ی دیگرش رفت: فیلم.

ابتدا برای ادامه‌ی تحصیل به یک کالج منطقه‌ای رفت؛ لوکاس هر روز بیشتر شیفته‌ی سینما و جادوی دوربین می‌شد. در پی توصیه یکی از دوستانش به دانشگاه کالیفرنیا جنوبی انتقالی گرفت و در مدرسه‌ی فیلم‌سازی آنجا ثبت‌نام کرد. در همان‌جا بود که یک فیلم کوتاه آینده‌نگرانه و علمی-تخیلی به نام «هزار توی الکترونیک: THX ۱۱۳۸ EB» ساخت و توانست نظر فرنسیس فورد کوپولا را به خود جلب کند. کوپولا در آن زمان دنبال استعدادهای جدید فیلم‌سازی می‌گشت که به جورج لوکاس بر خورد. او شرکت «برادران وارنر» را مجاب کرد یک نسخه‌ی طولانی از این فیلم لوکاس بسازند؛ اما متأسفانه فیلم بلند THX ۱۱۳۸ در سال ۱۹۷۱ به جز معدود نقدهای مثبتی که دریافت کرد از نظر تجاری هیچ موفقیتی به دست نیاورد. هر چند شکست اولین فیلم، ترسی در دلش انداخته بود اما ناامید نشد و به سراغ کار روی پروژه‌ی بعدی‌اش رفت: «دیوار نویسی آمریکایی». این فیلم در ۱۹۷۳ روی پرده رفت و از هر لحاظ موفقیت‌آمیز بود. استعدادهای جوانی چون «ران هاوارد»، «ریچارد دری فوس» و «هریسون فورد» در این فیلم معرفی شدند.

لوکاس فیلم‌ش را نمایش دهنده‌ی «یک زندگی گرم، امن و رها» توصیف می‌کند. دیوار نویسی آمریکایی تنها با ۷۸۰ هزار دلار ساخته شد ولی بیش از ۱۰۰ میلیون دلار فروخت؛ در ۵۰ مینه از جمله بهترین فیلم، بهترین فیلم‌نامه و بهترین کارگردانی برای جورج لوکاس نامزدی جایزه‌ی اسکار به همراه آورد و هنوز هم به عنوان یکی از موفق‌ترین فیلم‌های کم‌هزینه‌ی تاریخ سینمای جهان شناخته می‌شود.

جنگ ستارگان

بعد از این که دوباره اعتماد به نفس‌اش را به دست آورد به سراغ ساخت یک سریال برای کودکان رفت. ماجراهای این مجموعه‌ی افسانه‌ای، در فضا می‌گذشت. این پروژه در نهایت به فرنجایز مشهور «جنگ ستارگان» (Star Wars) ختم شد. جنگ ستارگان در می ۱۹۷۷ در معرض تماشا قرار گرفت و با جلوه‌های ویژه و فضا‌سازی‌های بی‌مانند، شخصیت‌های جذاب و ترکیب دو ژانر افسانه‌ای و اسرارآمیز، مخاطبان را به وجد آورد.

در آن زمان ۱۱ میلیون دلار برای ساخت فیلم خرج شده بود ولی طی اکران فیلم در سراسر جهان ۵۱۳ میلیون دلار برای سازندگان کسب کرد. لوکاس داستان جنگاوران جدای و قدرت تاریکی را با فیلم‌های «امپراتوری، ضربه‌ی متقابل می‌زند» (The Empire Strikes Back) (۱۹۸۰) و «بازگشت جدای» (The Return of the Jedi) (۱۹۸۳) ادامه داد.

در این میان به فکر تاسیس یک شرکت جلوه‌های ویژه افتاد و نامش را ILM گذاشت؛ پشت‌بند آن یک استودیوی صوتی با نام «اسکای‌واکر» هم راه



«جورج والتون لوکاس جونیور» (George Walton Lucas, Jr) فیلم‌ساز و کارآفرین آمریکایی در ۱۴ می ۱۹۴۴ در «مودستو» ایالت کالیفرنیا به دنیا آمد. لحظه‌لحظه‌ی زندگی، الهام‌بخش کارهایش بود؛ در شهرک‌های حومه‌ی شهر ابا آن حال و هوای خاص آمریکایی‌ا بزرگ شد و همین موضوع، روح یکی از فیلم‌هایش به نام «دیوار نویسی آمریکایی» (American Graffiti) (تولید ۱۹۷۳) را شکل داد. از بچگی عشق سینما بود و البته در زادگاه هالیوود هم زندگی می‌کرد؛ بعد از دیپلم به دانشگاه کالیفرنیا جنوبی رفت و سینما خواند. خیلی زود نظر کسانی چون «فرنسیس فورد کوپولا» را جلب کرد و از همین طریق به تجارت فیلم و سینما وارد شد. لوکاس را اغلب به واسطه‌ی نویسندگی و کارگردانی مجموعه‌های جنگ ستارگان و ایندیانا جونز می‌شناسند؛ اما در کنار آن، او مؤسس شرکت به‌نامی در زمینه‌ی جلوه‌های ویژه به نام «اینداستریال لایت اند مجیک» (Industrial Light & Magic) هم هست. شرکت فیلم‌سازی «لوکاس فیلم» (Lucasfilm) هم میراث ماندگار او به حساب می‌آید.

کودکی تا آغاز بلندپروازی

والدین جورج در کالیفرنیا لوازم‌اداری می‌فروختند؛ هم‌چنین یک باغ بزرگ گردو هم داشتند که بخشی از درآمدشان را تأمین می‌کرد. او از خانواده‌ای می‌آید که به معنای حقیقی کلمه بین‌المللی بود؛ لوکاس تبارهای آلمانی، سویسی، انگلیسی، اسکاتلندی و کمی دورتر هلندی و فرانسوی را با هم دارد. تلفیق تجربه‌ی زندگی در چنین فضایی با علاقه‌ی او به ماشین و مسابقات موتورسواری بعدها در ۱۹۷۳ دست‌مایه‌ی فیلم کم‌هزینه ولی خوش‌ساخت «دیوار نویسی آمریکایی» شد که در آن سال در فهرست نامزدهای اسکار

انداخت تا هر چه بیشتر بر فرآیند تولید فیلم‌هایش احاطه داشته باشد. چندی بعد هم امپراتوری فیلم‌سازی‌اش را به دور از جو حاکم بر هالیوود در تپه‌های منطقه مارین کالیفرنیا بر پا کرد.

ایندیانا جونز

لوکاس هم‌زمان که روی جنگ ستارگان کار می‌کرد توسعه‌ی یک مجموعه‌ی ماجراجویی جدید را هم شروع کرد. این مجموعه حول یک باستان‌شناس سرسخت و بامزه به نام «ایندیانا جونز» می‌گذشت. او هریسون فورد، بازیگر جنگ ستارگان را برای نقش اول فیلم جدیدش انتخاب کرد و «استیون اسپیلبرگ» (Steven Spielberg) را هم برای کارگردانی به کار گرفت. این فیلم با نام «مهاجمان صندوق گم‌شده» (Raiders of the Lost Ark) در ۱۹۸۱ روی پرده رفت؛ لوکاس این بار به جای اعماق فضا، قهرمان داستان‌ش را به گذشته فرستاد؛ جایی که ایندیانا جونز با نازی‌ها سر یک صندوق عهدنامه‌ی قدیمی مبارزه می‌کند.

لوکاس خود به شکل‌گیری داستان کمک کرد و تهیه‌کنندگی دو قسمت بعدی را هم به دست گرفت. در قسمت دوم «ایندیانا جونز و معبد مرگ» (Indiana Jones and the Temple of Doom) در کنار فورد بازی «کیت کیشاو» هم استفاده شد. «ایندیانا جونز و آخرین جنگ صلیبی» (Indiana Jones and the Last Crusade) تماشاگران را با پدر نقش اول فیلم با بازی «شان کانری» آشنا کرد.

لوکاس بعد از سومین قسمت از مجموعه‌ی ایندیانا جونز دوباره به سراغ مجموعه‌ای رفت که در جهان مشهورش کرده بود و ساخت قسمت‌های جدید جنگ ستارگان را از سر گرفت.

پیش‌آیندهای جنگ ستارگان

بالاخره فناوری به جایی رسید که لوکاس بتواند بخشی از ذهنیات‌اش را به تصویر بکشد. او با دیدن توانمندی‌های تازه‌ی شرکتش در خلق و حیات‌بخشیدن به دایناسورهای فیلم «پارک ژوراسیک» (محصول ۱۹۹۳) به این نتیجه رسید که وقت برگشت به گذشته و روایت اتفاقات پیش از قسمت‌های پخش‌شده فرا رسیده. لوکاس تصمیم گرفت جنگ ستارگان را دوباره به گیشه برگرداند.

لوکاس کار توسعه‌ی سه پیش‌آیند جدید را با نشان دادن دوران جوانی «دارث ویدر» شروع کرد. اولین قسمت به نام «تهدید شبح» (The Phantom Menace) در بهار ۱۹۹۹ در حالی به سینماها رفت که جو علاقه‌مندان برای تماشای یک فیلم عالی بسیار سنگین بود. بعد از پخش، نظرات متفاوت بود. بعضی نقدها شخصیت‌های فیلم را بیجان و نژادپرستانه توصیف کردند. از سوی دیگر برخی از نبود عمق دراماتیک در فیلم خرده می‌گرفتند. با این حال هیچ‌کس نتوانست روی صحنه‌های جذاب مملو از جلوه‌های ویژه‌ی این فیلم که حاصل آخرین فناوری‌های شرکت ILM بود عیبی بگذارد.

لوکاس در دفاع از ساخته‌ی خود، به این موضوع اشاره کرد که اصلاً «تهدید شبح» یک فیلم رده‌ی سنی کودکان بوده؛ هر چند کل این مجموعه در واقع در آغاز برای این هدف تهیه شده بود. قسمت دوم «حمله کلون‌ها» (Attack of the Clones) در ۱۲ مه ۲۰۰۲ در جشنواره‌ی فیلم «ترابیکا» نمایش داده شد. سومین و آخرین قسمت هم «انتقام سیث» (Sith) در ۲۰۰۵ اکران شد.

زندگی بعد از جنگ ستارگان

جورج لوکاس در سال ۲۰۰۸ آخرین قسمت مجموعه‌ی ایندیانا جونز خود را هم عرضه کرد. او در این فیلم علاوه بر تهیه‌کنندگی هم چنان در گروه نویسندگان هم بود ولی مثل قبل کارگردانی را به «استیون اسپیلبرگ»

سپرد. ستاره‌ی سابق این مجموعه، هریسون فورد به همراه «کیت بلانشت» و «شیا لوبوف» در آخرین قسمت ایندیانا جونز نقش آفرینی کردند. این فیلم پر فروش‌ترین فیلم تابستان آن سال شد.

لوکاس در سال ۲۰۱۲ تهیه‌کنندگی فیلم اکشن متفاوتی را بر عهده گرفت. او با سال‌ها تجربه سینمایی به خوبی داستان خلبان آمریکایی آفریقایی تبار جنگ جهانی دوم را به تصویر کشید. اگر شایعات در مورد ساخت یک قسمت دیگر از مجموعه‌ی ایندیانا جونز را کنار بگذاریم فیلم اخیر او، «دم قرمزها» (Red Tails) به نوعی آخرین هنرمندی جورج لوکاس بود.

او اعلام کرد که از کار روی فیلم‌نامه‌های بزرگ دست کشیده و قصد دارد به داستان‌های شخصی‌تر و کم‌سروصداتر بپردازد؛ برای همین شرکت سینمایی خود، «لوکاس فیلم» (Lucasfilm) را در اکتبر ۲۰۱۲ به شرکت والت دیزنی فروخت؛ البته ۴۰ میلیون سهم از دیزنی را به عنوان بخشی از توافق فروش در اختیار گرفت. از سوی دیگر دیزنی حق پخش فرنچایز جنگ ستارگان را هم کسب کرد و تصمیم گرفت قسمت دیگری از آن را بسازد.

جورج لوکاس؛ جادوگر علم و تخیل، خالق جنگ ستارگان جورج لوکاس در کنار «جی. جی. آبرامز» کارگردان جدیدترین فیلم از مجموعه‌ی جنگ ستارگان

«جنگ ستارگان: نیرو بیدار می‌شود» (Star Wars: The Force Awakens) در دسامبر ۲۰۱۵ روی پرده رفت و رکورد فروش فیلم تا آن زمان را شکست. جورج لوکاس در طول زندگی حرفه‌ای خود به تمام عناوین مهم دست یافت و بارها نامزد و برنده‌ی جایزه‌ی اسکار و دیگر جشنواره‌های مهم دنیا شد.

زندگی شخصی

لوکاس به جز فیلم‌سازی تلاش کرده از طریق بنیاد آموزشی جورج لوکاس به ارتقای سطح آموزش کودکان کمک کند. او این سازمان را در دهه‌ی ۹۰ میلادی تأسیس کرد تا آموزش گروهی و پروژه‌محور را ترویج کند. او شخصاً وقت زیادی را به بنیادش اختصاص می‌دهد. لوکاس بعد از طلاق از همسر اولش بیشتر زندگی خصوصی خود را به مراقبت از کودکانی که به فرزندگی قبول کرده بود پرداخت.

جورج لوکاس در ژانویه‌ی ۲۰۱۳ اعلام کرد با یک متخصص سرمایه‌گذاری به نام «ملودی هابسون» آشنا شده و با او ازدواج خواهد کرد؛ فرزندشان «لورست» اولین فرزند خونی هر دو ی آنها است. برآورد مجله‌ی فوربز از دارایی‌های جورج لوکاس تا سال ۲۰۱۶ حدود ۴٫۵ میلیارد دلار است.



SMS

☒ گر نگه دار من آن است که من می دانم
شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد.
۰۹۱۷-۳۴۲۵

☒ بزرگ ترین درد دنیا اینه که بدونی پناه
لحظه هات پناه دیگری دارد.
۰۹۱۳-۸۵۲۱

☒ یافتن میلیون ها دوست معجزه نیست،
معجزه تویی که بین میلیون ها دوست، تکی!
۰۹۱۳-۸۵۲۱

☒ من که پشت پا زدم به هر چه هست و
نیست تا که کام او ز عشق خود روا کنم، خود را
نمی بخشم، اگر که زین پس به عاشقان وفا کنم.
۰۹۳۵-۰۳۲۴

☒ اگر لیلی به مجنون داده می شد دگر هیچ
عاشقی رسوا نمی شد.
مهسا کریمی از ساوه
۰۹۱۶-۱۲۱۴

☒ من و تو از تباری کسانیم در این غوغا چه
کس را کس بدانیم، کسی نشنید فریاد کمک را
کمک کن تا برای هم بمانیم.
۰۹۳۶-۷۴۵

☒ دل تمنای می کند تا من بسازم خانه ای،
عاشقان کی خانه دارند دل مگر دیوانه ای؟!
۰۹۱۴-۲۳۴۸

☒ آن شب که شد زندگی ما آغاز، آغاز شد آفسانه
این سوز و گداز، دادند به ما دلی گفتند بسوز،
دیدند که سوختیم گفتند بساز.
۰۹۱۵-۶۶۷۴

☒ اگه گفتمی امروز چه روزیه؟ بگو دیگه! زیاد
فکر نکن! امروز همون روزیه که دلم برات تنگ
شده!
۰۹۳۷-۷۰۲۹

☒ وقتی که می رفتی، بهار بود، تابستان که
نیامدی، پاییز شد، پاییز که برنگشتی، پاییز
ماند، زمستان که نیایی، پاییز می ماند، تو را به
دل پاییزی ات فصلها را به هم نریز.
۰۹۱۶-۱۲۱۴

☒ تو صادقانه گفتمی در خانه قلبت هیچ جایی
برای من نیست، من بر قلب سنگی ات بوسه می
زنم که با من صادق بود.
۰۹۱۳-۶۷۴۳

☒ دل که رنجید از کسی خرسند کردن
مشکل است، شیشه بشکسته را پیوند کردن
مشکل است.
۰۹۱۵-۳۵۷۸

☒ خیلی ها نفرین می کنن... تلافی می کنن...
امانه نفرین من... الهی اونیه که دوستش داری
تنهات نگذار... تلافی من... میرم تا به اون برسی...
سره راحت نباشم... راستی... قد من دوست داره.
۰۹۱۲-۰۲۱۴

☒ یک روز فکر می کردم اگر او را با غریبه ای
ببینم شهر را به آتش می کشم اما امروز برای
دیدنش حاضر نیستم حتی کیریتی روشن کنم.
۰۹۱۱-۵۵۱۳

☒ دلم را مبتلایت کرده بودم خودم را خاک
پایت کرده بودم، ندانستم که بی مهری و گرنه
همان اول رهایت کرده بودم!
۰۹۱۷-۹۹۴۷

☒ به تو سپرده بودمش، با هزار و یک امید...
و حالا برای هزار و یکمین بار دلم را می برم تا
شکستگی اش را گچ بگیرند!
۰۹۱۳-۶۳۰۰

☒ گاهی شکستن دلی کمتر از آدم کشی
نیست. چند روزیست که این دل می شکند.
اه... تو همیشه می شکتی و من همیشه فراموش
می کنم مگر تو آنها را زنده کنی. اما نمیدانم چرا
این دفعه نمی توان فراموش کنم. شاید دگر از
قلبم، تکیه نباشد برای محبت و فراموشی آن.
سمیرا محرابی از قم
۰۹۱۴-۳۷۸۱

☒ نمی بخشمت بخاطر تمام خنده هایی که
از صورتم گرفتی... بخاطر تمام غمهایی که بر
صورتم نشاندی... نمی بخشمت... بخاطر دلی
که برابرم شکستی... بخاطر احساسی که برابرم

بر بر کردی... نمی بخشمت... بخاطر زخمی که
بر وجودم نشاندی... بخاطر نمکی که بر زخمم
گذاردی... و می بخشمت بخاطر عشقی که بر
قلبم حک کردی.
۰۹۳۶-۲۵۷۸

☒ عالم درویشی خود را ندم به جهانی که جهانی
در دیده درویش دهکده ای غم بیش نیست.
۰۹۳۵-۸۶۲۷

☒ کاش امتداد لحظه ها تکرار دوباره با تو
بودن بود.
۰۹۳۷-۴۷۹۰

☒ مگوراز دل خود را در این عالم به هر ناکس
هر آنکس لاف پیکرنگی زند محرم نمی باشد.
۰۹۱۷-۹۱۰۷ (سارا بهاری)

☒ من به اندازه چشمان تو غمگین ماندم و به
اندازه هر برق نگاهت نگران تو به اندازه تنهایی
من شاد بمان.
۰۹۱۳-۷۱۲۱

☒ همیشه از خوبی های دوست برای خودت
دیوار بساز اگه به روز ازش بدی دیدی فقط به اجر
از دیوار کم کن بی انصافی دیوارو خراب کنی.
۰۹۱۹-۱۶۴۱

☒ ای گل تازه که بویی ز وفانیت تو را خبر از
سرزنتش خار جفانیت تو را ما اسیر غم و اصلا
غم مانیت تو را.
(جمیل کریمی)
۰۹۳۶-۶۰۶۹

☒ چقدر دلم گرفته مثل شبای تاریک، چقدر
دلم تنگ شده واسه نگاه نزدیک، چقدر تو بودی
عزیز واسه دلم عزیزم، کاش می موندی که من
دنیا رو زیر پات بریزم.
۰۹۳۶-۷۷۷۲

شرح در متن ساده

شرح در متن ساده				سبزی سالاد	خرم چینی	آزوم سرزمین افراسیاب	نماد آمدن بهار	نیازمندی ها
از ما بهترین	نقل و سنگینی	لانه	از مراسم سنتی شب چهارشنبه سوری	عبارت	علامت جمع میوه پاییزی	فاصلی ورزشی متدین		هنگام روشنی نگاه
ذره باردار	صدای کلاغ	اقرار کردن		سازنده باستانی چنگ	مقام و مرتبه میدان شمال تهران			دوستان
	از هفت سین ها		آشکار پوشاننده					نیستی و نابودی زنده
	طول عمر			غربال سیمی	محل رابرتی			
	ورق				فلز رسا	نا امید		
بنج ترکی	شهر زلزله زده خاندان		رود فرانسوی		کرافه آسمان			مدایل فروختن حرف تعجب
	خرگوش		علامت جمع			موکت پر سرمای شدید		
					حمام تاریخی کاشان			
			یکی دیگر از مراسم سنتی شب چهارشنبه سوری				از شهرهای ازبکستان	گرمای
تفنگ کوتاه سرپر	صدف نشین بازی قهوه خانه ای	عقاب سیاه ورزش رزمی	لقب مصطفی کمال	مسافر خانه شهر زاین	واحد شمارش هواپیما خوشحال		نام فارسی حربا	ملک پی در پی
	فقر و مستمندی		ضد عفونی کننده آب از غلات		عدد دایره			
		از خود راضی رشته باریک و دراز			رود ایتالیا بزرگان		پارچه زخم بندی ناپسند	
			کشور نوشابه		زخم از مراحل زراعت		زبان مردم پاکستان	
	مظهر روشنایی کاغذ روزنامه		دل آزر کهنه		از برونه ها			
			قضاوت وسیله دست عکاسی					منزیت
								قادر و نیرومند

«دکتر استرنج»؛ غریبه‌ای که جهان را نجات داد

فیلم «دکتر استرنج» (Doctor Strange) سرانجام راهی سالن‌های سینما شده است و به عنوان چهاردهمین فیلم از «جهان سینمایی مارول» به نمایش درآمده است. فیلمی که تا حدودی با فیلم‌های دیگر مارول فرق می‌کند و فضایی تیره تر و وهم آلودتر دارد.



(۱۳۴۲) در شماره ۱۱۵ از مجموعه کامیک بوک‌های «قصه‌های عجیب» (Strange Tales) گفته شد.

دکتر استرنج در آغاز پزشک جراح با استعداد و زیردستی است که به سرعت پله‌های ترقی را طی می‌کند و در زمینه کاری‌اش به شهرتی عظیم می‌رسد. اما یک تصادف اتومبیل‌دستانش را از کار می‌اندازد و حرفه‌اش را (به عنوان یک جراح) نابود می‌کند. دکتر استرنج سال‌ها به دنبال راهی برای درمان دستان از کار افتاده‌اش می‌گردد و سرانجام از تبت سر در می‌آورد.

جایی که با استادی بازممانده از دوران باستان رو به رو می‌شود و از این استاد همه چیز را در رابطه با سحر و جادو و جهان دیگر می‌آموزد. پس از این مرحله است که دکتر استرنج دارو و درمان‌های عادی را پشت سر می‌گذارد و به درجه «جادوگر اعظم» (Supreme Sorcerer)، استاد بزرگ سحر و جادو می‌رسد.

ابزار و وسایل جادوگری

شاید با پیش آمدن بحث سحر و جادو تصور کنید دکتر استرنج هم مانند هری پاتر یک چوب جادوگری دارد و با خواندن وردهایی کارهای عجیب انجام می‌دهد. اما این طور نیست و جادوگری‌های دکتر استرنج شباهتی به روش‌های مدرسه‌هاگوارتز ندارد. ولی دکتر استرنج از قدرت ویژه‌اش برای استفاده از ابزارهای جادویی استفاده می‌کند. یکی از این ابزارها شل

خود شخصیت «دکتر استرنج» هم شخصیت منحصر به فردی است و از نظر بیشتر کامیک بوک‌ها این شخصیت نقطه مقابل بیشتر شخصیت‌های کلاسیک کامیک بوک‌های مارول است. شاید به همین دلیل باشد که این شخصیت به اندازه ابرقهرمانان دیگر مارول شناخته شده نیست و احتمالاً شما هم تاکنون در باره او چیز نینشیده‌اید. به بهانه آغاز نمایش عمومی فیلم «دکتر استرنج» سراغ این شخصیت کامیک بوکی رفته ایم تا ضمن آشنایی با یکی از عجیب‌ترین شخصیت‌های مارول، برای دیدن فیلم هم آماده شویم.

■ کارگردان: اسکات دریکسون

■ فیلمنامه: اسکات دریکسون، سی. رابرت کارگیل

■ بازیگران اصلی: بندیکت کامبریج، ریچل مک‌آدامز، تیلدا سوئیتون

دکتر استرنج در اصل یک پزشک بوده و نام فامیلش واقعا «استرنج» (Strange به معنای عجیب) است. «استفان وینسنت استرنج» (Stephen Vincent Strange) در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) به دست «استیو دیتکو» (Steve Ditko) و «استن لی» (Stan Lee)، هنرمندان افسانه‌ای مارول، خلق شد و البته در خلق این شخصیت و داستان‌های او، استیو دیتکو سهم بیشتری داشت. خود استیو دیتکو شخصیت جالبی داشت و بیش از هر کس دیگری در ورود فضاهای عجیب و غریب و ماورایی به جهان کامیک بوک‌های مارول نقش داشت. پس زمینه داستان دکتر استرنج ابتدا در سال ۱۹۶۳

«سلطان آشوب» هم لقب دارد. بارون موردو پیش همان استاد دکتر استرنج تعلیم دیده است و از همان دوران کودکی استرنج، کابوس هایی وحشتناک برای او ایجاد می کرده است؛ چون می توانسته آینده را ببیند و متوجه شود این کودک در آینده دشمن او خواهد شد.

غریبه ای که جهان را نجات داد

در فیلم «دکتر استرنج»، «چویتل اجیوفور» (Chiwetel Ejiofor) نقش این شخصیت را بازی می کند. دور مامو اما موجودی کاملاً آن جهانی است و به نژادی تعلق دارد که از انرژی خالص پدیده آمده است. دور مامو دست کم یک بار کوشیده است به جهان انسان ها نفوذ و این جهان را نابود کند. اما دکتر استرنج توانسته جلوی او بیاستد و جلوی این کار را بگیرد. شوما-گوراث هم موجودی باستانی و از نژاد شیاطین است و در کنار قدرت های متعددش، عمری جاودانه دارد. شوما-گوراث زمانی فرمانروای این جهان بوده است، اما جادوگری به نام «Sise-Neg» او را به جهان دیگری تبعید کرده است. از آن زمان به بعد شوما-گوراث در تلاش است تاراهی به جهان ما بیاید و این جهان را نابود کند.

دکتر استرنج و فرهنگ شرق

کامیک بوک ها و شخصیت دکتر استرنج تا حدود زیادی محصول افسون و جاذبه فرهنگ شرقی در آمریکای قرن بیستم است. نتیجه این که سیر داستانی این کامیک بوک ها مولفه های شرقی زیادی دارد؛ استفان وینسنت استرنج، جوان سفیدپوستی است که به تبت می رود تا علوم غریبه بیاموزد و پس از آموختن جادوگری و راه و روش مبارزه، به قهرمانی بزرگ تبدیل می شود که کارش نجات جهان است.

اما در قرن بیست و یکم، فرهنگ شرقی دیگر آن افسون دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) را ندارد و شاید به همین دلیل است که «تیلدا سوینتون» آمریکایی نقش «استاد باستانی استرنج» (The Ancient One) را بازی می کند. تا حدودی هم جهان مردانه فیلم های مارول مورد انتقاد بوده است و احتمالاً این موضوع هم در انتخاب یک بازیگر زن برای نقش استاد باستانی بی تاثیر نبوده است.

مخصوصاً او است. استرنج به کمک این شنل می تواند پرواز کند، بدون آن که لازم باشد ورد خاصی بخواند. وسیله مهم دیگری که استرنج در اختیار دارد، «چشم آگاماتو» (Eye of Agamato) است.

غریبه ای که جهان را نجات داد

در کامیک بوک ها، چشم آگاماتو یک شیء افسانه ای است که قدرت های فوق العاده ای علیه نیروهای شیطانی دارد. صاحب این وسیله می تواند به سمت شیاطین اشعه هایی تضعیف کننده شلیک کند. بر توهمات دیداری غلبه کند و ذهن دیگران را بخواند. چشم آگاماتو در اصل وسیله ای است که نسل به نسل بین جادوگران اعظم دست به دست شده و یکی از قدرتمندترین اشیای سحرآمیز موجود در این جهان است. اما به نظر می رسد در جهان سینمایی مارول، این چشم کمی تغییر کرده باشد.

به گفته «کوین فیچ» (Kevin Feige)، تهیه کننده استودیو مارول، چشم آگاماتو می تواند برای دست کاری زمان به کار رود. اگر چنین باشد، می توانیم انتظار داشته باشیم که «چشم آگاماتو» یکی از «شش سنگ بی نهایت» در جهان سینمایی مارول باشد. این شش سنگ بی نهایت، در واقع سنگ هایی با نیروهای ویژه هستند که بعضی از شخصیت های جهان سینمایی مارول مانند «تانوس» (Thanos) به دنبال به چنگ آوردن شان هستند.

اگر دکتر دکتر استرنج صاحب یکی از سنگ های بی نهایت در جهان سینمایی مارول باشد، آن وقت باید او را جدی تر بگیریم. چون در این صورت می شود با اطمینان گفت دکتر استرنج در فیلم «انتقام جویان: جنگ بی نهایت»، یکی از فیلم های مهم بعدی مارول، نقشی کلیدی خواهد داشت. همان طور که می دانیم تانوس می خواهد با در اختیار گرفتن هر شش سنگ بی نهایت، تمام کهکشان ها و موجودات زنده ساکن آن را نابود کند.

دکتر و دشمنانش

دشمنان شخصی دکتر دکتر استرنج موجوداتی عجیب از ابعاد دیگر هستند و در جهان ما زندگی نمی کنند. دشمنانی از قبیل «بارون موردو» (Baron Mordo) که همشاگردی سابق دکتر استرنج بوده است، شیطانی به نام «دور مامو» (Dormammu) و «شوما گوراث» (Shuma-Gorath) که



ناصر هاشمی: بیمار اصلی منم، نه شهاب حسینی!

ناصر هاشمی از بازیگران با سابقه‌ای است که در هر سه عرصه سینما، تئاتر و تلویزیون کارنامه قابل توجهی دارد. از سریال «سمندون» و «روزگار قریب گرفته» تا فیلم «خانه پدری» که برای چندمین بار همکاری درخشانی با کیانوش عیاری داشت. هاشمی این روزها با «برادرم خسرو» مهمان پرده سینماهاست. فیلمی که در جشنواره فجر دو سال قبل اکران شد و مورد توجه منتقدان قرار گرفت و خیلی‌ها بازی هاشمی را ستودند.



تصویری خوبی را از من نشان نمی‌داد. درباره توقیف یا مهجور ماندن کارها طبعاً کار ما به شکلی است که دوست داریم آثار دیده شوند. ما را بشناسند و احتمالاً اگر کارمان را خوب انجام دهیم می‌توانیم در جذابیت یک فیلم سهمیم باشیم. اما وقتی کارمان دیده نمی‌شود طبعاً فاجعه‌ای رخ می‌دهد. نه تنها درباره کار ما بلکه در مورد تمام شغل‌ها همین‌طور است. وقتی محصول کاری دیده نمی‌شود آن شغل نابود می‌شود.

■ آیفیل‌نامه «برادرم خسرو» جذاب بود که کار با یک کارگردان فیلم اولی را قبول کردید یا ترکیب بازیگران برای شما مهم بود؟
چطور برای همکاری دعوت شدید؟

در درجه اول سناریو مهم بود. اولین بار امیر سیدی با من تماس گرفت. سیدی کسی است که سال‌ها به عنوان دستیار کارگردان‌های معتبر از جمله داریوش مهرجویی کار کرده و در حرفه خودش اعتبار خوبی دارد. وقتی چنین آدمی به شما زنگ می‌زند یعنی با کاری سطحی روبه‌رو نیستید. سناریو را که خواندم تعجب کردم چون بعد از مدت‌ها فیلمنامه‌ای جذاب را خواندم. فیلمنامه‌ای که لایه‌های پنهان معنایی در خود دارد.

به خصوص این که او در مقابل شهاب حسینی بازی می‌کرد که جزو بهترین بازیگران سینماست و به خوبی شیمی رابطه آن‌ها شکل گرفته بود و به عنوان یکی از نقاط قوت فیلم به بازی آن‌ها تاکید می‌شود. به بهانه «برادرم خسرو» با هاشمی گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

■ وقتی در «خانه پدری» بازی می‌کنید و توقیف می‌شود و «برادرم خسرو» بعد از دو سال اکران می‌شود برای چشم انداز بازیگری شما چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا خودتان را بازیگر گزیده کاری می‌دانید؟
ممکن است نابودش کند! اول این که با عنوان بازیگر گزیده کارچندان موافق نیستم چون انگار بازیگر را در یک مقام خاص قرار می‌دهد و از دیگران دور می‌کند. کار من بازیگری است و دوست دارم مثل هر آدم دیگری سر کار بروم. این کم‌کاری برایم خوشایند نیست. اما تلاشم را می‌کنم در جایی قرار بگیرم که جای درستی باشد. وقتی در یک فیلم بازی می‌کنید با تمام فیلم شریک هستید. چه فیلمی اثرگذار باشد یا ضعیف. همیشه سعی کردم نقش‌هایی را انتخاب کنم که جای دفاع داشته باشند.
متأسفانه نقش‌هایی که به من پیشنهاد می‌شد نقش‌های خوبی نبود و

شخصیت‌ها و روابط و فضایی که شکل خاصی برای تاویل پذیری دارد، خیلی برای من جذاب بود. شهاب حسینی من را پیشنهاد کرده بود. با بیگلری که حرف زدم کارنامه قابل توجهی داشت. هم فیلمنامه نوشته و هم دستبازی کرده و آدم بسیار دوست‌داشتنی و آگاهی هم هست. سعیدملکان و بقیه عوامل گروه هم همین‌طور که از این همکاری بسیار لذت بردم.

■ **شخصیت خسرو و بیماری دو قطبی دارد و با پرداخت مناسب، فیلم جزو معدود فیلم‌هایی قرار می‌گیرد که روایتی روانکاوانه را مد نظر قرار داده است. آیا فیلمنامه به اندازه کافی درباره وجوه روانی آدم‌ها جزئیات داشت؟ شیوه برخوردتان با کاراکتر خودتان به چه شکلی بود؟**

بیگلری که با کمک همسرش، پریسا هاشم‌پور، فیلمنامه را نوشته، در گذشته خودش ما به‌زای واقعی چنین آدم‌هایی را دیده بود. برای نوشتن این سناریو بیش از یک سال تحقیق کرده و با بیماران دو قطبی و روانشناسان مختلف حرف زده بودند. نقشی که من بازی کردم بیماری پنهانی دارد که بسیاری از ماها داریم. البته شاید نتوان اسم بیماری را بر آن گذاشت.

خیلی روشن نیست. کسی که خودخواه و مستبد است. سعی کردم این نقش را حق به جانب بازی کنم. شخصیت تلاش می‌کند که فرزندش خوب تربیت شود، موسیقی یاد بگیرد و آدم بزرگی در آینده شود. یا همسرش سر کار نرود و در آرامش زندگی کند و در کل به فکر دیگران هم هست.

در واقع دارد تلاش می‌کند تا شرایط خوبی را برای دیگران فراهم کند. در این وضعیت تعادلی به وجود می‌آید که تماشاگر با این شیوه پرداخت به فکر فرو می‌رود که انگار این کاراکتر آشناست و مثل خودمان است. البته نظرات مختلف است. مخاطب عام دقیقاً به امور به‌طور قطب منفی و مثبت نگاه می‌کند اما مخاطبان خاص این تفکیک را لحاظ نمی‌کردند و کامل‌تر می‌دیدند. در واقع شخصیت می‌خواهد جلوی متلاشی کردن زندگی‌اش را بگیرد.

■ **بازی شهاب حسین کاملاً برون‌گرا و پراکت است. شما به مقتضیات شخصیتی که دارید بازی درون‌گرا و فاقد کوچکترین برون‌ریزی حسی را ارائه کرده‌اید. چطور به این تضاد در بازی رسیدید؟ شیوه تمرین‌ها به چه شکلی بود؟**

به هر حال کارگردانی وجود دارد که به شکلی کار و بازی را کنترل می‌کند و در عین حال قرار است که ما دو تا آدم مختلف باشیم. شخصیت دو قطبی معمولاً این بستر را دارد؛ یعنی آدم‌هایی که بسیار پرهیاهو و پراثری هستند و برون‌گرا رفتار می‌کنند. شیدایی خاصی دارند و افسردگی خاصی. در واقع یک نمایشگری در این شخصیت وجود دارد. اما برای بازی من نیازی نبود و قرار بود در فیلمنامه شخصیتی که من بازی می‌کنم وجوه مختلفش برای تماشاگر به‌مرور آشکار شود.

تماشاگر متوجه می‌شود که گویا این شخص بیمار اصلی است. در واقع انگار فضا طوری فراهم می‌شود که تماشاگر به سمت این تحلیل می‌رود که بیماری اصلی من هستم و نه خسرو. دوربین و نگاه کارگردان و نویسنده‌ها انگار به سمت این آدم بر می‌گردد. فکر کنم دلش این باشد که این تضاد شکل گرفته است.

■ **در کارنامه کاری شما همکاری با کیانوش عیاری بیشتر از هر کارگردان دیگری دیده می‌شود. امضای شخصی عیاری این است که نگاه به شدت واقع‌گرایانه‌ای به موقعیت‌ها دارد، کمتر با فیلمنامه کامل سر صحنه ظاهر می‌شود و بیشتر کار سر صحنه شکل می‌گیرد. در «برادرم خسرو» هم چقدر همکاری با عیاری به شما کمک کرده است؟**

هر بازیگری باید یک بار با عیاری و شیوه منحصر به‌فردش کار کند. شرایط را

خیلی خوب آماده می‌کند. تسلط کامل دارد بر شیوه‌ای که ذهنیت خودش را به عینیت بدل می‌کند. کمی سخت است برای همکاری چون ممکن است سناریویی وجود نداشته باشد و هر روز وارد فضایی می‌شوید که از یک لحظه بعد و در کل روز بعد خبری ندارید. اما شیوه‌ای است که به ملموس بودن فضا کمک می‌کند. مثلاً در «برادرم خسرو»، کارگردان روی آدم‌ها مکث می‌کرد و بازیگری دیگری می‌طلبید.

■ **این سؤال را به این دلیل پرسیدم که به نظر می‌رسد در «برادرم خسرو» فضا برای بداهه‌پردازی شما فراهم بوده است. چقدر در فیلمنامه و اجرا دخل و تصرف کردید؟ تفاوتش با بداهه‌پردازی‌های کارهای عیاری چه بود؟**

با بیگلری خیلی بحث و تحلیل می‌کردیم و گفت‌وگویمان حدود سه هفته طول کشید که این‌ها چطور آدم‌هایی هستند. ولی در نهایت کارگردان حرف آخر را می‌زند و امضای او پای کار است. فضای خیلی تحلیلی در پشت صحنه وجود داشت. صحنه‌هایی به‌طور بداهه هم بود که بر‌خی در فیلم استفاده شده و بر‌خی هم نیست. کار عیاری به این شکل بود که بیشتر اجرا در ذهن او می‌گذرد اما بیگلری سناریوی کامل داشت و بر اساس آن نقشه راه ما شکل گرفت.

■ **در روزهای جشنواره که فیلم را دیدید و در روزهای اخیر، بازخوردها به چه شکلی بود؟ آیا تفاوت‌هایی را داشتند؟**

بازخوردها خیلی خوب بود. «برادرم خسرو» از فیلم‌هایی است که وقتی تماشاچی وارد سالن می‌شود. آرام آرام از لحظه خشنی که بین من و خسرو در می‌گیرد بیننده در داستان غرق می‌شود و در همه نمایش‌ها این را دیدم. در واقع بیننده ابتدا با شوخ و شنگی‌های خسرو ارتباط مفروضی برقرار می‌کند اما در ادامه غافلگیر می‌شود و به فکر فرو می‌رود که ممکن است برای همین آدم شوخ و شنگ اتفاق‌های خطرناکی رخ دهد.

بیشتر کسانی که دیدم از فیلم راضی بودند. چند اکران خیلی خاص هم برای انجمن روانپزشکان ایران و همچنین روانپزشکان و روانشناسان بیمارستان روزبه داشتیم که برای آن‌ها هم خیلی جذاب بود. به‌عنوان یکی از معدود فیلم‌هایی که این شخصیت‌ها و بیماری را به‌خوبی نشان می‌دهد و قابل انطباق با نمونه‌های واقعی است.





sms

و تو اثنائه به من فکر می کنی و این اثنائه برام
قد ادنیا ارزش داره (فرزاد از سیمکان جهرم،
فارس)

۰۹۱۷-۶۰۶۹

☒ به کدامین جرم، حکم صبر برای من
صادر شد؟ جرم من عشق بود!

۰۹۱۶-۱۶۰۴

☒ غضنفر دریخچالش کنده بود، براش
برده گذاشت.

۰۹۱۴-۶۲۱۰

☒ اگر بدانم که خواب تو را بیشتر خواهم دید
برای همیشه دیدن تو هرگز بیدار نمی شوم.

۰۹۱۸-۹۱۹۵

☒ اگه یکی بهت بگه بخاطر تو حاضره از همه
کس بگذره بدون به روز بخاطر یکی دیگه از تو
هم می گذره (پژمان گیلانی از کرج)

۰۹۳۶-۷۳۵۱

☒ هزار شاخه گل رز به بغل پیچک سبز
به سبد سیب انار می سپارمش به تو، ببر سر
۴ راه بفروش سودش نصف نصف (حمیده
گروسی)

۰۹۱۵-۴۵۰۵

☒ امروز همان فردا هست که
دیروز در انتظارش بودی. (شیرین خزایی
از همدان)

۰۹۱۱-۷۱۷۸

☒ میخوام فراموشت کنم چندیست که
تمرین می کنم سخت است ولی این جمله
را با تلخیش صدبار تضمین می کنم.

۰۹۳۸-۹۸۳۵

☒ باز باران بارید، خیس شد خاطره ها، آفرین
بر دل ابری هوا، هر کجا هستی باش، آسمانت
آبی و تمام دلت از غصه دنیا خالی.

۰۹۱۵-۶۱۴۶

☒ حسادت هیچ چیز جز دل خودت را نمی
خورد.

۰۹۱۲-۳۱۷۰



sms

☒ سبد سبد شقایق دلت پر از حقایق خدا
کند بخندی تمام این دقایق.

۰۹۱۳-۶۶۰۶

☒ یادمان باشد:

زندگی، همیشه پرواز نیست،
گاهی هم باید قفس را تحمل کرد.

۰۹۱۲-۵۰۶۶

☒ اگر در معرفت یکتا نبودی دلم بیهوده
دلنتگت نمی شد.

۰۹۱۹-۰۰۲۱۹

☒ بعضی وقتا آدمالماسی تو دستشون
دارن و بعد چشمشون به يك گردو که میفته
زود دولامیشن تا گردو رو بردارن، همان
لحظه الماس میفته رو زمین، قل میخوره
میره تو عمق چاه گم میشه... میدونی چی
میمنه براشون؟ آدمو، ادهن باز، به
گردوی پوک و ادنیا حسرت...!

۰۹۳۶-۵۲۵۱

☒ به هر کس میکنم از مهر جانم را فدا مثل
عقرب میزند نیشم نمی دانم چرا؟!!

۰۹۳۸-۴۳۱۳

☒ دیشب تو فکرت بودم که به قطره اشک
از چشمم جاری شد از اشک پرسیدم چرا
اومدی؟
گفت آخه تو چشمات کسی هست که دیگه
اونجا جای من نیست.

۰۹۳۸-۴۳۱۳

☒ به سوزن دو سوزن سه سوزن / از ته دل
دوست دارم به همه بگو بسوزن.

۰۹۱۸-۷۵۳۴

☒ تازمانی که به عمق واقعی انسانهایی
نیردی دوستشان نداشته باش زیرا عمیق
ترین زخم، زخم کسانیتست که با تمام وجود
دوستشان داری.

۰۹۳۵-۱۱۹۰

☒ میدونی چرا برات sms
فرستادم؟ چون اثنائه اسمم میفته رو گوشت



sms

☒ خوبی هاست که باعث میشه آدم دلنتگ
باشن، بخاطر همه خوبیات دلنتگتم (حجت
از اندیکا)

۰۹۳۶-۸۱۹۴

☒ دوری فقط تعبیری است که فاصله ها
دارند اما بی خبرند از نزدیکی دلهايمان.

۰۹۳۵-۹۷۳۸

☒ کاش می شد هیچکس تنهان نبود کاش
می شد با تو بودن رویا نبود گفتی با تومی مانم
ولی رفتی و گفتی که اینجانبود. (محدثه
دروگر)

۰۹۳۵-۹۷۳۸

☒ خدا یا هیچ گاه عقیده ام را فدای عقده
ام نکن.

۰۹۱۷-۹۳۲۱

☒ کودکی ام را دوست داشتم... روزهایی که
به جای دلم سر زانوهایم زخمی بود.

۰۹۱۷-۹۳۲۱

☒ به جاموفقیبت در چیزی که از آن نفرت
دارم، ترجیح میدهم در چیز شکست بخورم
که از آن لذت ببرم.

۰۹۱۷-۶۳۹۵

☒ بیباکلاغ پر بازی کنیم بروزای بی تو
پر فکر بی تو پر، دوست داشتن غیر تو
پر، عشق کسی جز تو پر، گلم فقط تو نبر.

۰۹۳۵-۹۵۹۱

☒ هر کس بد ما به خلق گوید ما چهره زغم
نمی خراشیم که ما خوبی اوبه خلق گوئیم تا
هر دو دورغ گفته باشیم.

وحید خورشیدی از شیراز)

۰۹۳۷-۶۷۲۰

☒ يك نفر می پرسد که چرا شیشه شکست؟ يك
نفر می گوید. شاید این رفیع بلاست... دیگری
می گوید شیشه پنجره را باد شکست... دل من
سخت شکست... هیچکس هیچ نگفت اقصه ام
رانشنید... از خودم می پرسم ارزش قلب من
از شیشه يك پنجره هم کمتر بود؟

۰۹۱۱-۹۳۹۷

لیلا زارع: به خاطر کیارستمی در «امتحان نهایی» بازی کردم

لیلا زارع به معنای دقیق کلمه بازیگر گزیده کاری است. او که تجربه کسب سیمرغ جشنواره فجر را برای اولین حضورش در سینما با بازی در فیلم «ما همه خوبیم» داشته، در ۱۰ سال اخیر اغلب در فیلم‌هایی بازی کرده که کمتر مجال اکران عمومی را پیدا کرده‌اند.



حاضر شدم.

■ همکاری با شهاب حسینی به چه شکلی بود. این سال‌ها، سال‌های اوج کارنامه شهاب حسینی است و طبیعی است همکاری متمایزی برای هر بازیگری محسوب می‌شود که مقابلش بازی می‌کند.

این پنجمین حضور مشترک من و شهاب حسینی در یک پروژه بود، اولین فیلم مشترکمان به نام «باغ آلوچه» کاری از بهروز شعبانی بود که اصلاً مقابل هم بازی نداشتیم، در دو فیلم «سوپر استار» از تهمینه میلانی و «به امید دیدار» از محمد رسول‌اف که در هر دو بازی کوتاهی مقابل هم داشتیم، در واقع غیر از پروژه «سرزمین کهن» از کمال تبریزی، «امتحان نهایی» دومین همکاری‌مان محسوب می‌شود.

■ در فیلمنامه، نقش مادری را دارید که فرزندی نوجوان دارد. آیا نگران نبودید که از لحاظ سن و سال، باورپذیری لازم را برای مخاطب نداشته باشید؟ این شخصیت چه تفاوتی با شخصیت‌های فیلم‌های قبلی کارنامه‌تان داشت؟

با مرور کارنامه کاری‌ام، کاملاً پرهیز از تکرار و انتخاب نقش‌های متفاوت مشهود است، به دلیل این که دغدغه‌ام از انتخاب شغل بازیگری اساساً، تجربه همین تفاوت هاست. طبیعی است که با این نگاه هر نقشی را که قادر به تحلیل و پرداخت آن باشم با جان و دل می‌پذیرم و البته امیدوارم توانسته باشم در اجرای آن‌ها نیز باورپذیر بوده باشم.

■ پایان فیلم «امتحان نهایی» فضایی خشن و کوبنده دارد. هنگام خواندن فیلمنامه و هنگام اجرا چقدر، این فضا سازی‌ها را تحلیل می‌کنید؟

اتفاقاً موقع خواندن فیلمنامه به این پایان‌بندی فکر کردم و با کارگردان

از جمله فیلم‌های «خانه روشن»، «به امید دیدار»، «شیفتگی» و... کارهایی هستند که با وجود بازی خوب او هنوز اکران نشده‌اند. از آخرین کارهای مطرح او می‌توان به فیلم «شیفت شب» اشاره کرد که در جشنواره فجر حضور داشت و برای آن دیپلم افتخار بازیگری را دریافت کرد. این روزها «امتحان نهایی» با بازی لیلا زارع در حال اکران است. فیلمی با طرحی از عباس کیارستمی و به کارگردانی عادل یراقتی که شهاب حسینی و لیلا زارع بازیگران اصلی‌اش هستند. به مناسبت اکران این فیلم با زارع گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

■ شما با فیلم «ما همه خوبیم» سیمرغ جشنواره فجر را کسب کردید و با این که پتانسیل بیشتری برای حضور در سینما را داشتید ترجیح دادید در فیلم‌های سینمای مستقل کار کنید. از فیلم «خانه روشن» (وحید موسائیان) گرفته تا همکاری با محمد رسول‌اف. آیا «امتحان نهایی» هم در ادامه همین انتخاب‌های هوشمندانه بود؟ همیشه سینمای مستقل را دوست داشتم، قبل از این که وارد سینمای حرفه‌ای شوم، مخاطب جدی سینمای مستقل بودم و آن را دنبال می‌کردم و به آن علاقه‌مند بودم. این طبیعی است که بعد از ورود به سینما به‌طور حرفه‌ای هم، علاقه و سلیقه خودم را دنبال کنم.

■ فیلمنامه «امتحان نهایی» چه ویژگی متمایزی داشت که بازیگر گزیده کاری مثل شما آن را انتخاب کرد؟

بیش از هر مسئله‌ای نگارش فیلمنامه و اسم استاد کیارستمی علت انتخابم بود. در پی آن گپ و گفت، تعامل و توافق با عادل یراقتی؛ کارگردان فیلم و همچنین حضور شهاب حسینی و این که در این مرحله متوجه شدم توسط او به یراقتی برای این پروژه معرفی شده‌ام، به رغم خستگی، بلافاصله بعد از به پایان رساندن نقش‌نمایش در «شیفت شب» در پروژه «امتحان نهایی»

در مورد آن صحبت کردیم. طبیعی است که نوشته روی کاغذ، در زمان اجرا تغییری پیدا کند که البته در این فیلم این اتفاق نیفتاد. زمان برداشت پایان بندی سر صحنه نبودم، در اساس فکر می‌کنم این سوال باید از کارگردان و نویسندگان پرسیده شود زیرا ایشان برای جوابگویی به این سوال و نوع پایان بندی فیلم محق تر از من هستند

■ آیا در اکران همراه با مردم فیلم را دیده‌اید. باز خوردها به چه شکلی بوده؟ به عنوان مخاطب، نظر تان درباره فیلم چیست؟

فیلم «امتحان نهایی» را فقط یکبار در اکران خصوصی دیدم و هنوز در اکران با مردم، برای دیدن این فیلم در سینما نرفته‌ام. همان طور که گفتم خودم مخاطب این نوع سینما بوده و هستم و به واسطه علاقه‌ام، همیشه این نوع سینما را دنبال کرده‌ام چه در فستیوال‌های داخلی و خارجی و چه در اکران، این نوع سینما را در خیلی از کشورها با مردم به تماشا نشسته‌ام.

به طور کلی بر خورد و استقبال مردم از این نوع فیلم‌ها به نظر خیلی متفاوت رسیده است. عده‌ای (از جمله خودم) پای ثابت تماشای این قبیل فیلم‌ها هستند و قصدشان از تماشای فیلم این است که ببینند فیلم به لحاظ محتوا و یا فرم، چه نقطه نظر جدیدی را مطرح می‌کند یا به طور شخصی چه برداشت و دریافتی می‌توان از فیلم داشت. طبیعی است همه مخاطبان سینما با یک منظور به سینما نمی‌روند و هر کسی سلیقه خاص خودش را دارد و توقع افراد از رفتن به سینما با هم متفاوت و البته قابل احترام است.

■ شما جزو بازیگران بدشانس هم هستید زیرا برخی از فیلم‌هایتان مجال اکران پیدا نکرده‌اند. از جمله «شیفتگی»، «خانه روشن» و به خصوص فیلم «به امید دیدار» که در آن بازی خیلی خوبی داشتید. آیا این مسئله دلسردتان نکرده است؟

ممنون، این لطف شماست. طبیعی است که هر هنری بدون مخاطب مهجور می‌ماند. البته تمام فیلم‌هایی که نام بردید در فستیوال‌های مختلف و معتبر به خوبی دیده شده و موفق هم بوده‌اند. در مورد شانس که گفتید، خیلی با شما موافق نیستم زیرا مسیری که در آن حرکت می‌کنم خالی از لطف نیست و برایم تشویق‌های زیادی را به دنبال داشته که دلگرمی‌ام را از انجام کارم

به دست آورده‌ام.

شاید تعبیر بدشانسی به معنای مهجور ماندن به عنوان هنرمند در بین مردم کشورم باشد که دلیل آن اکران نشدن فیلم‌هایم در ایران باشد و البته خیلی از فیلم‌هایی که کار کرده‌ام و هنوز در هیچ کجا برای اکران ارائه نشده است. به هر حال این وضعیت از طرفی برایم تاسف‌آور و از طرفی هم خوشحال‌کننده است زیرا با توجه به این که تعداد کمی از کارهایم پخش یا اکران شده، لطف مخاطبان را برایم به همراه داشته است.

■ در جشنواره فجر، سه فیلم متفاوت «کمدی انسانی»، «آذر» و «خانه دیگری» را داشتید. آیا این اتفاق برایتان تجربیات خوشایندی بود؟ کی قرار است اکران شود؟

فیلم «آذر» که در آن حضور کوتاهی داشتم و «کمدی انسانی» که یکی از مکمل‌های داستان بودم، هر دو در بخش مسابقه قرار داشتند، در «خانه دیگری» نقش اصلی و محوری داشتم که البته در بخش مسابقه حضور نداشت. هر سه کار را دوست دارم و هر سه تجربه‌های متفاوت و خوبی را برایم به همراه داشتند و البته از زمان اکران آن‌ها اطلاع دقیقی ندارم.

■ در چند فیلم نقش زن مظلوم و رنج‌کشیده را ایفا کرده‌اید که البته کاملاً از هم قابل تفکیکند، برای ترسیم جزئیات این رنج‌ها چقدر از تجربیات زیست‌شده کمک می‌گیرید و چقدر به منابع تحقیقی و فیلمنامه و... مربوط می‌شود؟ چه راهکاری دارید که این نقش‌آفرینی‌ها شبیه هم نباشند؟

خوشحالم از این که این ظرافت‌ها در کارم دیده شده است. هیچ دو شخصیتی به رنج شابهت‌هایشان مثل هم نیستند و یک موقعیت را به تصویر نمی‌کشند. به فراخور کاراکترها و موقعیتی که کاراکتر در آن قرار دارند، برگرفته از خود متن، تحلیل شخصی، تحلیل کارگردان و در خیلی از موارد تحقیق یا مشاهده یا مشاهدات پیشین در بازیگری به من کمک می‌کند تا بتوانم تصویری از آن کاراکتر به خصوص را در ذهنم بازسازی کنم و در مرحله بعد آن را اجرا کنم. امیدوارم توانسته باشم در اجرا، موفق عمل کرده باشم. همواره به نقش‌های متفاوت فکر می‌کنم و دغدغه انجام آن را دارم.



راهنمای کشف فیلم های خوب تر سناک

سال ۲۰۱۷ چند فیلم در ژانر هارور اکران شده اند که برخلاف بسیاری از فیلم های این ژانر که فقط در گیشه و پیش مخاطبان نوجوان موفق هستند توانستند نظر منتقدان را هم جلب کنند. گاردین در مطلبی عوامل موفقیت این فیلم ها را بررسی کرده است.



مشتاقتش بودند و برای فیلمی با بودجه ساخت ۴٫۵ میلیون دلار فروش ۲۰۰ میلیون دلاری رقم زدند. البته آنهایی که با کمپانی پشت فیلم «برو بیرون» آشنا بودند کمتر از این میزان موفقیت تعجب کردند. کمپانی بلومهایس در زمان خودش استاد ساخت فیلم های وحشت بود و سری فیلم های کم بودجه ای تولید می کرد که نصف مردم کره زمین را به وحشت می انداختند. آنها پشت سری فیلم های «مودی»، «تطهیر» و «فعالیت های ماورالطبیعه» هستند و قدرت شان با تصمیم برای احیای کارنامه ام. نایت شیامالان افزایش پیدا کرد که فیلم «شکاف» او اوایل سال اکران شد و موفق هم بود. سعی کردیم پنج فرمول موفقیت فیلم های وحشتی را که جیسون بلوم تهیه کننده شان بوده کشف کنیم، فیلم هایی که تا به حال بهترین آثار سینمای وحشت در قرن بیست و یکم بوده اند، خود بلوم می گوید: «اگر این پنج قانون را رعایت کنید ضمانت می کنم که فیلم تان در ژانر وحشت موفق شود. اگر نشد علیه من شکایت کنید!»

کاری کنید تازه به نظر بیاید

این قانون از هر چیزی دیگری در ساخت فیلم وحشت مهم تر است. فیلم تان باید تازه، سر حال و متفاوت باشد. برای مثال فیلم موفق «برو بیرون» را در نظر بگیرید. تصور ساختن فیلمی در این ژانر درباره نژادها هیچ وقت به ذهن کسی خطور نکرده بود. این قصه شبیه هیچ روایت دیگری نیست که مردم در فیلم های وحشت دیده باشند و به همین دلیل هم بین مردم موفق می شود و سر و صدای می کند. خلق چیزی اورجینال البته در گفتار خیلی ساده تر از عمل است. در حالی که مطرح کردن ایده منحصر به فرد سخت نیست اما قطعاً این که هم منحصر به فرد باشد و هم خوب کار دشواری است. فروش فیلم «تطهیر» روی کاغذ تقریباً غیر ممکن بود. ساده است که الان به عقب برگردیم و بگوییم ایده اینکه در طول ۱۲ ساعت هر جرم و جنایتی

سیاسی شوید و ترس های بزرگ از مخاطبان تان بگیرید. قوانین جدیدی برای فیلم های ژانر وحشت وضع شده است. جیسون بلوم تهیه کننده ای است که پشت آثار وحشت منتقد پسندی مانند «برو بیرون»، «شکاف» و «تطهیر» قرار دارد؛ فیلم هایی که هم در گیشه موفق بودند و هم مخاطبان جدی ژانر را راضی کردند.

طبق تجربیات او به فرمول های موفقیت فیلم های وحشت در قرن بیست و یکم می توان رسید. به نظر می رسد زمان فیلم های وحشت فرا رسیده است. بعد از یک دوره رکود در اوایل دهه قرن بیست و یکم، وقتی این ژانر با فیلم های به درد نخور و سطحی و مبتذل عذاب آور اشباع شده بود، چند سال گذشته بازیابی مجدد سینمای هارور بوده است؛ فیلم هایی خلاقانه، متفکرانه و هوشمندانه و از همه مهم تر با فهرست متنوعی از المان های ترسناک.

می توانستید از میان آنها برای نمونه فیلم ماورالطبیعه خارق العاده «او تعقیب می کند» (it follows) ساخته دیوید رابرت میچل را انتخاب کنید یا فیلم ترسناک و خفقان آور درجه یک «بابادوک» یا آن فیلم «اتاق سبز» سرخوشانه ای که پانک های کثیف را رو به روی نئونازی ها قرار می دهد یا کارهای دلپذیر با جهان تاریک بن ویتلی.

به هر حال ما در جهان ترسناکی زندگی می کنیم که بی ثبات تر از هر فیلم داستان وحشتی است. این اواخر هم که فیلم «برو بیرون» جور دون پیل روح تازه ای به این ژانر دمیده است. داستان طعنه آمیز پیل درباره مرد سیاه جوانی است که اولین ملاقاتش با خانواده سفید پوست نامزدش ناخوشایند و ناراحت کننده است. یکی از آن قصه هایی که به ندرت در ژانر وحشت یافت می شود و تبدیل به هیت تجاری و فیلم مورد علاقه منتقدان شد.

ریویونیویس ها جار و جنجال زیادی سر تصویر شیطنت آمیز و زیرکانه فیلم از تبعیض نژادی سفید پوست های لیبرال به پا کردند در حالی که مخاطبان هم

آزاد شود خیلی واضح است اما همین ایده می تواند به شیوه های گوناگونی ساخته شود که از میان آنها فقط یکی درست است. به همین دلیل نوشتن این فیلمنامه سه سال طول کشیده.

آن را دقیق بسازید

فیلم های وحشت باید این حس را به شما بدهند که دقیق و درست هستند. به خصوص به این دلیل که اولین نفری که وارد سالنی می شود که فیلم وحشت در آن به نمایش درآمده زیر ۲۵ سال دارد. پس باید کاری کنید همه چیز واقعی و آشنا و متناسب با زندگی آدم هایی باشد که روی پرده به تصویرشان می کشید. فیلم های وحشت قرن بیست و یکم از سیاسی بودن شان منتفع می شوند. جان کارپنتر سنت خوبی را شروع کرد که فیلم هایش در ژانر وحشت تم سیاسی داشته باشند. در حال حاضر دنیا جای ترسناکی است. در نتیجه برای فیلم های این ژانر زمین باروری شده است. این روزها فیلم هایی می بینیم که اثر به قدرت رسیدن ترامپ در آنها مشخص است. البته که هنر زمان می برد ولی حالا بیش از ۱۰۰ روز از آغاز به ریاست جمهوری ترامپ گذشته است و این روزها در فیلمنامه ها به شیوه جذابی دارند خودشان را نشان می دهند. البته بلوم می گوید: «ترجیح می دادم هنر ضعیف تر و رییس جمهوری بهتری داشتیم.»

از صداهای متنوع استفاده کنید

جوردون پیل آفریقایی - آمریکایی است. ام. نایت شیامالان هندی - آمریکایی است. این روزها تعداد کارگردانان زنی که در ژانر وحشت فیلم می سازند هم بیشتر شده. اگر گوش تان را برای شنیدن آنچه دیگران را می ترساند، دیگری که شبیه شما نیست و از نژادهای دیگری هستند، باز کنید فیلم های بهتری ساخته می شوند. دیگری که جنسیت متفاوتی دارند. این روزها تماشاگران فیلم ها گستره وسیع و متنوع تری به نسبت گذشته هستند با این حال هنوز هم سینما در تسخیر مردان سفید پوستی است که فیلم می سازند.

فراموش نکنید: فیلم وحشت هم اثر هنری است

اگر فیلمنامه «برو بیرون» را به ۹۹ نفر دیگر می دادند احتمالاً هیچ کدام چنین فیلمی تحویل نمی دادند. جوردون پیل لحن فیلمنامه را خیلی خوب گرفت و آنرا کامل به تصویر کشید. شما به باز یگران خوب، شخصیت های خوب و قصه های خوب برای یک فیلم وحشت نیاز دارد.

فیلم وحشت هم مثل درام می تواند یک اثر سینمایی خوب یا مزخرف از کار در بیاید. برای اینکه فیلم وحشت یک اثر هنری بزرگ شود نیاز به هنرمند بزرگ دارد. اگر هیچکاک امروز زنده بود چه فیلمی می ساخت؟ احتمالاً فیلمی مانند «برو بیرون».

هر چه پول بیشتر باشد، مشکلات بیشتر می شود

فیلم وحشت باید با بودجه متناسبی ساخته شود. این کار باعث می شود از پارامترهای خلاقانه ای استفاده کنید که قصه را با آن بهتر می توانید تعریف کنید. تماشاگر نمی خواهد فیلم ابرقهرمانی کمپانی مارول را با بودجه کم ببیند اما برای ژانر وحشت پول کمتر، بهتر است. وقتی پول لازم برای کارهای گرافیک کامپیوتری نداشته باشید، کارگردان مجبور می شود روی بخش مهم تر فیلم یعنی قصه و بازی ها تمرکز کند. یک فیلم با ظاهر خوب ولی روایت و باز یگران بد تماشاگر نخواهد داشت.

فیلم های ترسناک برتر ۲۰۱۷

برو بیرون (get out)

کارگردان: جوردون پیل

بازیگران: آلیسون ویلیامز

امیتاز در imdb: ۷.۹ از ۱۰

امیتاز متاکریتیک: ۸۴ از ۱۰۰

این فیلم وحشت که اولین اثر کارگردانش است، روحی تازه به این ژانر دمیده. جوردون پیل با همین فیلم جزو استعداد های کارگردانی معرفی شده. «برو بیرون» درباره یک زوج جوان از نژادهای مختلف است که با خانواده اسرار آمیز زن ملاقات می کنند.

فیلم اولین بار در جشنواره ساندنس به نمایش درآمد و به رغم بودجه کم ۴.۵ میلیون دلاری اش در سرتاسر جهان ۲۰۶ میلیون دلار فروخت. می گویند ایده اصلی فیلم تحت تاثیر فیلم کلاسیک «چه کسی برای شام می آید؟» است. منتقدان فیلم را تحویل گرفتند و آن را اثری «بامزه، ترسناک و تفکربرانگیز» خوانده اند؛ فیلمی که از نظر تکنیکی آنقدر قوی است که انگار توسط یک کارگردان ماهر و زبردست ساخته شده. فیلم هم از نظر بصری و هم روایت پر از شگفتی است و ترس در این فیلم زمانی به سراغ تان می آید که انتظارش را نمی کشید و از های فیلم هم جسورانه تر از آن هستند که بتوانید پیش بینی شان کنید.

شکاف (split)

کارگردان: ام. نایت شیامالان

بازیگران: جیمز مک آووی

امیتاز در imdb: ۷.۴ از ۱۰

امیتاز متاکریتیک: ۶۲ از ۱۰۰

کیسی، مارشا و کلر سه دوست دبیرستانی هستند که توسط دنیس مرد جوانی که دچار اختلال شخصیتی است و در حقیقت ۳۲ شخصیت دارد گروگان رفته می شوند. کاراکترهای بخش تاریک وجود دنیس می خواهد دخترها را به قتل برساند ولی یکی از آنها با کشف کاراکتر کودک روشن او مرگ شان را به تعویق می اندازد.

شیامالان نامزد دو جایزه اسکار که در دهه ۹۰ با فیلم «حس ششم» به شهرت رسید بعد از مدتی که فیلم هایش با استقبال رو به رو نمی شدند با «شکاف» توانست دوباره دل طرفداران ژانر وحشت را به دست بیاورد.

منتقدان شیامالان «شکاف» را در اوج کارنامه اش ارزیابی می کنند که توانسته تم های مختلف را چفت و بست دار کنار هم قرار دهد و به عناصر بصری اجازه بدهد که خیلی جاها به جای دیالوگ ها قصه را جلو ببرد.

خام (raw)

کارگردان: جولیا دو کورنو

بازیگران: گارانس ماریر

امیتاز در imdb: ۷.۶ از ۱۰

امیتاز متاکریتیک: ۸۱ از ۱۰۰

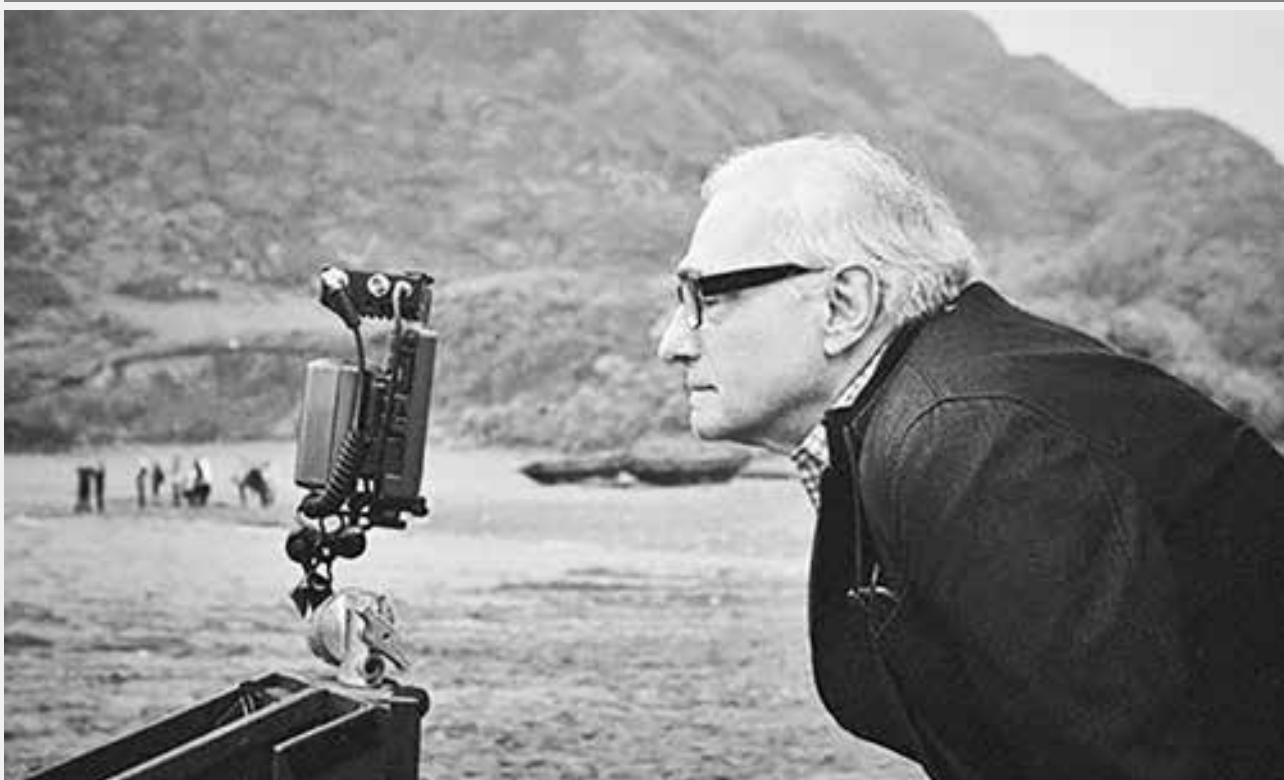
بعد از جنیفر کنت که با فیلم «بابادوک» نشان داد زنان هم در عرصه ساخت فیلم های وحشت می توانند حرف های زیادی برای گفتن داشته باشند، جولیا دو کورنو، فیلمساز فرانسوی منتقدان را با ژانر وحشت آشتی داد. فیلم داستان زندگی یک گیاهخوار است که وارد کالج می شود اما با خواهرش که در کلاسی بالاتر از او درس می خواند وارد ماجرای می شود که تمایزش را به گوشت خام نشان می دهد.

فیلم به طرز ترسناکی غم انگیز و خشن است. طوری روایت می شود که در دل داستان غرق می شوید و البته در نماز پردازی بسیار قوی عمل می کند. فیلم جایزه فیپرشی جشنواره کن را از آن خودش کرد؛ فیلمی که بودجه ساختش کمتر از چهار میلیون دلار بود.

منتقدان فیلم را الهام گرفته از کارهای دیوید لینچ و دیوید کراننبرگ می دانند و معتقدند اعتماد به نفس کارگردان به خصوص برای فیلم اولش ستودنی است.

مارتین اسکورسیزی، «سکوت» و یک دنیا حرف!

مردی که شاید بتوان گفت بزرگترین کارگردان هالیوود است، در جدیدترین مصاحبه‌اش باروز نامه بریتانیایی ایندپندنت از «سکوت» و «مرد ایرلندی»، ملاقاتش با پاپ و دیدگاهش نسبت به زندگی گفت.



توسط خودم یا کسانی که ضرورتاً از نظر زیبایی شناختی به آن‌ها اطمینان ندارم به وجود آمدند، و متوجه شدم که باید این را برای خودم یک اشتیاق کنم و گرنه نمی‌توانم پروسه‌اش را پشت سر بگذارم.»

شاید یک پروژه وسواسی عنوان بهتری برای «سکوت» باشد، یک تجربه سینمایی که اسکورسیزی توانست آن را پس از سال‌ها مشکلات قانونی، مسائل مالی و تهیه کنندگانی که به تعهد خود عمل نمی‌کردند، بسازد. کارگردان و بازیگران اصلی از درآمد خود زدند تا فیلم را بسازند، اما در نهایت او به پایان پروژه دست پیدا کرد: «هرگز امیدم را نسبت به آن قطع نکردم. هرگز امیدم را نسبت به خودم قطع نکردم.»

این سوال پیش می‌آید، حالا که او توانسته فیلمی را بسازد که وقتی در پروژه‌های دیگر غرق بود، به مدت سال‌ها در ذهنش حضور داشت، حالا که به نحوی توانسته این ایده را بیرون بکشد، آیا حس رضایت می‌کند؟ توانسته به چیزی دست پیدا کند که امیدش را داشت؟

او می‌گوید: «لحظه‌هایی بودند که رضایتی شکل گرفت، شکی در این نیست. هم در پروسه ساختن فیلم، خود فیلمبرداری، هم در تدوین.» با این حال وقتی در مورد فیلم صحبت می‌کند، کاملاً واضح است که اسکورسیزی به آن به عنوان یک نهاد مشخص و به پایان رسیده نگاه نمی‌کند، یکی از ورودی‌های آی‌ام‌دی‌بی که او آن را پشت سر گذاشته، بلکه به آن به عنوان بیانی ادامه‌دار از اعتقاد خود می‌نگرد.

اسکورسیزی می‌گوید: «زنده است. زندگی من است. چیزی نیست که ناگهان تمام می‌کنید و بعد به چیز دیگری حرکت می‌کنید، در ذهن من مثل یک کار ادامه‌دار ثابت می‌ماند، در زندگی روزانه‌ام هم همینطور است. بنابراین به نظر من مسئله این بود که بالاخره به آن نزدیک شدم، نسبت به آن حس

به نقل از ایندپندنت، این مسئله به خودی خود گویاست، شاید هم بسیار آزاردهنده است، که یک فیلم جدید مارتین اسکورسیزی حالا حس یک جسارت را دارد. در حالیکه فیلم‌های بلاکباستر بزرگ دارند با اطمینان و با برنامه ریزی میلیاردی دلار از باکس آفیس بیرون می‌کشند، تامین سرمایه یک فیلم درام ساخته کسی که می‌توان گفت بزرگترین کارگردان هالیوود است، حالا تبدیل به چیزی شده که سرمایه‌گذاران با شنیدن پیشنهاد آن چانه‌های شان را می‌خارانند و فیلمنامه‌ها را با عدم اطمینان پر می‌کنند.

البته حداقل این مسئله وقتی صدق می‌کند که او دارد فیلم‌هایی درباره مذهب در ژاپن قرن هفدهم می‌سازد چون نت فلیکس اخیراً پیش از اینکه تهیه فیلم بعدی او یعنی «مرد ایرلندی» شروع بشود، ۱۰۰ میلیون دلار در آن سرمایه‌گذاری کرد که نشان دهنده اطمینان کامل نسبت به اوست.

جدیدترین فیلم اسکورسیزی، «سکوت»، در نهایت پس از ۲۶ سال تلاش توسط او به وجود آمد، بازه‌ای که طی آن خودش می‌گوید مدیر برنامه‌هایش به او گفتند پروژه را کنار بگذارد. از حالا به بعد به این فیلم به عنوان پروژه اشتیاقی این کارگردان اشاره خواهند کرد، اما شاید به عنوان یک کارگردان این واژه آزاردهنده باشد، کلیشه‌ای که حتی می‌تواند از این نظر تبدیل به یک توهین بشود چون دلالت بر این دارد که فیلم مورد نظر به خاطر رضایت خاطر شخصی به وجود آمد و بقیه فیلم‌گرافی با نیروی اشتیاق و شوق پیش نرفت.

اسکورسیزی با آن لهجه زبر اما خوش‌مشرب خود می‌گوید: «درست می‌گویید، این واژه به نحوی بی‌معنی هست. به نظر من بیشتر به آن‌ها و این مربوط است که می‌خواهند جایگاه یک فیلم در بازار فروش را شکل بدهند. آدم باید برای تمام پروژه‌هایی که می‌سازد اشتیاق داشته باشد و اگر این اشتیاق وجود نداشته باشد، به سرعت متوجه خواهید شد. من پروژه‌هایی ساختم که

کن می شود، به همین راحتی. رودریگو پریتز از یک کارگردان فوق العاده دیگر برایم تعریف کرد، اسمش را نمی برم، و گفت که او بیش از حد نسبت به نور حساس است و باید سر صحنه عینک آفتابی تیره بگذارد؛ من حتی بسیار نسبت به سر و صدا حساس شده ام. سکوت چیزی است که باید از آن حفاظت کرد. واقعا همینطور است.»

اسکور سیزی که یک کاتولیک متعهد مادر عین حال گرفتار تضاد است، افتخار به نمایش گذاشتن «سکوت» را در واتیکان و ملاقات کردن با پاپ را داشت، بر خوردی که گفت در ابتدا کمی عجیب بود، چون باید پروتکل های پیچیده ای را پشت سر می گذاشت تا با او ملاقات کند، اما وقتی وارد اتاق شد «بسیار غیر رسمی و فرح بخش» بود. اسکور سیزی دو هدیه به پاپ داد که یکی از آن ها تصویر «مریم مقدس برف ها» بود که برای مسیحیان ژاپنی حائز اهمیت است، در مورد اینکه فیلم چطور ساخته شد با او صحبت کرد، او را این داستان سرگرم کرد که اندرو گارفیلد ۳۶ روز برای آمادگی فیلم در قرارگاه یسوعی ها سکوت اختیار کرد و پاپ هم خانواده او را برکت داد.

این ملاقات پیش از اینکه پاپ فیلم را ببیند صورت گرفت، اما اسکور سیزی بعدها از طریق کشیش هایی که با آن ها در تاپپی ملاقات کرده بود متوجه شد که پاپ ظاهرا «خیلی از فیلم خوشش آمد» که چیزی بود که این کارگردان می گوید به خاطر آن «بسیار خوشحال» شد (و احتمالا خیالش هم حسابی راحت شد).

فیلم های مار تین اسکور سیزی به بررسی مسایل بزرگ زندگی می پردازند، اما اگر حس آموزشی ندارند یا اینکه یک ایستایی واضح اخلاقی به خود گرفته اند، احتمالا به خاطر این است که به غیر از اینکه نمی خواهند یک رقابت هنری به سمت پایین به وجود بیاورند، او ادعا نمی کند که تمام جواب ها را می داند. او پیش از این به نیویورک تایمز گفته بود «می گویم که در آثارم تلاش کرده ام که متوجه بشوم زندگی را چطور باید پشت سر گذاشت، سعی کردم کشف کنم که موجودیت ما واقعا چیست و معنی اش چیست» و به صورت ضمنی اشاره کرد که این جستجو هرگز واقعا به پایان نمی رسد.

راحتی کردم، سعی کردم چیزی خلق کنم و بعد آن را در همان بازه از زمان رها کنم، بگذارم همانجا باشد. هنوز هم همانجا هست، هر روز همراهش هستم، اما باید بعد از مدتی فیلم را تنها بگذارم، به نظرم به نحوی کامل شده است، اما در ذهن خودم اینطور نیست.»

شینیا تسو کاموتو کارگردان که در هر دو فیلم «سکوت» و «گرگ وال استریت» مدیر فیلمبرداری بود و بازی فوق العاده ای هم در «سکوت» داشت، گفت در حین تهیه این فیلم اسکور سیزی «بسیار مصمم» بود و توضیح داد که خودش وقتی در تایوان بود خیلی وقت صرف دیدن مناظر و استراحت کردن نکرد. اندرو گارفیلد دیگر بازیگر فیلم که این دو چند صحنه با هم بازی کرده اند، قبلا گفته بود که اسکور سیزی بر تداوم سکوت سر صحنه فیلمبرداری اصرار دارد و علاوه بر این داستان هایی طی چند دهه گذشته هم هستند که می گویند اسکور سیزی به همه بازیگران و دست اندر کاران فیلم هایش می گوید که ساعت مچی های شان را در بیاورند. مثل این می ماند که اسکور سیزی می خواهد صحنه فیلمبرداری اش خارج از زمان و این دنیا وجود داشته باشد و تنها خلایق برای خلایق باشد که می تواند بدون نگرانی حرکت کند.

اسکور سیزی می گوید: «شاید بخشی از دلیلش این باشد که من در منطقه ای بسیار پر سر و صدا بزرگ شدم؛ زمانی که آدم متوجه می شود مجبور نیست بقیه زندگی اش را اینطور سپری کند، آن سکوت بخشی از تفکر می شود، خود تفکر می شود. در نهایت آدم آن را قبول می کند و دیگر از تنها بودن نمی ترسد، از سکوت نمی ترسد. به آن خوش آمد می گوید.»

اسکور سیزی شاید در توپیتر نباشد که بخواهد نکات جزیی در مورد فیلم هایش بگوید یا با کارگردان های دیگر حرف های جالب بزند، اما متاسفانه سر و صدای فیزیکی و روان شناختی جامعه مدرن او را هم رها نکرده است و این مسئله از تعداد صفت هایی که در توصیف آن به کار می برد واضح است. او می گوید ما «درگیر دنیایی کلاستر و فوبیک، دیوانه وار، پر از سر و صدا و پر تراکم شده ایم.»

او در ادامه می گوید: «تقریبا تا جایی پیش رفته که همه چیز حواس پرت



آزمایش های هستی شناختی وقتی آدم فیلم می سازد بسیار پیچیده تر و بامسئولیت تر می شوند، بنابراین باید باور کنید که اسکور سیزی در مورد جستجو و علاقه اش برای بهتر بودن کاملاً جدی است. شاید وقتی بحث تعیین کردن معنی در زندگی می شود هیچ کس نمی تواند یک پاسخ قطعی بدهد، اما در دنبال کردن این پاسخ، تزکیه روح و آموزش روحی وجود دارد.

اسکور سیزی می گوید: «به نظرم همینطور است. الان ۳۵ تا ۴۰ سال است که دارم کاری را می کنم که واقعا می خواستم بکنم... انتظار یک پاسخ را ندارم، اما همه چیز در مورد پرسه عمیق تر رفتن است، پیدا کردن اینکه در داخل شما به عنوان یک فرد چه چیزهای دیگری وجود دارد، و اینکه از نظر سود رساندن به اطرافیان تان چه کارهای دیگری می توانید انجام بدهید.»

درست همانطور که زمان می تواند به تدریج چوب را خم کند، می تواند بینش ما را هم با بالاتر رفتن سن تغییر بدهد و این یک حادثه نیست که بعد از سال ها کشتی گرفتن سر فیلمنامه «سکوت» با نویسنده دیگر آن جی کاکس، اسکور سیزی حالا که ۷۴ سال دارد توانست اخیراً آن را بسازد. او در مورد سن به عنوان یک فاکتور می گوید: «کاملاً، بله، شکی در این نیست. تغییرات در زندگی شخصی ام، اینکه والدین می میرند و آدم باید به نحوی جای آن ها را بگیرد، فرزندان، روابط، تمام این چیزها، پویایی های کاری که دارید می کنید، تغییرات در صنعت فیلم، اینکه بیرون باشید و بعد به نحوی مجبور باشید دو سه بار دوباره به داخل برگردید... به نحوی فیلم ها وارد این مسئله می شوند به جای اینکه برعکس باشد. فقط می خواهم بگویم چه چیزی نظر من را جلب می کند و فکر می کنم به عنوان یک فرد می توانم تا چه حد رشد کنم و فیلمسازی ای که به آن مربوط است را نشان بدهم. نمی گویم موفق شده ام، فقط باید این کار را می کردم.»

او می گوید این علاقه چیزی است که «در نقطه مقابل سبک فیلم هایی قرار دارد که امروز ساخته می شوند»، فیلم هایی که «اغلب بسیار پر سر و صدا و بسیار سریع هستند»، البته اقرار می کند که خیلی از فیلم های جدید را تماشا

نمی کند. با این حال فیلم بعدی او یعنی «مرد ایرلندی» بسیار بیشتر شبیه یک فیلم اصیل اسکور سیزی به نظر می رسد و مسلماً جذبه عامه هم دارد. این پروژه که اقتباسی است از کتاب غیرداستانی «شنیدم خانه رنگ می کنی» نوشته چارلز برنت، داستان فرنک شیران آدمکش مافیایی دهه ۱۹۵۰ را تعریف می کند، از طریق نت فلیکس منتشر می شود و سه گانه غیر قابل مقاومت رابرت دنیرو، آل پاچینو و جو پشی در آن نقش آفرینی می کنند. عنصری که در ماجرای شیران بسیار قابل توجه به نظر می رسد، خدمت او در جنگ جهانی دوم است که طی آن او جرایم جنگی بسیاری اغلب به دستور مافوق هایش مرتکب شد، حسش نسبت به مرگ تغییر کرد و در نهایت به یک آدمکش پول بگیر موفق و بارآه بدل شد.

اسکور سیزی از جذب شدنش نسبت به این پروژه می گوید: «خب این مسئله، و اینکه چه چیزی باعث می شود آن ها یک قاتل حرفه ای بشوند، در مورد عشق، خیانت، افسوس و ناراحتی و ترازوی ای است که در نهایت منجر به آن نوع زندگی می شود. در مورد عطوفت هم هست، هنوز نمی دانم چیزی از آن در فیلم وجود خواهد داشت یا نه، شاید باشد.»

این برای اسکور سیزی مسئله ای آشناست. آیا «مرد ایرلندی» هم قرار است از نظر لحن به «رفقای خوب» و دیگر فیلم ها شباهت داشته باشد؟ او می گوید: «به نظرم این متفاوت است. اقرار می کنم که «رفقای خوب» و «کارینو» هم یک نوع سبک خاص دارند که من برای شان خلق کردم و در این فیلمنامه هم حضور دارد. سر هم کردن «رفقای خوب» به نحوی از قبل انجام شده بود و بعضی مواقع با سرعت زیاد پیش می رفت، چون حس می کردم همه کارها را از نظر حرکت دوربین و تدوین و این نوع چیزها انجام داده ام. سبک فیلم، کات ها، فریز کردن فریم، همه این ها از قبل برنامه ریزی شده بود اما اینجا مسئله کمی متفاوت است.»

او اضافه می کند: «در این فیلم آدم ها هم کمی مسن تر هستند، مسلماً بیشتر در مورد نگاه به گذشته است، نگاهی به انتخاب هایی که فرد کرده و چطور زندگی اش را شکل داده است.»





sms

بی مثالی دوست دارم، اگر چه شاخه گل هم ندارم، تو را با دست خالی دوست دارم.
۰۹۳۵-۷۹۹۸ (مرتضی سخایی)

☒ یکی رو برق می گیردش حالانمی دونی چقدر با هم خوشبختن.
۰۹۳۵-۷۹۹۸ (مرتضی سخایی)

☒ یه بنده خدایی ساعتش کار نمی کرده میره تو خیابون تا براش کار پیدا کنه!
۰۹۳۵-۲۰۸۸ (امید مسلمی)

☒ یه شاخه گل یک دنیا مهربونی، تقدیم به تو که هم گلی هم مهربونی.
۰۹۱۵-۲۶۹۰

☒ همیشه گفتم تو مثل خورشیدی، چون از نگاه اول فهمیدم از پشت کوه اومدی.
۰۹۱۲-۷۳۹۴

☒ رنگین کمان پاداش کسی است که تا آخرین قطره زیر باران می ماند.
۰۹۳۶-۴۰۳۵

☒ یادمان باشد از امروز خطایی نکنیم، گر چه در خویش شکستیم صدایی نکنیم، یادمان باشد اگر شاخه گلی را چیدیم، وقت پرپر شدنش ساز و نوایی نکنیم، یادمان باشد اگر خاطرمان تنها ماند، طلب عشق زهر بی سر و پایي نکنیم.
۰۹۳۵-۹۱۶۷

☒ یه عصاره هزار بار میخوره زمین تا مباحث زمین نخوره، عصاتیم رفیق.
۰۹۱۶-۷۸۳۶ (مهدي مرد سلطانی)

☒ همیشه یک است شاید در تمام عمرش نتواند بیشتر از اعداد باشد اما بعضی اوقات می تواند خیلی باشد...! نگاه ادنیا اسر نوشت خاطره و دوست.
۰۹۳۹-۹۴۵۶

☒ نفس بده که برایت نفس نفس بزنم، به جز تو نخواهم که برای کس بزنم، مرا اسیر خود کردی دعایی کن، که آخرین نفسم را کنارت بزنم.
۰۹۳۹-۹۴۵۶



sms

عادتت باش که شخصیت می شود.
۰۹۱۴-۷۰۰۵

☒ می نویسم د-ی-د-ا-ر تو اگر دلنگ منی یک په یک فاصله ها را بردار.
۰۹۱۴-۷۰۰۵

☒ کاش می شد از میان لحظه ها لحظه دیدار را تمدید کرد.
۰۹۱۹-۴۳۱۵ (فاطمه غلام آزاد)

☒ به یاد داشته باش مهم نیست که چه اتفاقی در زندگی می افتد مهم آن است که تو با آن اتفاق چه می کنی؟
۰۹۱۴-۷۰۰۵

☒ اگه با گریه دریایی بسازم، اگر با خنده رویایی بسازم، اگر خنده شود در من فراموش، اگر گریه شود با من هم آغوش، تو را هرگز نخواهم کرد فراموش.
۰۹۱۶-۵۰۶۷ (طاہره ساکی)

☒ هم صدای با وفای من بیا آشنا با غصه های من، بیا مانده ام در کوجهای بی کسی ای عزیز آشنای من بیا.
۰۹۱۴-۷۹۱۰

☒ عشق امانت با ارزشی است که هر کسی تو قلبش می گذاره، برای همیشه که هروقت بخوای عشقت رو از کسی پس بگیری باید قلبشو بشکنی.
۰۹۳۶-۲۸۸۲ (مقداد وطن دوست)

☒ مادر اشک تو مرگ من است، پس مرگ مرا مطلب.
۰۹۳۶-۹۹۳۵ (مجید امانی)

☒ عاقبت یگروز مغرب، محو مشرق می شود، عاقبت غریبی ترین دل نیز عاشق می شود، شرط می بندم زمانی که نه زود است و نه دیر، مهربانی احکام کل مناطق می شود.
۰۹۳۶-۹۲۳۶ (بیژن روزبه)

☒ چه دعایی کنم بهتر از این: خندها از نه دل، گریه ها از سر شوق.
۰۹۳۶-۴۹۷۱

☒ تو را از بس زلالی دوست دارم، تو را از



sms

☒ میدونی بی نمک ترین آدم دنیا کیه؟ تویی، چون غسل نمک نداره!
۰۹۳۵-۴۵۳۸

☒ گلی چیدم فرستادم برایت، مجاله کردی فشردی زیر پایت، یقین دارم گل ناقابل بود، تو از گل بهتری جانم فدایت.
۰۹۱۶-۰۸۲۱

☒ به وفای تو که آموختنی است، به صفای تو که اندوختنی است، شمع دانست که جان دادن پروانه ز چیست.
۰۹۳۵-۲۵۹۶ (آمنه مرادی)

☒ دل من قایق و چشم تو دریاست نشستن در کنار هر دو زیباست، دل من قایق گم کرده راهیست که در آرامش چشم تو پیدا است.
۰۹۳۶-۵۲۵۳ (زینب غلامی)

☒ شیشه دل را شکستن احتیاجش سنگ نیست، این دل ما با نگاهی سرد پرپر می شود.
۰۹۱۴۷۰۰۵

☒ همیشه دزدی وجود دارد که دزد دیگر را غارت کند.
۰۹۳۶-۰۱۵۸ (مهناز سهیلی)

☒ هر گاه از غروب عاطفه های مردم خسته شدی قلب مرا یاد کن که به خاطر تو می تپد.
۰۹۳۶-۳۷۴۵

☒ دوری پایان عشق نیست لطیفترین غم دنیا است.
۰۹۱۴-۷۰۰۵

☒ چون بمرم تو به مرگم بگری، نوشم آن قطره که آب حیات است.
۰۹۱۴-۳۸۷۹

☒ رسم دورنگی آیین ما نیست، یکرنگ باشد روز و شب من.
۰۹۱۴-۳۸۷۹

☒ مراقب افکار تو باش که گفتارت می شود، مراقب گفتارت باش که رفتارت می شود، مراقب رفتارت باش که عادتت می شود، مراقب



sms

